مبادی مکتب توحید

با گزیده هایی از آثار

الداعی الی الله

مولانا محمد عطاء الله فیضانی

بسم الله الرحمن الرحيم



الداعی الی اللہ
مولانا محمد عطاءاللہ فیضانی

مبادی مکتب توحید

با گزیده‌هایی از آثار

الداعی الی اللّه

مولانا محمد عطاءاللّه فیضانی

شناسنامۀ کتاب

عنوان: مبادی مکتب توحید با گزیده‌هایی از آثار

ناشر : کانون فرهنگی علامه فیضانی

صفحه آرا: عبدالمبین عابد

شابک :

چاپ اول: ۱۳۶۳هـ ش، **چاپ دوم:** ۱۳۶۷هـ ش، **چاپ سوم:** ۱۳۸۶هـ ش

چاپ چهارم: خزان ۱۴۰۱ هجری شمسی

بها: ۱۲۰ افغانی

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

مقدمۀ ناشر

رسالۀ حاضر اثر جناب الداعی الی اللّه مولانا محمد عطاء اللّه فیضانی با همین محتوا قبلاً دوبار تحت عنوان "پروگرام ابتدائی مدرسۀ قرآن" و یکبار هم در دهۀ هشتاد تحت عنوان "دروس مقدماتی مدرسۀ قرآن" با بذل مساعی رهروان مکتب توحید چاپ و نشر گردیده است، و در حال حاضر با ویرایش لازم تحت عنوان "مبادی مکتب توحید" مجدداً زیور چاپ یافته است.

آنچه مسلم است محتوای این رساله، ترکیبی از جزوه‌های مجزا و مستقل می‌باشد که نسبت ضرورت آن زمان مورد استفادۀ رهروان قرار می‌گرفت. در دهۀ شصت عده‌یی از رهروان مکتب توحید جزوه‌های مذکور را جمع‌آوری نموده با اضافات از سایر آثار جناب علامه فیضانی تحت عناوین مختلف، به چاپ رسانیدند که در زمان جهاد و دیار هجرت کار نهایت ارزنده‌یی محسوب می‌گردید.

این رساله بار دیگر در سال ۱۴۰۰ هـ.ش مورد دقت و مطالعه قرار گرفت و کمیتۀ علمی صاحب درایتان موظف گردید تا آن را ویراستاری نمایند.

اثر مطبوع قبلی با نسخ خطی اولیه مقاوله شده و بعد از اهتمـام و دقـت زیاد تصحیحات لازم آورده شد. ازینکه اثر مذکور ترکیبـی از جـزوه‌هـای اولیه و منتخباتی از آثاری چون "شش جام بـه تقویـهٔ ایمـان"، تلخیصـی از مصطلحات، "دروس سیاسی"، "رازهای موفقیت یا انسان بـا قـرآن" و قـس علی هذا، که هر یک در ذات خود آثار جداگانه بـوده و نمـی‌تـوان آن را جزوی از پروگرام ابتدائی، متوسط و عالی محسوب کرد، زیرا هریـک بـه منظور خاصی تدوین و ترتیب شده است کـه نسـبت نبـود وسـایل نشـر و تکثیر در آن زمـان، لزومـاً در مراحـل ابتـدائی دعـوت مکتـب توحیـد، از آنهمه آثار مستطاب، گزیده ها و منتخبات این چنینی به دسـترس مبتـدیان شایق قرار گرفته است.

بدیهیست که ریشه‌های فکـری و فلسـفهٔ وجـودی هـر مکتـب، اساسـاً برتافته از مبانی و عناصر اصلی شکل دهندهٔ آن می باشد، به ویژه منظومـهٔ فکری مکتب توحید که ارمغانش سلامت و سعادت بشر و بشریت بوده، ازینرو تدوین و تبیین برنامه، مرامنامه، اساسنامه، مبدأ و معاد اولادبشـر، مـا و فلسفهٔ مکتب اسلام، اساس ارتقای نیروی ایمان و الگوگیری از حیات با سعادت مسلمانان صدر اسلام و توضیح نقـش توحیـد در ارتقـای سـطوح علم و باور و مشق اندیشیدن در آلاءاللّه و طرح سـوالات حـالج و کاونـد دینی و اجتماعی که به نحـوی سـبب تحـرک و انگیـزش حـس پویـایی و

طوفان مغزی بوده، از زمرۀ موضوعاتی است که منحیث مبادی در این کتابواره وجود دارد، و بنابر خواست مکرر خواننده‌گان کمافی‌السابق حاوی گلچین و منتخباتی از مجمع الرسایل دیگر نیز در آن می‌باشد، بنابران کمیته‌یی موظف گردید تا عنوان مناسب که دربرگیرندۀ تمام محتویات رساله باشد، انتخاب گردد، ازینرو "مبادی مکتب توحید با گزیده‌هایی از آثار" به مثابۀ بهترین عنوان که محتوی تمام مندرجات آن می باشد، انتخاب شد.

فهرست مطالب

اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطنِ الرَّجِیم
بِسمِ اللّه الرَحمنِ الرَّحِیم

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَاکُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاأَنْ هَدَانَا اللّه [1]

ترجمه: ثنا و صفت مرخدای را که هدایت کرد ما را به ایـن راه و اگـر حضرت او جَلَّت عَظمَته رهنمونی نمی‌فرمود ما نبـودیم کـه راه یـابیم. بـه عبارهٔ دیگر اگر حضرت او جلّ جَلالهُ مـا را بـه شـاهراه مسـتقیم رهنمـایی نمی کرد ما راه‌یاب نمی‌شدیم.

مقدمه

یکی از تلاطم‌های مغز و جستجوهای گرم و داغ روز بـه دیـدهٔ جوانـان دراک و خداجوی روشنفکر اینست تا هرچه زودتر بر واقعیت علت‌العلـل و پیشرفت سریع صدر اسلام بفهمنـد و بـاز هـم در پهلـویش آرزو دارنـد بدانند چه وسایط باعث پسمانی و تشتت این کتلهٔ بـزرگ مـؤمنین گردیـده است که البته فکر نیکوست. هرگـاه بـه پرسـش‌هـای حـاوی ایـن رسـالهٔ

۱- الاعراف/۴۳

مختصر مثلی که عده‌یی از مسئولان به خواندن قرآن و یا تفاسیر وغیره آثار پر عرض و طول اسلامی حواله می‌نمایند ما هم جواب دهیم، به اصطلاح عوام گویا به پشت نخود سیاه این شایقین پاک‌دل را سرگردان کرده‌ایم، که این به ذات خود گول‌زدن و یا به چپ‌کوچه سرگردان‌کردن باشد، و این بدان معنی نیست اشتباه نکنند که به حل معضلات و پرسش‌های خود جوانان از مطالعهٔ تفاسیر و احادیث، پی بر کُنه التیام آلام درونی خویش نخواهند برد، بلکه حقیقت اینست که فرصت و زمان را به عصر حاضر دید و وادیدهای این و آن سرگرم‌کننده اکثراً باطل و ضایع کنندگان عمر چنان تنگ و تنگ‌تر کرده‌اند که مجال خواندن تفسیر چه‌که تلاوت مجرد را از پیش روی بیشتر شان برداشته است. پس با دید این واقعیت آیا حواله به خواندن تفاسیر و احادیث مترجم به معنی جواب ندادن یا به کوچهٔ حسن چپ سرگردان کردن را نمی‌دهد؟ جواب مثبت است.

بنابر درک این حقایق اینک به داخل شش باب لُب و لباب اساسات ارتقای اسلام و بشریت را با وانمود کردن علّت پسمانی‌اش طی چهل و نه سوال ارزنده و آموزنده خلاصه‌کرده، تقدیم برادران و محبان شایق اسلامیت و انسانیت نمودیم.

سوالات عمومی

برتریت انسان

۱) آیا تصرف بشر در بحر و بـر بـر همـهٔ موجـودات دیگـر بـه اثـر مغـز صورت گرفته است؟

۲) هرگاه حصول این نعمت (تصرفات بر اشیاء) به مغز تعلق داشته باشد مگر فیل با داشتن تقریباً یک سیر مغز مستحق‌تر از انسان به کشف اسـرار اشیاء نیست؟

۳) چرا انسان بـا مغـز کوچـک تقریبـاً یـک کیلـو موفـق بـه اختراعـات سرسام‌آور آلات و اسباب غول‌پیکر گردیده و جانداران بزرگ‌تر چون فیل نشدند؟

۴) چرا انسان به خـود حـق داده اسـت کـه هرچـه بیابـد از آن اسـتفادهٔ مشروع و یا ناجایز نماید؟

۵) چرا بادی انسان برخلاف همـه جـان‌داران عمـودی خلـق شـده و از دیگر جان‌داران افقی؟

۶) چرا انسان برخلاف همه موجودات کرهٔ خویش بـه احسـن صـورت خلق گردیده است؟

رموز پیشرفت مسلمانان در صدر اسلام

۱) آیا رمز کامیابی مؤمنان و یا اصلاح و سلامت قلب و جسم پیروان در صدر اسلام در چه بود؟ و از چه چیزها بود؟

۲) آیا وصول حقایق ایمان و خداپرستی مربوط به مردمان صدر اسلام بوده و یا به پیروان مابعد هم بهره‌یی از آن رسیده است؟

۳) اگر بهره و حصه‌یی از آن حقیقتاً برای مسلمین امروزی باشد چرا برخلاف، مؤمنان صدر اسلام با همهٔ ناداری و ناتوانی و قلت آلات و اسباب و دانش بر بزرگ‌ترین قوت‌های جهان غالب بودند، ما در حال مغلوبیت قرار داریم، حتی بر مُتمردین فامیل خویش نفوذ کرده نمی‌توانیم؟

۴) اگر بهره و حصه‌یی به ما نباشد پس ادعای حق بودن پیروان قرآن چیست؟ زیرا خداوند جل‌جلاله فرموده: ﴿وَ قُلْ جَاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾[1]

ترجمه: بگو وقتی که بیاید حق، باطل محو می‌شود، به درستی که باطل محو شدنیست.

۱- الاسراء/۸۱

۵) آیا می‌دانید که‌حق حق‌است و باطل باطل است، در هرجا و هر وقت نباید باطل بر حق غالب گردد؟

۶) شما خوب غور کنید آیا عجب نباشد که باطل بر حق مسلط گردد؟

۷) آیا این بدبختی و عقب ماندگی پیروان امروزی اسلام بیانگر دوری ما از حق و حقیقت نیست؟

۸) چه چیز را از دست داده‌ایم که از خدا جل‌جلاله و حق و حقیقت دور شده‌ایم؟

۹) آیا به دریافت چه چیز باز به حق و حقیقت رسیده و موفق شده می‌توانیم؟

در جواب این همه معماهای نامکشوف و حل ناشده باید گفت که: بلی! کارگردانان مدرسهٔ قرآن فقط در ترمیم و ارتباط یک‌کیلو مغز و نیم‌کیلو قلب، گرنتی صحت و سلامت فرد و اجتماع بشر را به یاری خداوند جل‌جلاله می‌نمایند.

نا آرامی‌های فردی

۱) چرا انسان ناخودآگاه به یک‌نوع کشاکش‌های درونی همیشه گرفتار است؟

۲) این نیروهای مُحرکه چیست و از کجا منشأ می‌گیرند؟

۳) چه چیزها باعث ایجاد افکار ضد و نقیض و اکثراً آزار دهنده در مغز و قلب انسان می‌شوند؟

۴) چرا انسان ناخواسته به چنین افکار متأذی کننده کشانیده می‌شود؟

۵) چطور ممکن است تا آن را کنترول نماییم و نگذاریم که باعث آزار ما گردد؟

۶) چرا انسان اکثراً نمی‌تواند جلو آن‌را بگیرد؟

۷) چرا انسان گاهی سلیم و مفید و زمانی همان موجود ناسلیم و مضر واقع می‌شود؟

۸) چرا انسان اکثراً به بدی و بدکاری می‌اندیشد و عمل می‌کند؟

۹) آیا علت کم علاقگی انسان به خدای متعال چه باشد؟ درحالیکه همهٔ نعما را او جل‌جلاله برای آرامی‌ما آفریده است.

۱۰) چرا انسان ارتباط بیشتر به اشیای غیر خدا می‌گیرد و به دریافت آن علاقه و محبت زیاد نشان می‌دهد؟ و گاهی به منعم انعامش که به اکرام مرحمت کرده نمی‌اندیشد؟

۱۱) آیا چه عامل با دید این همه نندارتون[۱] دنیا باعث بر بی‌محبتی و حتی انکار بنده از خدا جل‌جلاله می‌گردد؟

---

۱ نمایشگاه

۱۲) برعکس چه انگیزه‌ها موجب قُرب و ارتباط بنده به او تعالی جل جلاله می‌شود؟

۱۳) با آنکه انسان‌ها به هر مصنوع سازنده‌یی را قایل اند؛ چرا بعضی‌ها منکر از سازندگی و یا انجنیری مصنوعات نندارتون جهان به این همه نظم و نسق می‌شوند؟

نا آرامی‌های اجتماعی

۱) چرا انسان برای‌تأمین امیال فاسد نفسانی خویش دست به اعمال شرم‌آور و ننگین می‌زند که حتی بدتر از حیوانات درنده می گردد؟

۲) آیا چه چیزها شخص یا اشخاص را مجبور به استثمار و حتی کشتار هزاران همنوع خود می کند؟

۳) آیا نمونهٔ جریان‌های بارز این کشتارها را از دست پیشتازان بشریت و ادعاداران مدنیت در گوشه و کنار جهان به گوش نشنیده و به چشم سر نمی‌بینند؟

۴) چه چیز انسان‌ها را بدین وحشت با همه هوشیاری و دانش و صحت عقل که دارند به چنین اعمال غیر انسانی وادار می‌سازد؟

۵) آیا به عقیدهٔ شما انسان‌ها می‌توانند منابع بارآورندهٔ این بـدبختی‌هـا و مفاسد را در خویش نـابود سـازند و روحیـهٔ عـدالت‌گسـتری و بـرادری و برابری مسالمت آمیز را در خود قوی‌کرده و بپرورانند؟

جستجوی طرق سلامت انسان

۱) چگونه پروگرام و کدام مدرسه را در جهان می‌توان تشکیل‌کـرد کـه فارغ‌التحصیلانش اگر برای بنی‌نـوع بشـر خـوبی و نیکـویی نکننـد بـدی هرگز نه نمایند؟

۲) آیا ممکن است پروگرام درسی تحصیلات لازمی را بـه انـواع کتـب طوری به میان‌آریم تا فارغ‌التحصیلان مکتب مذکور دیگر ابداً بدکار نبوده و فیصد هشتاد تا نود و حتی صد در صد از بهتـرین خـدمتگاران اجتمـاع برای همیشه به هر موقف و کاری که دارند گردند؟

۳) چگونه می‌توان الهامات ملکی و نیکویی را در خود تقویت‌کـرد؟ و وساوس فاسد شیطانی را یا نابود و یا مختتق نمود؟

۴) آیا چگونه جلو جار و جنجـال‌هـای تبـاه‌کـن اجتمـاعی را در عصـر کنونی گرفته می‌توانیم؟

۵) چه چیز می‌تواند که انسان را همیشه سلیم نگه‌دارد و از کدام طـرق بدین مرام نایل شده می‌تواند؟

۶) چه چیز در جسد انسان باعث سلامت و اصلاحش بـه طـور کامـل شده می‌تواند؟

۷) اشترنگ بدن انسان در امور خیر و شر، به کدام عضو به عقیدهٔ شما تعلق دارد؟

۸) مفهوم حدیث‌شریف:
" اَلا وَاِنَّ فِی الجَسَـدِ مُضغَةً اِذا صَلَحَت صَلَحَ الجَسَدُ کُلُهُ وَ اِذَا فَسَدَت فَسَدَ الجَسَدُ کُلُه اَلا وَهِیَ القَلب" چیست؟[1]

۹) صلاح و فساد بدن چه ارتباط به سلامت قلب دارد؟

۱۰) منظور از صلاح و فساد در دل چیست؟

۱۱) آیا به عقیدهٔ شما منظور از فساد قلب خرابی‌خون بوده و یا برعکس صحت خون سلامت آن است؟

۱۲) آنکه کفار ادعا دارند که دل‌هایشان از نگـاه طـب بـر قلـوب اکثـر مدعیّان وحــدت و اســـلام از جهت صحت و سـلامت خـون و هـم از ناحیهٔ انســـاج دل صــــحیح و ســــالم‌تر است پـس حقیقــت آیـــهٔ ﴿فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ چیست؟

---

۱ ترجمه: آگاه باشید در بدن یک پارچه گوشت است که اگر صالح شد، همه جسد صالح می‌شود و اگر آن پارچه گوشت فاسد گشت، همه بدن فاسد می‌شود، خبردار باشید که آن قلب انسان است.

چرا انسان را مرده می‌گویند؟

۱) آیا وسایط حواس‌خمسه چون گوش، چشم، بینی، زبان، دست و پا به ذات خود دارای این همه ادراکات اند؟

۲) اگر این استعداد ذاتی جوارح حسی باشد پس چرا بعد از مرگ با آنکه اعضای مذکور ظاهراً مکمل هستند اما هیچ‌کاری کرده نمی‌توانند، یعنی چشم نمی‌بیند، گوش نمی‌شنود و دست و پا حرکت نمی‌کنند چرا؟

۳) پس از مرگ از انسان چه چیز کم می‌شود که می‌گویند مرده است؟

سوالات دینی

۱) ائمهٔ دین و مفسرین رحمة اللّه علیهم گویند همهٔ قرآن‌کریم در بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم گنجانیده شده است. آیا تثبیت این واقعیت را به چه ترتیب می‌توان نمودار ساخت؟

۲) مفسرین و ائمه دین رحمة اللّه علیهم به این تحقیق متفق‌الرأی اند که همهٔ قرآن در سورهٔ فاتحه پیداست. آیا ثبوت این حقیقت چطور روشن گردیده می‌تواند؟

۳) درحالیکه ما دین و رهنمایی‌های دین را نظر به نص صریح:
﴿اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ... ﴾[۱] پوره و کافی می‌دانیم.

پس چرا ذکور و اناث، شقی و سعید عالم اسلام حتی نبی(ع) و اولیای کرام به طور واجب در همه نمازها ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ﴾ باید بگویند درحالیکه بر هدایت هستیم و این عبارت به معنی درخواست هدایت باشد، گویا که یا هدایت نشده ایم و یا بر هدایت خود تشکیک داریم؟

۱- ترجمه: امروز کامل‌کردم دین شما را برای تان. المائده/۳

۴) ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ به راه راست آنانی که نعمت داده‌ای به ایشان، که انبیاء و رسل علیهم‌الصلاة والسلام وغیره نیکان باشند. حالانکه راه انبیاء علیهم‌السلام همه و همه بر زحمت و تکلیف بوده که بعضاً به حالت رقّت‌بار کشته یا زخمی شدند مثل ذکریا و نوح و عیسی علیهم‌الصلاة والسلام وغیره؛ پس نعمت چه خواهد بود؟

۵) چرا خداوند در اول سورهٔ بقره
﴿الم ۝ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ، هُدًى لِلْمُتَّقِينَ...﴾[۱] فرموده است.

ترجمه: بعد از حروف الف، لام، میم، این قرآن که در آن هیچ شک و تردید نیست، رهنماست برای پرهیزگاران. پس (هُدًی‌للنّاس) یا رهبر عامهٔ مردم چه باشد؟ یا به عبارهٔ دیگر چرا "هُدًی لِلنّاس" نگفت؟ درک این حقیقت به ما چه راز عمده را می‌رساند؟

۶)چرا اول، اساس مدارج قبول ایمان را بر غیب به لفظ ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ استوار کردند؟ ایمان بر غیب چیست؟ (مؤمَن‌بِهِ تفصیلی و اجمالی) از این چه حقیقت به دست می‌آید، توضیح دهند خصوصاً که در اول عبارت اٰمَنتُ بِالله ایمان بر خدا جل‌جلاله را مقرر کرده‌اند؟

---

۱ - بقره/۲

۷) غیب چه را می‌گویند؟ و خداوند جل‌جلاله را چرا غایب می‌دانند؟ درحالیکه حضرت او جلت عظمته می‌فرماید: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾.[1]

ترجمه: و ما نزدیکتر هستیم به او از رگ‌های گردنش (شاه‌رگ‌های گردنش).

۸) ﴿وَ يُقِيمُونَ الصَّلوةَ...﴾ علامت دوم مؤمن خدمات جانی است، (مؤمنین) به یقین برپا می‌دارند نماز را.

الف: خدمات جانی چیست؟

ب: نتیجهٔ این عمل در ظاهر و باطن چیست؟

۹) ﴿وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [2]

علامت سوم مؤمنان خدمات مالی از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم بوده که به قول فُقها زکات از نقود و بهایم و غیره پرداختن است. حقیقت ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ چیست؟

۱۰) چرا خداوند جل‌جلاله پس از چهار آیت علامت مؤمن و دو آیت نشانهٔ کافر، یازده آیت را با دو مثال که مجموعاً سیزده نشانه می‌گردد در بارهٔ منافقان فرموده است که به تناسب علامات مؤمن سه برابر بیش‌تر و

---

۱ - ق/۱٦

۲- بقره/۳

به نسبت آیات کافر شش و نیم برابر اضافه‌تر وارد گردیده بـا آنکـه در اول عبارت مجرد ایمان بر خداوند جل‌جلاله و روز آخرت شان‌را نفی کـرده و ایشان را مؤمن با این اقرار ندانسته است؟

۱۱) چطور کنیم که اصل ایمان و اقرار به زبان و تصـدیق دل را بـدانیم، زیرا گواهی زبان فهمیده می‌شود اما تصدیق دل را کس نداند.

۱۲) خداونـــد جل‌جلالـــه در قـــرآن عظـــیم‌الشـــأن مـــی‌فرمایـــد: ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ و بـه دل‌هـای کفـار اشـارهٔ مـرض شـدید نمـوده است.

آیا حقیقت این مرض به منطق عالی‌علمی چه خواهد بود؟

۱۳) ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ الی آخر.[۱]

ترجمه: مُهر نهاده است خداوند جل‌جلاله بر دل‌های شان.

طوریکه مفسرین گفته اند؛ مُهر کفر بر دل‌های کفـار نهـاده انـد. پـس کفار چه مسئولیت دارند؟ زیرا از اول آن‌ها را کـافر آفریدنـد اگـر تعبیـر و تفسیر صحیح باشد و اِلاّ نه، صورت صحیح آن کدام است؟

۱- بقره/۷

۱۴) قرآن عظیم‌الشأن عقل، اراده، ایمان، مرض، شهوت، چشم و غیره را به دل نسبت داده است، بر عکس اعدای اسلام می‌گویند که این ادعا بالکل پوچ و مخالف اساس علمی است جواب چه باشد؟

۱۵) آیهٔ ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا﴾[۱] مبرهن چه حقیقت است؟ آیا کفر و بت‌پرستی باطنی نیز در این شامل است یا خیر؟

ترجمه: پس مقرر مکنید به خداوند جل‌جلاله هیچ همتایی، اگر شامل است؛ انداد باطنی چیست؟

الف: مسلمانان درحالیکه می‌گویند خدا جل‌جلاله را دوست داریم ولی طوری‌که دیده می‌شود چندین بار بیشتر از آن زن، بچه و شهوت را دوست‌تر دارند، چرا؟

ب: مسلمانان درحالیکه می‌گویند ما از خداوند جل‌جلاله می‌ترسیم با آنکه عملاً صدها بار بیشتر از ضابط و ارباب قدرت می‌هراسند، چرا؟

ج: درحالیکه مسلمانان می‌گویند خدا جل‌جلاله را حاضر و ناظر می‌دانیم، چرا بدکاران رشوت، دزدی، زناکاری وغیره را از طفل پنج‌ساله می‌پوشانند و روبروی او گناه نمی‌کنند و آن عمل ناروا را نمی‌نمایند، ولی از حضور خداوند جل‌جلاله هراس ندارند؟

۱- پاره اول آیه /۲۲

۱۶) گویند ملایک اجسام لطیفهٔ نورانی باشند که از همه حوایج توالد، تناسل و اکل و نوش مُبرا اند. آیا از کجا خلق می‌شوند؟ و چطور پیدا می‌گردند؟ آیا سکونت شان کجاست؟ اگر توالد و تناسل ندارند از کجا می‌شوند؟

۱۷) آیا حوران و غِلمان که قرآن به چندین جای برای مؤمنان وعده کرده است به چه نظام روبرو اند و چطور توالد و تناسل می‌کنند؟ آیا در کجا افلاک شان خواهد بود؟

۱۸) (۷۴) آیت راجع به ملک و تصرفات آنها بر انسان به عقیدهٔ شما برای چیست؟ و چه خواهد بود؟

۱۹) فرق بین روح انسان و دیگر جانداران به نظر شما چه خواهد بود؟

۲۰) درست است که دهن، راه تقویهٔ بدن به واسطهٔ غذا است، آیا دهن تقویهٔ روح در انسان چه خواهد بود؟ و در کجا است؟

۲۱) آیا روح بعد از مرگ به کجا می‌رود؟

۲۲) آیا با جسد، روح انسان بعد از مرگ ارتباط دارد، یا خیر؟

۲۳) اگر ارتباط ندارد اصل حقیقت آن چیست؟

۲۴) عزرائیل علیه‌السلام چطور می‌داند که اجل فلان کس رسیده است؟

۲۵) می‌گویند جن مثل‌ما انسان‌ها، به امر و نهی مکلف اند، آیا آنها پیغمبرهای جداگانه دارند یا چطور؟

۲۶) آیا در کجا خلق می‌شوند و کجا بسر می‌برند؟

۲۷) شیطان و وساوس آن را بی‌شک در دل‌خود (باطن) هر واحد احساس می‌کند آیا این موجودان توالد و تناسل دارند یاخیر؟ و به کدام زوایه از جهان ما و غیره جای‌ها، افلاک شان خواهد بود؟

۲۸) علمای دینی گویند، شیاطین تا روز قیامت نظر به آیت‌های واضح که خداوند جل‌جلاله فرموده، نمی‌میرند. آیا اگر نابودی در ایشان نباشد، پس آیا در حال توالد و تناسل، روی زمین حتی همه کرات را فرا نخواهند گرفت؟

۲۹) اگر چنین نباشد که توالد و تناسل شان به یکبار در اول خلقت انجام یافته است پس این‌ها دارای چه عمرهای دراز هستند، طبیعی به تکتیک تلبیسات نظر به تجارب خویش بر اولاد بشر روبرو قوی و قویتر گردند، کجا می‌تواند انسان ضعیف با ایشان مقابله کرد جز اینکه به شکستِ در شکست روبرو و مواجه گردد؟

۳۰) چـرا خداونـد جـل‌جلالـه در (۱۵۶) جـای قـرآن‌کـریم نـام و کارگذاری‌های شیطانی را تذکرداده و توضیح نمـوده اسـت؛ مطلـوب بـه عقیدهٔ شما چیست؟

۳۱) آیا به نظر شما سویهٔ شیاطینی که با زعمای بزرگ جهان و دهقانـان بیچاره مقرر اند یکسان است؟ یا چطور؟

۳۲) کوتاه‌ترین راه حصول معرفت که اکثـر پیشـوایان دیـن آن‌را در آیـه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[۱] ای لیعرفون.

ترجمه: نیافریدم جن و انس را مگر برای عبادت یعنی معرفـت، تفسـیر کردند به نظر شما کوتاه‌ترین راه معرفت کدام خواهد بود؟

۳۳) نظر به اصول و اساسات فقـه مثـل نـور الانـوار، حسـامی، شاشـی وغیره هرگاه آیه‌یی به صـیغهٔ حکـم نـازل شـده و قرینـهٔ مانعـه یـا خـلاف نداشته باشد باید آن را فرض دانیم پس، چرا از دو هزار و پـنج صـد آیـت متذکرهٔ قرآن که راجع به تفصیل انواع تخلیق فرموده است مسلمانان از آن کار نگرفتند؟

۳۴) رسول علیه‌السلام در فضیلت مطالعهٔ اسرار عظمـت و حکمـت آن در لابلای اسـباب و اشـیای عـالم مادیـات چقـدر تشـویقات کـرده مـثلاً

۱- الذاریات/۵٦

یک‌دقیقه مصروفیت به چنین حقایق را معادل یک‌سال عبادت و یک‌ساعت آن‌را بهتر از شصت سال طاعت شمرده اند، چرا؟

۳۵) نهی از تفکر در ذات‌خداوند جل‌جلاله و برعکس متوجه شدن در انواع و اقسام نعماء و اشیاء را، چرا تشویقات نموده اند؟ چنان که می‌فرماید:

﴿تَفَکَّرُوا فِی آلاءِاللّٰهِ وَلا تَفَکَّروا فِی ذَاتِ اللّٰهِ﴾ (الحدیث).

ترجمه: تفکر کنید در مصنوعات خداوند جل‌جلاله و فکر مکنید در ذات اللّٰه.

۳۶) چرا از قرآن‌کریم پنجصد آیت احکام را گرفتند و متباقی ۶۱۶۶ آیت را به دست فراموشی قرار دادند؟

۳۷) راجع به (۲۵۴) آیت که نفس و انواع آن را توضیح داده است چه معلومات دارید؟

۳۸) به عقیدهٔ شما خود نفس چیست؟

۳۹) آیا نفس بر چند قسم است؟

۴۰) منظور از سویه‌های مختلف نفس چیست؟

۴۱) تبدیل موقف نفس از یک حالت به حالت دیگر به واسطهٔ چه می‌شود؟

۴۲) آیا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه وآله وسلم با خود چه داشت که عقاید(۱۵۰۰) سالهٔ بت‌پرستان را با همه مزخرفاتش تغییر دادند؟

۴۳) چه چیز اکثر مشرکین را واداشت که پس از پذیرفتن اسلام برخلاف عقاید قبلی خویش، مردانه‌وار در راه خدا جل‌جلاله برای شیوع وحدت آمادهٔ هرگونه ایثار شدند و حتی نزدیک‌ترین دوستان را در حال مخالفت با اسلام نابود ساختند؟

۴۴) نظر به آیهٔ:

﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[۱]

ترجمه: خوار نمی‌شوید و به غم گرفتار نمی‌گردید و شما هستید به‌مقام اعلی اگر بودید مسلمین کامل‌الایمان؛ لازم بود که تصرف و تسلط بر همه امور جهان برای مؤمنان می‌شد، ولی اکنون همه ممالک اسلامی به طور مستقیم یا غیر مستقیم به دامن یکی از بلاک‌های شرق یا غرب افتاده اند. یعنی آیا ایمان ما قابل پسند او تعالی نیست یا وعده‌اش خلاف گردیده؟ نعوذ باللّه.

۴۵) آیا غلبهٔ کنونی اعداء بر جامعهٔ مسلمین، دلیل روشن بر بُطلان رویهٔ ما خلاف نص صریح قرآن نیست؟ یا حقیقت طور دیگر است؟

۱- آل عمران/۱۳۹

۴۶) آیا این پسمانی‌جامعهٔ اسلام را از صحیح نبودن احکـام قـرآن بایـد گفت نعوذُ باللّه و یا گمراهی و خلاف ورزی ما از شاهراه حق و عـدالت را نموداری می کند؟

۴۷) درحالیکه همه علما و پیشوایان می گویند و به حجـت قـاطع قـرآن نظر می‌دهند که نماز منع کننـدهٔ شـخص از جملـه اعمـال و اقـوال نـاروا است و هکذا همه عبادات باعث تقویـهٔ قـوای ایمـانی و روحـانی از قبیـل ذکر، نماز، روزه، زکـات، حـج و غیـره مـی گـردد، امـا اگـر دقـت کنـیم به‌خوبی در می‌یابیم که به اجماع مؤمنین نه‌تنها نماز وسیلهٔ تزکیـهٔ نفـس و تصفیهٔ قلب نگردیده بلکه برعکس به سبب تاریکی بـاطن مقهـور خـدای زمین و زمان واقع شدیم، مگر نمی‌بینید که (۴۱) مملکت اسلامی همه بـه دروازهٔ شرق و یا به دامن غرب افتاده اند، علت چیست؟

۴۸) حالا چه چیز می‌تواند که باعث نجات مسلمان‌ها گردد؟

۴۹) ایمان چیست و اثـر آن در ظـاهر و بـاطن شـخص چطـور نمـودار می‌شود؟

۵۰) خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾[1]

ترجمه: نماز شما را باز می‌دارد از جمله امور ناروای قولی و فعلی...

با ادای این‌همه طاعات پنجگانه (نماز) چرا کم‌ترین تصرف بر جلوگیری خویش اکثراً نیافتند که لااقل غیبت و تهمت و غیره خودخواهی و نفس‌پرستی را در معاملات نکنند؟

۵۱) آیا این نماز چنانکه خداوند متعال می‌خواهد به آن اساس تنظیم نگردیده یا بجای آوردن ما مثل شاید و باید نیست؟

۵۲) چرا در هنگام ادای نماز، حضور دل را به دست آورده نمی‌توانیم؟

۵۳) شما اگر به روزِ پنج بار به سر دو انگشت از زمین خاک بردارید و در خریطه بیندازید پس از سالی حتماً پر می‌شود. آیا اثر نماز از خاک بی‌ارزش‌تر است؟ که در طول ده، بیست، سی، چهل، پنجاه و بالاتر از آن سال‌ها خواندیم ولی در باطن ما نوری که دست کم ظاهر ما را صاحب حضور گرداند میسر نشد، نقص چیست و اصلاحش چطور خواهد شد؟

۱- العنکبوت/٤٥

۵۴) چرا انسان به هنگام شروع عبادات مثل تلاوت یا نماز و اذکار، همزمان مصروفیت به آن تا آخر، به انواع وساوس گوناگون خودش این‌جا و باطنش به صدها جای دیگر می‌گردد؟

۵۵) خداوند جل‌جلاله می‌فرماید:

﴿يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانوا به يسْتَهْزِؤُون﴾ [1]

هرگاه در ترجمه و تفسیر "مایأتیهم مِّن رَّسُولٍ" دقت نماییم درست روشن است که خدای متعال عباد خود را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید:

ترجمه: ای افسوس بر بندگان [کسانی که به دعوت انبیاء علیهم‌السلام و قبول کتب آسمانی مُقِر بودند]، نفرستادم به ایشان هیچ پیغمبری را مگر که به او تمسخر و استهزاء کردند. دقت کنید که این عمل از جانب بندگان خدا جل‌جلاله و مُقِران بر وحدت در برابر شان واقع می‌شد؛ آیا از طرف منکرین وحدت و شریعت چه‌ها که به وقوع نمی‌پیوست؟ درک حقایق فوق خصوصاً به عصر امروز به ما چه می‌رساند؟ قابل توجه مزید نکته سنجان موشگاف است.

۱- یس/۳۰

برنامهٔ موقت

دنیا به دیدهٔ جوان‌مردان مؤمن از ابتـدای مکلفیـت تـا آخـر فنـا سـراچهٔ امتحان بوده و انسان اکتر رول‌گردانی‌اش شمرده مـی‌شـود. البتـه پرکـاری فلم حیات خود را هر واحد به طی مراحل طفلی، جوانی و پیری مقیـد بـه زمان‌های شب و روز، فصـول اربعـه و مکـان‌هـای گونـاگون مـی‌نمایـد و صفحات زنده‌گی خود را مسلمان با تعیـین جهـت بـه یکـی از دو طـرف (صانع جل‌جلاله یا مصنوع) لازمست تا حتماً مملو سازد.

باید دانسـت کـه بـه طـور خـواه و نـاخواه در میانـه حـالات صـحت و مریضی، دارایی و ناداری، قدرت و بی‌توانی، غم و شـادی، خانـه‌داری و بی‌خانگی، آزادی و محبوسی و امثال این وقـایع دیگـر بـر سـعید و شـقی می‌رسد و می‌گذرد.

اولیـن رهنمای این ادوار علم معاش را به خوبی دانستن و علـم معـاد را به نیکویی کاربستن باشد و بس.

این‌جا انسان‌های خوب‌کسانی اند که برای آرامی خود زندگی دیگـران را متـضرر نسازند.

بهتر از ایشان محترمانی‌اند که به غرض رفاه عامه به خدمات مالی، جانی و زبانی به قدر توان وحتی اضافه از آن به طور مؤثر کوشان باشند.

نیکوتر از هردو طبقهٔ فوق ذواتی اند که فقط به نیروی ایمان‌کامل به منظور حصول رضای خدا جل‌جلاله و اعلای کلمةاللّه به آرامی خلق‌اللّه و ارتقای سویه‌های گوناگون علمی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره، مساعی و ایثارِ با همه درایتِ بلندتر از توان را به قسم پیگیر بنمایند، زیرا جامعهٔ اسلام خیلی‌ها از هر نگاه عقب‌افتاده است.

آری! ناکامان شان کامیاب و کامیابان آن‌ها برگزیدگان رب‌الارباب اند.

مدرسهٔ قرآن دست‌ناخوردهٔ اسلام متکفل رسانیدن شایقین به این هدف علیای اجتماعی (سلامت بشر و اسلامیت) به یاری خداوند جل‌جلاله و همکاری یاران پاک‌دل است و آمادگی بدون کوچک‌ترین نظرداشت مادی خود را بدین وسیله اظهار می‌نماید. وَمِنَ اللّهِ التَّوفِیق

اساس ارتقای نیروی ایمان در انسان
و طریقهٔ مختصر دریافت آن

وقتی‌که می‌خواهیم برای بار اول شما را به دنیای دیگر یعنی سلامت بشر با خود ببریم باید قبول کنیم که هر راه و روش ایده‌آل خصوصاً مکتب ابتکاری قرآن که تماماً متکی بر اساسات علمی و عملی است، اسلوب خاص تربیتی دار، لذا انسان را نیازمند دریافت نیرویی می‌سازد که باید حتماً به اصول مقدماتی فلسفهٔ این مکتب بروشنی تمام وارد گردد. چنان‌که معمولاً در اصول مقدماتی فلسفهٔ مکتب ماتریالستی وغیره مکاتب، فورمول‌هایی را به غرض واضح ساختن اساسات فلسفهٔ خود خلق کرده‌اند، با آنکه فرآورده‌های نام‌نهاد علمی شان جز مغالطه اندازی و سفسطه‌سرایی و انتها نیرنگ استعمارگری جدید در آن، به دیدهٔ حقایق‌بینان و زیرورق‌خوانان چیزی بیش نیست باز هم کلمات و جملات میان‌تهی را جا زدند که می‌دانند.

با نظر داشت نکات فوق، در این‌جا همه حقایق فلسفی اسلام متکی بر مشاهدات عینی و ذهنی افراد بنا یافته است، ازاین‌رو بررسی علمی و واقعی آن شخص را از سطح به عمق کشانیده و دست‌کم به درک کلیه

معضلات درونی که آثارش به روی کشیدگی‌های ظاهری هر واحد به هـر صفت و مقامی که هستند روشن است؛ شما را چنان با آرامی واقعی رهنمونی می کند تا بدانید که کلید سعادت حقیقی بشر در کجاست.

خوشبختانه قرآن دست ناخوردهٔ اسلام به طول چهارده صد سال در خود این رموز را مکمل محفوظ نگهداشته و اکنون به یاری خداوند جل جلاله برای بار اول از این مدرسه پخش می گردد.

چون قبول کردیم که درک اسرار هر علم مستلزم دریافت فورمول‌های مقدماتی آن می‌باشد، پس با ادعای بلند بالای دین و سلامت‌بشر نمی‌شاید که از توجه به درک کلیه اسرار اولیهٔ علوم این مکتب چشم‌پوشی و اغماض کرد. شاید خوانندگان را سوالی به ذهن موجود شود که فورمول‌های کلیدی این فلسفه چه خواهد بود؟ ما اینک به فضل و کرم او تعالی جل جلاله متکی بر ارشادات خداوند متعال که فرموده است: ﴿أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقلوب﴾[1]

ترجمه: بدانید که آرامی دِل‌ها به ذکر خداوند متعال است.

در تحت این سرعنوان و مشاهدهٔ نندارتون دنیا مطالب کاملاً واقعی و عینی را به ساده‌ترین صورت اش بر خلاف اساسات ادوار گذشته بدون

۱-۱ الرعد/۲۸

کوچک‌ترین زحمت و ریاضت برای تقویهٔ هستهٔ توحید یا نورانیّت ایمان شما چنان جمع و تدوین کرده می‌سپاریم که نه‌تنها مطالعهٔ آن چقدر به تکرار انجامد به همان پیمانه راه ارتباط باطنی خواننده و شنونده را با خدای متعال قوی و قویتر می‌سازد، بلکه در عین حال تردداتِ کوتاه‌نظران را که می‌گویند این‌همه نظام بدون صانع و منظِم خلق گردیده است، مرفوع کرده و حضور او تعالی را در باطن شخص به حدی عالی می‌نماید که او فقط برای خوشنودی او جل‌جلاله به آرامی خلق‌اللّه به‌جان و مال بدون کدام نظرداشت می‌کوشد. با این‌همه فضایل، راز بزرگ دیگر که در آن نیز نهفته اند، اینست که گویا خلاف ادعای اسلامیت در سابق که تنها اقرار زبان گواه ایمان شخص شمرده می‌شد اما کس نمی‌دانست که تصدیق دل او چیست؟ کماقال: " اَلاِیمَانُ اِقرارٌ بِاللِسَانِ وَ تَصدِیقٌ بِالقَلبِ".

ترجمه: ایمان اقرار بر زبان و تصدیق در دل است.

اینک به لطف و کرم وی‌تعالی، خوانندهٔ دراک و مؤمن در طی مطالعهٔ این آثار به رازهای دسته‌بندی شدهٔ هر عنوان هرگاه اثرش در قلب وی رسیده باشد به دریافت مطالب مختفی آن به خوبی وارد گردیده بلکه بیش از آن را هم درباطن یافته و بدین اساس تصدیق قلبش را به طور

عینی واضح می گرداند و همزمان قاری محترم آرامی کامل و یا بعضاً احتجاج را در خود احساس کرده و بر مبادی صلاح و فساد دل و رول گردانی‌های متعلق به الهامات ملکی و وساوس شیطانی علماً و عملاً دانسته و برای مهار کردن خواهشات فاسد نفس، قدرت بَسزایی به یاری حضرت باری جل جلاله به‌دست آورده می‌تواند که رسول علیه‌السلام آن‌را به حدیث:

"مَن بَصَرَ بِعُیُوبِ نَفسِه قَد عَرَفَ رَبَّه" خلاصه کرده اند.

ترجمه: کسی که بینا و دانا شد به عیب‌های نفس (خرابکاری آن)، به تحقیق خدای خود را شناخت.

آری! هرچه بیشتر به خواندن و درک معانی این رسایل تمرینات ورزند، به همان اندازه مقوّی نورانیت ایمان و روح او بوده و یا مانند ضرب زبانی برای آموختن اعمال اربعه حساب تا سطح بالا و بالاتر از آن در اشخاص آمادگی‌هایی را به دریافت بُعد چهارم و کنوز اسرار اسلام و اسلامیت بشر خلق نموده و سپس به درک رموز کلام ربانی و کتب بعدی مدرسۀ قرآن بنام "تجزیه و تحلیل اتوم انسان" و غیره به طور شاید و باید دانستگی لازم ارتقایی را به او بخشیده می‌توانند؛ بِمَنِّـهِ و فضله‌الکریم.

ما و فلسفهٔ مکتب اسلام

این مکتب برخلاف مکتب‌های دیگر است که اساسات اصیل رهنمونی خویش را فقط به یک سلسله تیوری‌های قالب شده که اکثراً به جملات یا کلمات بخصوص متکی بوده و برعکس جنبهٔ علمی و عملی متوازن نداشته و در نتیجه مشتی سفسطه بیش نبوده و نباشد، چنین نیست.

این‌جاست که مدرسهٔ قرآن شما را در مبادی حال به درک ارایه رموز و اسرار خاص خویش طوری وارد کرده و به مطالعهٔ برنامه مختصر چنان مواجه می‌سازد که در آن خوانندهٔ دراک مختار است تا کوتاه‌ترین و کم‌ترین خلایی را از هر نگاه که او می‌تواند به هم آورده ارایه کند و یا اگر به اندیشه‌اش بعدها خطور نماید نوشته نموده، به دست متکفلین مسئول بسپارد؛ که البته ابلاغ این واقعیت نه بروی جملات است بلکه عملاً طرفداران راه روش جدید، اسلوب آرامی و ترقی انسان‌های پسمانده را به تعمیم شیوعِ وحدت متکی بر اصل برابری و برادری و عدالت‌گستری تماماً استوار بر صفائیت و معرفت، به جای زورگویی و خودنمایی‌ها جاینشین ساخته و به طور ارمغان به زیر سایهٔ یکتاپرستی همه

را به ایفای آن علماً و عملاً وامی‌دارد که آناً به یک نظر قاریان چیزفهم این‌دوران، بدون تردید حقیقت سراپا واقعیت مکتب قرآن را با همه حسن نظام دیده و پسندیده و می‌بینند.

به مرتبۀ دوم شروع کار این مکتب به تقدیم روح فلسفه عالی خود به خوانندگان روشن‌فکر و تیزفهم انگیزۀ مزید داده و در لابلای خطابۀ مختصر نظر جانب ذیدخل را به دریافت اصول این مکتب و مِن‌جمله تیوری بِکر و سازندۀ هرنوع نواقص بشر و بشریت جلب کرده و به درک رموز اصولی و حقیقی فلسفۀ اسلام وارد نموده و به دریافت حقایق عالی و اسرار کافی و نوآوری‌های عینی و ذهنی چنان معطوف می‌دارد، تا بدانند حقیقتی را که مؤسسین مکتب اسلام دست ناخوردۀ قرآن دنبال کرده اند واهی و سفسطه‌سرایی نبوده بلکه در اولین برخورد مطالعۀ آن، شما را از سطح به عمق کشانیده و به درایت کامل تان روشنی بسزایی انداخته و به بیداری تمام قاری روشن‌فکر را جانب حقایقی رهنمونی می‌کند که رسالت قرآن و احادیث بر آن اتکای کامل داشته و استواری تمام دارد.

در جای سوم مداومت مطالعۀ این آثار، خوانندۀ محترم را به ساده‌ترین اسلوب چنان می‌فهماند که راه و روش سلامت فرد در واقع زیربنای

اجتماع است یا به عبارهٔ دیگر سلامت او سلامت اجتماع و فسادش، فساد آن می‌باشد، خصوصاً که سِمَت پیشوایی و رهبری زعامت را در ملّت یا ملل به دوش داشته باشد و این سلامت را بر انتظام بخشی مغز و دل او منوط دانسته و از این ارتباط، منابع همگانی نیروهای مادی و معنوی را به یاری و مددگاری حضرت باری نه تنها به اساسات علم و منطق بس‌عالی و فلسفهٔ نهایت کافی متکی بر اصول و روش‌های قرآن دست‌ناخوردهٔ اسلام پیشکش می‌کند، بلکه اگر بگویم به ابتکار از دریافت کلیه ارزش‌های کتب سه‌گانه (انجیل، زبور، تورات) و حتی خلاصهٔ تمام صُحف و کتب سماویست مبالغه نبوده و به دیدهٔ صاحب بصیرتان و دارایان وسعت نظرعالی انسانی یک واقعیت عینی و مثبت است که به ایشان می‌سپارد.

باری دقت شود! چه رمز خاص موفقیت و کلید سعادت بشر و بشریت را این مکتب فاش و برمَلا می‌سازد. آری یکی از اصولش اینست که فقط از وزن اصلی جسم هر واحد (زن و مرد بالغ) دو نیم تا سه فیصد او را می‌خواهند که در وی کار کنند و سر براه سازند متباقی از آن آقا و برای خاطر شما به دسترس اختیار تان بوده و خواهد بود.

چهارم راه‌های کارگردانی و نوآوری‌های لازمه را در قلب و مغز نیز به غرض انسجام‌دهی هرچه بهتر و بیشتر صورت داده و نه تنها تماماً به سلامت انسان بدون ریاضت و تکالیف شاقه و یا خسته‌کن بنا یافته بلکه متکی بر اساسات علمی و عملی کاملاً سازنده و برازنده مستند با شواهد عینی و ذهنی شخص شماست که همه و همه به فلسفهٔ بس عالی و منطق نهایت شیوا قبول شدهٔ نوابغ بشر بوده و می‌باشد.

وَ مِنَ اللّٰهِ التَّوفِیق وَ عَلَیهِ التَکَلان

ما چرا رسایل مدرسهٔ قرآن را می خوانیم؟

سوال فوق را یکی از دانشمندان معاصر پرسید.

در پاسخ گفتم، پیش از اینکه شما را به علت اساسی و فواید حقیقی مطالعهٔ این رسایل مسبوق سازیم خوبست تا ببینیم که نظر شما در بارهٔ سوالات آتی چیست؟ زیرا پرسش‌های مذکور مبدأ حقایقی است که از یک طرف فواید خواندن رسایل را به مؤمنین پاکدل خداجو روشن می‌سازد و از جانبی هم نظر تان را بر ارکان اصیل ارتقای اسلام انداخته و در پهلوی آن ناگفته بر نکات عمدهٔ پسمانی مؤمنین و کافهٔ موحدین شما را مسبوق می‌سازد. ازینرو امیدوارم که در پاسخ سوال های ذیل تا جایی که می دانند و معلومات دارند روشنی انداخته ما و خوانندگان را تنویر بسزایی از آن بخشند.

گفت: سوال ها چیست؟

گفتم: آسان است مثلاً خوب می‌دانید که قرآن کریم در ۲۳ سال بعثت تکمیل یافت.

گفت: بلی.

گفت: نورانیت ایمان.

گفتم: آیا چه کیفیت در پاره های ناتمام قرآن نامکمل شده بود که بت‌پرستان بیش از هزار سال را چنان به خود فریفته و مجذوب ساخت که یکدم به خداپرستی گراییدند؟

گفتم: این نورانیت ایمان را آیا حدس زده می‌توانید که تا کجا در ایشان شدت و حدت کامل یافته بود که عده‌یی ناچیز در برابر جمع غفیر چه بلکه به مقابل کلیه قبایل و عشایر عرب قدعلم کرده و از هیچ چیز نترسیده و به هیچ تطمیع رو نیاورده حتی معراج خود را نابودی در راه خدا جل‌جلاله می‌دانستند؟

گفت: نورانیت ایمان متکی بر منطق عالی علمی و مستند بر شرایط عینی و ذهنی.

گفتم: شما خوبتر می‌دانید که محبت وطن مألوف، فرزند، عیال، جاه و جلال اگر چه کم و ناچیز هم باشد باز هم در قلوب اشخاص جای بخصوصی بخود داشته و دوری از آن کاریست نهایت سنگین و غیر قابل تحمل.

گفت: بلی.

گفتم: در چنین صورت چطور نورانیت ایمان بود که اصحاب کرام را واداشت تا وطن مألوف، مال، جاه، فرزند و عیال را گذاشته به جانب

یثرب (مدینه) گاه و بیگاه رو آورند با آنکه اشرار کفار بودن ایشان را در مکه نمی‌خواستند ولی رفتن آنها را به مدینه نیز روادار نبودند؟

گفت: باز هم عشق و علاقهٔ مفرط با خدا جل‌جلاله یا نورانیت ایمان خاص به حضرت مولی باعث وصول این انجذاب و حلول در ایشان گردید که به چنین کاری اقدام کردند.

گفتم: باری درین چه رازی بود که آن جماعهٔ اکثر بیسواد (اصحاب رضی اللّه عنهم) نه تنها منطق بس عالی و شیوا را بدون خواندن کدام باب و فصل کتاب داشتند بلکه در برابر مباحث هر عالم زبردست و متبحر به صورت تماماً علمی و استدلالی همه و همه به منطق لازمی کامیاب بودند؟

گفت: باید باز هم بگویم، آری نورانیت ایمان و فیضان حضرت سبحان جل‌جلاله بود که در قلب و باطن شان رسیده و مُوْجِد این فضل و واسطهٔ وصول این دولت می‌گردید.

گفتم: آیا این چه شور و شعف و عشق مُفرط بود که نظر به اصول عسکری، تا زمانی‌که اکمالات حربی برای پیشتازان جنگ از عقب میسر نباشد تاخت و تاز شان بر اماکن بیگانه گویا به دست خویش خود را به مرگ سپردن است، اما به ایشان نه تنها اکمالات حربی از عقب میسر نبود

بلکه به زبان، عادات و کلتور جامعه‌یی که بدان روبرو می‌شدند، نیـز وارد نبودند باز هم رو به پیش تا همه جا در آسیا، افـریقا و اروپا مـی‌تاختنـد و اسـلامیت را شـایع می‌ساختند؟

گفت: چه بگویم، در جواب هر پرسش تان بنابر فقدان وسایط ظاهری اصحاب و این همـه فتوحـات کـم نظیـر و کارنامـه هـای تماماً مردانـه و فیروزمندانهٔ شان، غیر از اینکه همه را باید حواله به ایمان کامل نمایم و بـه صراحت لهجه اعتراف کنم که الحق نورانیت ایمان یا تقوای آنهـا مـُوْجِد قوت روح و روان در ایشان گردیده و به حـدی اوج گرفتـه بـود کـه هـیچ چیـز را در برابـر اعـلای کلمـة اللّـه و آنهـم خـاص بـرای رضـای خـدا جل‌جلاله منظور نداشتند لذا هر امری که می‌رسید، ولو قتل پدر کـافر بـه دست پسر مؤمن و یا پسر کافر توسط پدر مسلمان می‌بود، به طـیب خاطر بـدون ارائــه کــردن دلیـل و عــذری کــه دال بـر مخــالفت اجرایــش می‌گـردید، آن‌را پذیرفـته علی‌العجـاله به مِنَصَّهٔ تطبیق می‌گذاشتند.

گفتم: شما می‌دانید که امروز مردم معتقد اند، ثروت باعث جلـوگیری از غدر، ظلم وغیره پسمانی‌ها می‌گردد.

گفت: یک چیز واضح است که تا جایی می‌تواند این مأمول را برآورده سازد.

گفتم: با در نظر گرفتن فارمول مذکور، ناداری، بیسوادی و حتی جهالت‌آمیزی اصحاب قبل از اسلام، بلکه کلیه مردم عرب مکه وغیرهٔ پیش از بعثت را می‌دانند و از ورای مطالعهٔ تاریخ تاجایی مسبوق هستند، چرا یاران رسول علیه‌السلام در هیچ حالت و صورت با آن همه فقر و غربت، غدری در اموال مردم خصوصاً بیت‌المال نمی‌کردند، با آنکه نظر به فارمول فوق غدر، ظلم و خیانت زادهٔ فقر و نکبت است؟

گفت: باز هم باید بگویم نورانیت ایمان کامل و ذوق و علاقهٔ خاص به خدا جل‌جلاله بود که ایشان را مانع از هرگونه ظلم، خیانت و ناروا می‌نمود.

گفتم: می‌گویند که نظم و دسپلین یا پیروی از قوانین در جوامع وقتی حکمفرما می‌شود که مردم به طور عموم با سواد و دانسته به ارزش قانون باشند درحالیکه اصحاب رسول علیه السلام فی‌هزار یک نفر صاحب سواد نبودند اما باز هم در برابر اوامر و قوانین موضوعهٔ خدا جل‌جلاله و رسول‌علیه‌السلام چنان استوار بودند و آن‌را مرعی الاجراء می‌دانستند که اگر احدی کوچکترین مخالفت می‌کرد ولو پدرش می‌بود او را تهدید به مرگ از آن عمل می‌نمود.

گفت: براستی در برابر هر سوال تان نظر به معاذیر و خلاهای ظاهری که اصحاب رسول علیه‌السلام داشتند، هیچ تمسک و دلیلی جز قوت ایمان در ایشان نمی‌توان حجت بارزتر را ارائه کرد، لذا از این قبیل پرسش‌ها را هرچه بگویند یکی و کوتاه جوابم همانا حواله به نورانیت ایمان قوی در ایشان دیگر چیزی نخواهد بود.

* * *

گفتم: خوبست بیا تا طرف دیگر پرسش‌های مذکور را به مقایسهٔ حالات امروزی خود تطبیق دهیم و ببینیم که درینجا نظر شما چیست؟

گفت: مثلاً ؟

گفتم: به وقت رسول علیه السلام، قرآن تا ۲۳ سال بعثت تکمیل شد، ولی فعالیت و فتوحات اسلام در حال عدم اکمال قرآن صورت گرفته و به طی قوس صعودی خود رسیده است، اما حالا قرآن با احادیث و فقه تماماً مکمل است باری چرا ما نه تنها فتوحات شیوع وحدت را کرده نمی‌توانیم بلکه در پیروی از اوامر و ترک نواهی آن نیز سست و ریزیده‌تر گردیده می رویم؟

گفت: ضعف ایمان و کمی عقیده به خدا جل‌جلاله و احکام او ما را به چنین روزگار بدبختی مواجه ساخته است.

گفتم: در آن زمان قرآن در حال عدم تکمیل خود، بت‌پرستان هزاران ساله را مُوحد و مستان راه اعلای حق می‌ساخت، ولی اکنون پس از ۱۴ صد سال، پیروان دین روبرو ضعیف گشته و بعضاً مؤمنین بسوی معاصی و فحشاء چه بلکه جانب بی‌خدایی و الحاد می‌گرایند، چرا؟

گفت: علت اصلی عدم درک به کُنه حقایق قرآن بوده که ما آن‌را بتمامه مورد تطبیق قرار ندادیم.

گفتم: در صدر اسلام مردم خانه و جاه و فرزند و عیال را چنانکه در بالا گفته آمد ترک کرده و برای اعلای حق و تعمیم مساوات و اخوت، مهاجرت‌ها با قبول همه مشقات می‌کردند، اکنون چرا لااقل از مجالس سراپا فسق و فجور و غفلت راضی نیستیم که دور شویم تا در حقیقت در زمرهٔ ایفاگران ارشاد حدیث: " اَلْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهی اللّٰهُ عَنْه" شامل گردیم؟

ترجمه: مهاجر کسی است که دوری گزیند از آنچه که خدا جل‌جلاله منع کرده است.

گفت: غلبهٔ شیطان و ضعف ایمان در ما وسیلهٔ زیادت علاقه به مجالس فاسد در جهان گردیده است.

گفتم: در آن وقت مردم از جاهای دور برای شیوع وحدت و اعلای کلمة اللّه رو به جانب ممالکی که به زبان و عادات شان وارد نبودند می‌آوردند و اسلام را به آنها می‌آموختند و از بت‌پرستی‌ها باز می‌داشتند، ولی اکنون به داخل خانه و حوزه‌های تحت تسلط و تأثیر و صلاحیت خود لااقل به متعلقین و مربوطین خویش وغیره، مؤمنین اکثراً نمی‌خواهند که در برابر هرگونه روش و کردار ناروای شان چیزی بگویند، علت چیست؟

گفت: ازینکه دلیل دیگر جز حواله بر ضعف ایمان ندارم بهتر است که قبل از استماع سوال‌های تان یک لطیفهٔ کوچک بگویم تا اندکی تفریح کرده و در تازه‌گی صحبت نیز افزوده باشیم، این بگفت و سخن را سر داد: از شخصی پرسیدند که عمرت چند است؟ او در جواب گفت: ۲۴ سال، ده سال بعد او را همان کس دید در خلال صحبت پرسید: حالا عمرتان چند باشد؟ گفت: ۲۴ سال، پس از ۱۵ سال باز از وی این سوال را کرد و او در جوابش گفت: ۲۴ سال.

او گفت: ۲۵ سال قبل پرسیدم عمرت چند است، گفتی ۲۴ سال و حالا هم می‌گویی عمرم ۲۴ سال است؟!

شخص گفت: سخن مردها یکی است، صد سال بعد هم که بپرسی همان جواب اول است و بس.

او لبخند زد و اضافه کرد که به مقابل این سلسله پرسش‌های شما چه باید بگویم، زیرا اکثر اعمال و اقوال مخالف معاصرین مُوَحِد ما ناشی از ضعف ایمان بر خداست، دیگر چه دلیل می‌توان آورد؟

گفتم: با آنکه زندگی امروزهٔ مؤمنین نظر به حیات اصحاب رسول‌علیه‌السلام خیلی‌ها منظم بوده و از هر نگاه مرفه است ولی باز هم مردم از غدر، ظلم و خیانت دست نمی‌کشند و هکذا فی صد پنجاه بالاتر یا کمتر ذکور و اناث صاحب سواد اند ولی پابندی به قوانین شرعی و مدنی از ایشان کمتر دیده می‌شود، در حالیکه اصحاب رضی‌اللّه عنهم چنانکه گفته آمد با آن همه بیسوادی به هرگونه اوامر و نواهی منقاد بودند، علتش به عقیدهٔ شما چه خواهد بود؟

تبسم کرد، سری تکان داده و شانه‌ها را بالا انداخته گفت: عرض کردم جواب مردها یکی است و آنهم ضعف ایمان.

گفتم: خوب، ایمان به دیدهٔ شما چه‌چیز است و دارای کدام مشخصات شمرده می‌شود؟

گفت: خدا جل‌جلاله را یک و یگانه دانستن و آنچه در اٰمنت باللّه مفصل و مجمل آمده همه را قبول داشتن باشد.

گفتم: شما به چه صفات شخص را مؤمن می‌دانید؟

گفت: نماز بخواند و به شریعت پایبند باشد.

گفتم: می‌دانی که اکثر مؤمنین بقول شما به شریعت پایبند نیستند ولی نماز می‌خوانند، آیا دارای ایمان کامل شمرده می‌شوند یا خیر؟

گفت: در باره واللّه از این بیشتر معلومات ندارم، ترسم چیزی بگویم گنهکار گردم، خوبست تا شما در زمینه معلومات موثقی که اساس ایمان در اسلام به چه مشخصات مستحکم بوده و پیرو آن‌را که مالک چه صفات باشد می‌توان او را مسلمان دارای ایمان کامل گفت، توضیح دهید.

گفتم: بهتر است از سر سخن نگذریم چنانکه شما در پاسخ همه پرسش‌ها، پیشروی اسلام و مؤمنین را به نیروی ایمان حواله کردید و ریزیده گی مؤمنین و کلیه پسمانی کنونی پیروان قرآن را ناشی از ضعف نیروی ایمان ایشان دانستید، پس چطور می‌توان ایمان قوی و روحانیت

عالی اسلامی را به مسلمانان علماً و عملاً به طور آسان عرضه کـرد کـه از عهدهٔ آن هرکس برآمده بتواند.[۱]

گفـت: راستش اینکه در باره تا اکنون هیچ فکـر نکـرده ام و بـه چنـین صحبت روح افزا اصلاً به زندگی روبرو نشده بودم، خوبست تا در باره نیز عالیقدر شما روشنی بسزایی اندازند.

توضیح پرسش ها

گفتم: ایمان و حقیقت آن‌را بـه مثـال‌هـای روشـن بعـدی بتمامـه درک خواهند کرد و این رسالهٔ مختصر بـرای رهنمـونی تقویـهٔ هسـتهٔ توحیـد در مؤمنین بنا یافته است، اما اینکه علما بعضاً ایمان را به معنی عقیده خوانـده و برخی از نگاه کیفیت تطبیق اوامر و تـرک نـواهی را ایمـان گفــته انـد و جمعی آن‌را بسیط و گروهی مرکب تعبیر و تفسـیر کـرده و حتـی در بـارهٔ کمیت آن عده‌یی از ائمه چون ابی‌حنیفه رحمة اللّٰه علیه وغیـره زیـادت و نقصان را در آن جایز ندانسته و برعکس جمعی تزییـد و تنقـیص را در آن روا می‌دانند که به قول حافظ: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

۱- علم آن باشد که جان زنده کند مرد را باقـی و پایـنده کـند
(مولوی)

ما اضافه‌تر چیزی نمی‌گوییم زیرا این تأویلات مستلزم شرح بوده و متکی بر اصلی است که ما ذیلاً به یاری و مددگاری حضرت باری جلت عظمتهُ توجهٔ شما را به تفصیل حقیقت این هسته جلب می‌نماییم.

اساساً ایمان یا هستهٔ توحید و خداشناسی در قلب هر فرد از ذریات آدم‌علیه‌السلام از اول فطرت بوده و تا زمان بلوغ در اولاد کافر و مؤمن، شقی و سعید یکسان است و این را ایمان فطری گویند. ازینجاست که رسول‌علیه‌السلام فرمودند: " مَا مِنْ مَّوْلودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ [الْاِسْلاَم] فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ"[1]

ترجمه: نیست هیچ فرزند آدم مگر تولد می‌شود بر اساس هستهٔ خداشناسی (نورانیت ایمان) اما پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی و یا زرتشتی [وغیره] می‌سازد.

اینست ایمان فطری که ابی‌حنیفه رحمة الله علیه وغیره ائمه آنرا قابل تزیید و تنقیص نمی‌دانند و درست است، اما حقیقت تزییدش اینست که به حکم دهن غذا خواری روح بوده و از ایفای اعمال مقید به شرط و بی قید و شرط تقویه می‌یابد، یا به عبارهٔ دیگر هر آنچه از اعمال جانی، مالی و زبانی به طور اجر با نورانیت زاده از آن که از راه هستهٔ توحید به روان

۱- رواه البخاری، مالك، مسلم و ابن ماجه.

شخص می‌رسد؛ روح او قوی و قویتر گردیده و علامتش رسیدن بسیاری الهامات ملکی در قلب مسلمان است که در نتیجه همچو اشخاص در اکثر موارد از کارهای بد برکنار بوده و به اعمال نیکو همواره به خود و بیگانه به هر موقف و مقامی که دارند به تمایل کامل فعال باشند.

ازینجا باید دانست که ایمان به مرتبهٔ دوم زیادت و تنقیص را طوری که گفته آمد می‌پذیرد، چنانکه می‌دانند از راه دهن انسان هزاران سیر غذا را می‌خورد ولی دهن به اندازه‌یی که هست، باشد اما انرژی غذای طاعات باعث تقویه و رشد روان شخص می‌گردد.

ازینجاست حقیقت اشتباه طرفین کسانی که می‌گویند ایمان تنقیص و تزیید می‌یابد، زیرا از ایفای اعمال مشروع شخص مهذب و صادق و عامل به کارهای نیک می‌گردد، عده‌یی گمان کنند که ایمان در او تزیید گردیده و یا برعکس شخص بدکار و متخلف از اوامر و نواهی را که در واقع به روح او غذا نمی‌رسد، لذا روبرو جانب بدکاری و بدکنشتی می‌گراید، گمان کنند ایمانش تنقیص یافته است که این راز را به یاری خداوند جل‌جلاله اینک مدرسهٔ توحید بتمامه فاش ساخته است.

خوبست به مثال ذیل ارزش اعمال را به طور سوال توضیح دهیم تا به روشنی تمام بدانیم که خداوند بی‌نیاز به اعمال بشر چرا این همه ارزش

داده که نه تنها آن‌را باعث تقویهٔ قوای روحانی و هستهٔ ایمانی او می گرداند بلکه وسیلهٔ نجاتش از عذاب بوده، اگر بگویم به حکم بانکنوت‌های قابل چلند عالم بقا، در بدلش جنات‌النعیم را مرحمت می‌دارد.

قوله تعالی:

﴿إِنَّ اللّٰهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾[۱]

ترجمه: به درستی که خداوند جل‌جلاله می‌خرد از مؤمنان نفس و دارایی شان را در بدل اعطای جنت.

برای تسهیل فهم باید دانست، چنانکه در قلمرو هر شاه یا رئیس جمهور برای چلند امور بانکنوت یا مسکوک را در جهان فانی لازمی می‌دانند، اینچنین در قلمرو ذات عظیم بی‌همتای او که همه شاهان و رؤسای جمهور جهان به حضور با عظمتش به طور خاک افتاده اند البته مسکوکات دارای ارزش خاص ضرور است. در چنین صورت می‌توان اضافه کرد چنانکه در پیشانی هر بانکنوت یا مسکوک، نام بانک و شهرت لازمهٔ آن مملکت باید حتماً باشد، بناءً در مسکوکات قابل پسند حضور حضرت کبریا جل‌جلاله نیز لازم است تا هر عمل و قول یا ایثار

۱- توبه/۱۱۱

جان، مال یا زبان را که شخص می‌نماید در پیشانی اش حتمیست تا مهر محضاً للّه را زده باشند که این را اخلاص خوانند و قرآن عظیم الشان در آیهٔ ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ﴾[1] بدان اشاره کرده است.

یعنی برای خدای متعال افعال خاص و سوچه مورد پذیرش است که ما در کتاب "جهان به تلسکوب قرآن" و رسایل ششگانهٔ جام‌ها به تقویهٔ ایمان، مراتب هفتگانهٔ خلقت و انتهی نتایج عبادت را به درجهٔ هفتم بر اخلاص منطوی نموده‌ایم و ازین قبیل آیات و احادیث بسیار است که این رسالهٔ کوچک ما تاب برداشت آن‌را ندارد. اکنون دانسته باشند که وجود عبادت در قول و عمل یا جان، مال و زبان چه ارزش داشته و اخلاص در آن چه موقعیت نهایی را، طوری که به تمثیل فوق مجازاً گفته آمد، دارد.

بی‌مورد نخواهد بود تا در بارهٔ اصل اخلاص یا ارزش عقیده به خداوند جل جلاله اندکی توضیح دهیم زیرا پس از تعیین معیار اصلی می‌توان اندازهٔ نقص یا کمال هرچیز را دریافت و یا شخص وقتی به خوبی می‌تواند همه اجناس را بروی موازنهٔ معین توازن بخشد تا واحد قیاسی در برابرش میسر باشد مثلاً متر، لیتر و یا گیچ وغیره، واحدی برای اندازه گیری اشیاء مقرر گردیده، یعنی هرچیز از منسوجات را به متر و

۱- ترجمه: آگاه باشید که عبادت خالص برای خداست. الزمر/۳

مایعات را به لیتر و همه اجناس قابل موازنه را به ترازو توسط اوزان خـورد، پاو، چارک، سیر و تن می‌توان تعیین کرد که به چه مقدار جنس مـذکور موجود است.

اینـك پـس از ارائـهٔ مثـال‌هـای سـادهٔ فـوق نظـر شـما را بـه حقیقـت رأس‌العقیدهٔ مؤمنین در بارهٔ خداوند کریم و رحیم جلب می‌نمایم تا بعـداً با دقت تـمام پیمانهٔ وجود اصل نورانیت ایمان اشخاص ادعادار این دولت را به طور اجمال یا تفصیل دریابند که با هر واحـد بـه چـه پیمانـه موجـود است.

اما او با همه تعمق نگران روح مطلب بود، که آیا مـن پیمانـهٔ ارتبـاط یـا صحت ایمان اشـخاص را بـه خداونـد متعـال بـه روی چـه مکیـال تعـادل خواهم داد و با هیجان می‌کوشید تـا هرچـه زودتـر پـردهٔ ایـن راز را بـالا و بالاتر کنم، لابد **گفت:**

واللّه، شما به منطق نهایت عالی و شیوا در بارهٔ هر چیز نظر طرف مقابل را معطوف ساخته و حقیقت را به ذهن او جانشـین مـی‌سـازید، ولـی اگـر راست بگویم در بارهٔ اینکه حقیقت ایمان را جناب شما بروی چه دسـاتیر قابل سنجش و تثبیت می‌دانید، مترددم؟

گفتم: ببخشید جای تردد باقی نیست، شما می‌دانید که ما و همه مؤمنین می‌گوییم خداوند جل‌جلاله به کلیه حال و احوال ما حاضر و ناظر است، مگر نه چنین است؟

گفت: آری ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾[۱]

و ایضاً: ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾[۲]

و ایضاً: ﴿وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾[۳]

گفتم: مسلمان‌ها معتقدند که از هرکس و هرچیز خداوند جلت عظمته را دوستتر داریم، درست نیست؟

گفت: نعوذ باللّه چه کس انکار می‌کند!

گفتم: مسلمان‌ها می‌گویند که ما غیر از خدا جل‌جلاله، از احدی نمی‌ترسیم.

گفت: بیشك.

گفتم: بیا دقت کن که در حال حضور طفل سه یا چهار ساله، زانی از بیم اینکه او به کسی نگوید زنا نمی‌کند و به پیش روی مالك مال و یا

۱- ترجمه: و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (بقره/۲۳٤)

۲- ترجمه: و خدا به راز سینه‌ها دانا است. (آل عمران/۱۵٤)

۳- ترجمه: و خدا به (احوال) بندگان بیناست. (آل عمران/۱۵)

شخص بیگانه سارق دزدی نمی‌نماید و مرتشی رشوت نمی گیـرد و امثـال این.

آیا با داشتن چنین رویۀ عملی، ادعـای ایـن عقیـده بـه مـا کـه خداونـد جل‌جلاله حاضر و ناظر احوال ماست، درست باشـد کـه بـه حضـور ایـن خـدای عزیـز و مربـی و رازق خـود، هــمه ایـن کارهـا را کنـیم و بـاکی نیاوریم؟ آیا این ایمان است و به کدام پیمانه و مقام در ما استواری دارد؟

گفـت: در چیزی که از آن انکار نمی‌توان کرد چطور می‌شـاید ادعـای وجودش را به غیر از لفظ بدون واقعیت نمود.

گفتم: با همه ادعای بلند بـالای محبـت برتـر از هـر چیـز بـا خـدا، آیـا نمی‌بینند که ۲۴ ساعت با کلـیه توان در عـیان و نهـان به غــرض بـرآورده شـدن آرزوهـای جـایز یا باطل نفسـی خـود می کوشـیم، راسـت بگـو آیـا بالمقابل در شبانه روز، چند ساعت را بـرای ایفـای کـدام عبـادت جـانی، مالی و زبانی به غرض رضای خــدا جل‌جلالـه بـه آرامـی خلـق اللّـه و یـا دست کم به عدم ضـرر رسـانی بـه بنـده گـان خـدا جل‌جلالـه مصـروف هستیم؟

گفــت: اگـر بگـویم هـیچ، گـزاف نیسـت. خصوصـاً بـا مقایسـۀ ذوق مـفرطی که در امور دنیا داریم مبالغه نخواهد بود که به خداوند جل‌جلاله

محبت ما بسیار کم است درحالیکه صفت مؤمنان کامل را خدای متعال ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾[۱] خوانده است.

گفتم: با آنکه می‌گوییم، از هیچ کس در برابر خداوند جل‌جلاله، نمی ترسیم، آیا به پیمانهٔ واهمه‌یی که از یکنفر صاحب منصب داریم ولو که ضابط یا پَرَکمشر[۲] باشد به اندازهٔ دهم حصهٔ آن از خداوند جل‌جلاله می‌ترسیم؟ درحالیکه خداوند جل‌جلاله می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي﴾[۳]

سکوت کرد و با همه حیرت گفت: با معیارهای تمثیلی فوق که به ساده‌ترین صورت تذکر دادید به راستی که در ما از آن به طور واقعی با درنظرگرفتن شرایط و آثار عینی از پرتو انعکاس انوار باطنی ایمان پارهٔ اندکی مانده که حکم بر عدمش نماییم.

گفت: پس بهتر است که در حال تشخیص چنین امراض، تداوی لازمه اش را نیز رهنمونی فرمایند زیرا گویند، داکتر اگر تشخیص مرض را صحیح و درست نمود، بی‌شک تداوی به دست او یا غیره اَطِباء آسان بود.

۱- ترجمه: آنانی که ایمان آورده اند، خدا را بیشتر دوست می دارند. (بقره/۱٦۵)

۲- خورد ظابط (Corporal)

۳- ترجمه: پس از آنان [غیر الله] نترسید و از من بترسید. (بقره/۱۵۰)

گفـتم: چنانکه در سلسلهٔ جواب‌های مثبت، جبران همه قصور را حواله بر کمال ایمان و صفائیت روح و روان اصحاب کـرام کردنـد و هکـذا در جملهٔ پرسش‌های طرف منفی اشاره بر پاره‌یی از اعمال ما مسلمان‌ها، شما همه را زادهٔ وجود ضعف ایمان در پیروان قرآن دانستید این خود می‌رساند که ایمان اکثر مؤمنین به پایهٔ ضعف رسیده است.

اکنون که چطور می‌توان آن‌را تقویت بخشید، سوال نیکو و بجاست که خوشبختانه قرآنکریم در توضیحات آیات بینات خود در ۶۲۵ جای ایمـان را همراه عمل یا بعضاً پـس و پـیش بـر پیـروان خـود لازم کـرده و حتـی می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُوا...﴾[1]

ترجمه: ای کسـانی که ایـمان به خـدا جل‌جلاله و رسـول آورده ایـد تجدیـد ایمـان نمـایید،و یـا در اکـثر مـوارد می‌فرمایـد: ﴿لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾[2]

ترجمه: تا این‌که زیادت یابـد ایمـان شـان بـا آنچـه از ایمـانی کـه قـبلاً داشتند.

۱- نساء/۱۳٦

۲- فتح/٤

حتی در بارهٔ قبول ایمان و باز انکار از اسلام و باز ایمان آوردن و سپس کافر شدن را به وعید اینکه بر چنین اشخاص زیادت کفر شدت یافته و دولت ایمان از آنها رخت می‌بندد، قرآنکریم چنین توضیح می‌دهد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾[۱]

ترجمه: به درستی، آنانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بعداً کافر شدند، پس از آن زیادت می‌یابد در ایشان کفر، ازینرو نیست بر خدای متعال که بیامرزد ایشان را و نه هم راه هدایت به آنها نماید و حتی نصرت خود را خدای متعال برای مؤمنین موقوف بر ایمان دانسته می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۲]

ترجمه: و بر حضرت ما واجب است نصرت مؤمنان، و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[۳]

ترجمه: خوار نمی‌گردید و به غم گرفتار نمی‌شوید بلکه به مقام اعلی و اکمل هستید به شرطی که باشید مؤمنان.

۱- نساء/۱۳۷

۲- روم/۴۷

۳- آل عمران/۱۳۹

دربن‌باره که چطور ایمان، بنده را مستوجب نصـرت و فـتح حضـور او تعالی می گرداند مطالب عمده بسیار است کـه بهتـرین مظهـر عملـی آن، اصحاب رسول علیه‌السلام وغیره نیکان بوده کـه در اول پرسـش‌هـا بـدان اشارت کردیم و در "رسالهٔ ایمان و حقایق" آن بیاری و مددگاری حضرت باری جل‌جلاله مطالعه خواهند فرمود و ازیـن قبیـل آیـات بینـات مبـرهن حقیقت ایمان و تقویت یافتن و یا زایل شدنش با دساتیری که آن را چطور می‌توان تقویت بخشید، بـه حـدود ۲۵۰۰ آیـت در همـه کـلام مجیـد وارد گردیده و ما آن را برای انتباه هرچه خوبتر مؤمنان جمع و عنقریب به یاری و مددگاری حضرت باری جل‌جلاله دسته‌بندی کرده و به غـرض روشـن ساختن هسته و منشأ اصلی قصور مـؤمنین کـه از ناحیـهٔ ضـعف ایمـان بـه خداوند جل‌جلاله دارند، ترتیب و به دسترس عامه قرار خواهیم داد.

باز گردیم در بارهٔ اینکه چه چیز اصحاب رسول علیه‌السلام را واداشـت تـا یکـدم از کـیش آبـایی و اجـدادی هـزاران سـالهٔ بـت‌پرسـتی وغیـره جهالت‌های قبل از اسلام خود بگذرند و خـداپرسـت و مُوَحِّـد گردنـد و خانه و جای را با فرزند و عیال ترک گویند، مهاجرت به مسکن نامـألوف نمایند و حتی با یک قبضه شمشیر به اقصای شرق آسیا، اروپا و افریقـا تـا غرب آن اسلام را بدون اکمالات و عـدم ورود بـه زبـان، روش و عـادات

مردم برسانند، چنانکه تاریخ اسلام و حالات کنونی ادعـای اسـلامیت مـا بهترین گواه آن است که در بالا بدان اشـارت کـردیم و در نتیجـه پـس از کنجکاوی مختصر بـه ایـن حقیقـت رسـیدیم کـه صـحابهٔ کـرام بـه یُمـن نورانیت کامل ایمـان بـا وجـود عـدم اکمـال قـرآن و نبـودن کتـب فقـه و احادیـث بـه سـبک و حـالات امـروزی، توانسـتند بـا آنهمـه رادمـردی و مستانگی دوران زندگی خودها را مزین با بنده گی خاص به غرض اعـلای حق گذشتانده و از خویش سنت نیک و عالی را به جا گذارنـد، پـس مـا چرا با داشتن دین اضافه از چهـارده قـرن و اساسـات مکمـل چـون فقـه و احادیث و تفاسیر گوناگون با این همه ضعف روبرو شده می رویم کـه در پایان کار، ممالک اسلامی قسماً به دامان شرق و بعضاً به پای غرب افتاده اند.

با دید وسیع اوضاع عالـم اسلام کنونی، چیزفهمـان مـدرک و صـاحب سجایای عالی ایمانی خوب می‌دانند که دوام این حالت خـدای‌نخواسـته، منجر به زوال وحدت و اسلامیت از روی زمین به زودی خواهد گردید!

پس در چنین صورت چه باید کرد ای گروه مؤمنین و ای پیـروان قـرآن دست ناخوردهٔ اسلام در روی زمین؟

آری! باید بگویم که تقویهٔ ایمان به ساده ترین صورت، بدون ریاضت می‌تواند این حاجت ما را برآورده سازد.

او **گفت:** آیا می‌توان ایمان را به طور عینی به شرایط ذهنی نزدیک و روشن ساخت؟ یا به عبارهٔ دیگر زیادت آن باعث ازدیاد چه نیرویی در ما می‌گردد؟ و آن نیرو وسیلهٔ دریافت کدام دولت در اولاد بشر خاصتاً مؤمنین می‌شود؟

گفتم: سوال‌های بجاست، در پاسخش دقت کنند تا حقیقت را به خوبی تمام دریابند.

گفت: سراپا گوشم و در حیاتم اگر بگویم با همه تحصیلات عالی فاکولته، فقط همین ساعات مواصلت به صحبت حضور عالیقدر شما را به قول عوام‌الناس خداوند جل‌جلاله به حساب زندگی‌ام محسوب نماید واقعیت دلفروزیست و اگر بگویم حقیقتی را که از این صحبت دریافتم در طول۲۰ سال تحصیل با دکتورایی که دارم درک نکرده ام، گزاف نباشد. شاید برادران و همقِرانم از ورای مطالعهٔ این آثار به دقت دریابند و به روی ایمان کامل تصدیق نمایند که بی‌شک به ما نیز عین آن درک را داده است که برای تو رسیده و میسر گردیده بود.

تجزیه و تقویهٔ فلسفی ایمان

گفتم: عزیزم خوب می‌دانی که بدن انسان حاوی دو اصل روح و نفس است، چنانکه بدن از انواع غذاهای گوناگون و مشروبات وغیره تقویه می‌شود و این را از راه دهن به جهاز هاضمه باید برسانیم، اینچنین برای روح نیز غذاهای متعدد و قسماقسم میسر بوده که شریعت اسلام آن‌را به دو صورت خلاصه کرده است:

اول: عبادات مقید به شرط مانند نمازهای پنجگانه، روزهٔ رمضان، زکات، حج وغیره که فقه شریف متکفل آن است.

دوم: غذای بی قید و شرط روح مثل یاد (ذکر) خداوند جل‌جلاله را در هر وقت و هر جا نمودن و از تماشای مصنوعاتش، جمال حضرت وی جل‌جلاله را یافتن که مصروفیت یک دقیقه به همچو اشیاء معادل یک سال طاعت به قول مخبر صادق صلی اللّه علیه و سلم بوده بلکه افضل‌تر از آن محسوب گردیده است.

خلاصه، انوار حاصله از عبادات بی‌قید و شرط و مقید به شرط مرئی و نامرئی وغیره از راه دهن هستهٔ توحید یا نورا نیت ایمان به روح می‌رسد که دل را جایگهٔ آن قرآن‌کریم و فقها، نظر به

مُصرَحات منصـــــوصات تثـــــبیت کـردهانـد چـــــنانچه مـیفرمایـد:
﴿أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾[1]

ترجمه: این گروه را خدای متعال ثبت کـرده اسـت در دلهـای شـان ایمان را و تقویه میسازد به ایصال فیوضات از آن در قـوای روحـانی شـان که قرآن کریم ازیـن ممـر انـوار را در جاهـای دیگـر توضـیحات خیلیهـا کاملتر مکرراً فرموده است که این رسالهٔ کوچک مـا برداشـت آنرا بـرای فعلاً کـرده نمیتوانـد. ازینجاسـت کـه رسـول علیـهالسـلام بـرای تثبیـت موجودیت ایمان فطری در کلیه اولاد بشر، چنین توضیح داده اند:

" مَا مِنْ مَّوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ [الْإِسْلاَمِ] فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ" (الحدیث)

ترجمه: نیست هیچ فرزند آدم مگر که تولـد میشـود بـر اسـاس هسـتهٔ خداشناسی (نورانیت ایمان)، اما پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی و یا زرتشتی وغیره میسازند که از فحوای عبارت فوق، وجود هستهٔ توحید در ابتدای خلقت به هریک از فرزندان ابوالبشر چون آفتاب روشن می گـردد، اینجاست که همه فُقها تعریف ایمان را برای تسهیل فهم به لفظ:

۱- مجادله/۲۲

" اَلاِیمَانُ اِقرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ تَصدِیقٌ بِالقَلبِ" گفته اند.

ترجمه: ایمان اقرار به زبان و تصدیق در دل است که این تصدیق دل بنابر تنگی عبارت و کوتاهی درک آمده ورنه در حقیقت مستشعر راز وجود دهن غذاخواری روح بوده که مُوْجِد تقویهٔ ایمان یا استعداد عالی انسانی مسلمان می‌باشد.

گفت: مگر در زمانه‌های سابق برای تقویهٔ نورانیت ایمان به طور مُوجَز کدام راه و روش را ائمه سلف رحمة اللّه علیهم از خود به یادگار نگذاشته اند؟

گفتم: چرا نه، چندین طرق و سلوک را به نام‌های گوناگون که تا اکنون بقایا اش را در مدارس، خانقاه‌ها، صوامع و مساجد می‌بینند، زادهٔ اساس گذاری ایشان بوده و می‌باشد ولی با تأسف که اکثراً بنا بر لزوم‌دید وقت و یا غیره وجایب بر اصول ریاضت‌های شاقه پایدار بوده و پیروان را به اصطلاح به کشتن نفس، از مقدمهٔ حال تا آخر بدین منوال پیش می‌بردند، چنانچه صومِ وصال و تجرید از ما سوی اللّه و مداومت در خلوت به ذکراللّه و ژنده پوشی وغیره اعمال شاقه، از اصول مؤثر شان شمرده می‌شد و حتی بعضاً چنان غلو کرده بودند که خلاف مقررات شرعِ انور که رسول علیه‌السلام فرموده اند: "لا رُهْبَانِيَةَ فِيْ الْاِسْلَام".

ترجمه: در اسلام رهبانیت و انزواگیری نیست؛ بروی ذوق وافر و شوق سرشار که در زمینه داشتند قسماً رهبانیت را به میان آوردند، یعنی عده‌یی از مشایخ عنان همت را بدان طرف کشیدند.

او پرسید: در چنین صورت امروز مردم ما چه خواهند کرد و چطور از عهدهٔ این امر خطیر برآمده می‌توانند؟

گفتم: وارخطا مشو عزیزم، چنانکه راه‌های بری، بحری و هوایی در عصر ما برای مواصلت از جایی به جایی یا از قلمروی به قلمرو دیگر، خیلی‌ها کوتاه و کوتاه تر گردیده است اینچنین، طریقهٔ تقویهٔ ایمان و وصول موحدان و کافهٔ اولاد انسان را به ساده ترین اسلوب، خدای زمین و زمان متکی بر ارشادات سلیم قرآن دست ناخوردهٔ مسلمانان، توسط این کمینه به همکاری یاران به میان آورده و در پرتو تشریحات علمی مستند به اساسات شریعت محمدی، آن را روی هم کشیده و به دسترس اختیار طالبان و مؤمنان قرار داده ایم.

او **گفت:** اندکی روشنتر سازید.

گفتم: این دولت زمانی به دست می‌آید که ما طریقهٔ ارشاد شدهٔ اسرار قرآن را که در ۲۵۰۰ آیت از آن خدای متعال نام برده و به طور اجمال و تفصیل نظر اولاد بشر را به انواع مصنوعات و حکمت‌های گوناگون زاده

از آن جلب نموده که به چه اسلوب عجیب خلق و از چه طُرق تغذی گردیده و به تحت نظارت حضرتش، به چه صورت‌های قسماقسم تکامل و رشد یافته و در هرکدام آن چه انواع و الوان و خواص با صدها رمز دیگر به‌کار رفته است را دریابیم که دقیقه‌یی چنین مطالعه و اسرار اشیاء را یافتن و از آن جمال و کمال صانع جل‌جلاله را دیدن، معادل یک سال عبادت بلکه افضل و بهتر از آن، رسول علیه السلام خوانده اند:

"مَن تَفَکَّرَ سَاعَةً فِی آلاَءِ اللهِ اَفضَلُ مِن عِبَادَةِ سِتِّینِ سَنَةً " الحدیث

ترجمه: کسی‌که تفکر کند در مخلوقات خداوند [از آن جمال و کمال صانع عظیم سبحان او را دریابد]، بی‌شک یک ساعت [این مصروفیت] مساوی شصت سال طاعت بلکه افضلتر از آن باشد که دقیقه اش به اندازۀ یک‌سال عبادت گردد.

خوشبختانه به این اساس، خلاصۀ کلیه آیات و احادیث رسول علیه‌السلام را به داخل رسایل ششگانه بنام "میگر و جام" به اسامی مختلف به یاری خداوند جل‌جلاله تدوین کرده‌ایم که گویا از جای صفر شروع نموده حقیقت راه و رسم ارتباط بنده را از طریق تقویۀ ایمان، مطابق ارشادات قرآن بهم آورده و به سبک شیوا، نهایت عالی و منطقی، بمنه و فضله الکریم ترتیب داده ایم که در نتیجه پس از تقویۀ نورانیت

ایمان، شخص را مستعد درک تجزیه و تحلیل اتوم انسان کرده و ازین راه به کمک تشریحات لازمهٔ استادان و لطف خاص حضرت یزدان، فیصدی صد پیروان این مدرسه به اولاد بشر نیکخواه بوده و فیصدی شصت تا هفتاد برای بهبود شان فقط به غرض خوشنودی خدای زمین و زمان کوشیده و فیصدی چهل تا پنجاه و بعضاً بیشتر با قبول ایثار مال و جان، آرامی دیگران را بر خوشکامی خودها ترجیح می‌دهند.

او **گفت:** والّه، مدرسهٔ شما تمامترین آرزوی بشر و همه چیزفهمان فرزندان آدم علیه‌السلام را به سلیقهٔ خاص و اسلوب سادهٔ علمی و منطقی برآورده ساخته است، پس بر ماست تا برای تعمیم این فضل و کرامت واقعی انسانی که تا اکنون هیچ مکتب، مدرسه و کانون علمی در جهان عهده‌دارش نگردیده و حتی راه حل به این معضله که چرا انسان زمانی نیکخواه و وقتی عین شخص بدخواه و زشت‌کردار می‌گردد را نیافتند، مساعی خستگی‌ناپذیر جانی و مالی بنماییم.

او **گفت:** براستی انسان‌ها هرچیز سرکش و بیباک را مهار ساختند و آن‌را تحت کنترول خویش درآوردند، ولی نفس خودها را مهار کرده نتوانستند و موفق به چنین دولت تا کنون نگردیدند.

وی **افزود:** این انسان است که توانست دست و دندان جمیع دشـمنان خود از قبیل شیر، پلنگ، گرگ و صدها درنده، خزنده و گزنده را در بـر و بحر ببندد و روی زمین را از شر شـان در حصـهٔ خـود وغیـره جانـداران ضعیفتر پاک سازد، ولی با تأسـف کـه از شـر بنـی نـوع خـویش در امـان نمانده است، خصوصاً با اکتشافات سرسام‌آور قرن بیستم که از هسته‌هـای اتوم هیدروجن و یورانیم وغیره سلاح‌های مخوف و مدهش برای نـابودی خود و کلیه جانداران و ابنیهٔ روی زمین ساختند که اکنون دنیا در حقیقت به پرتگاه نابودی به دست ممالک رسیده تر، خصوصاً بلاک‌های شـرق و غرب قرار گرفته است و اضافه کرد که این همان دولت معهود و سـلامت موعود رسـول کـریم صـلی اللّـه علیـه وسـلم خواهـد بـود کـه فرمودنـد: "مَثَلُ اُمَتِیْ مَثَلُ المَطَرِ لایَدْرِیْ اَوَلُهُ خَیْرٌ اَم آخِرُه" الحدیث

ترجمه: مثال امتم چون باران است که فهمیده نمی‌شـود اولـش خـوب است یا آخر آن.

خوشا بر حال مبارزین و تعمیم کننده‌گان این دولت اسرار قرآن و مژده باد به آن جوانـان و مؤمنـانی کـه در پخـش ایـن تیـوری تمامـاً متکـی بـر اساسات اسلامی و شریعت محمـدی صـلی‌اللّه علیـه وسـلم مـی‌کوشـند،

بی‌شک، آنها کسانی اند که اجر یک‌نفر شان برابر پنجاه نفر از خوبان صحابهٔ کرام رسول‌علیه‌السلام باشد.[1]

---

۱. " وَ عَن اَبِی ثَعلَبَة فِی قَوله تَعَالَی: عَلَیْکُمْ اَنْفُسُکُمْ لاَ یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَاهْتَدَیْتُمْ، فَقَالَ اَمَّا وَاللهِ لَقَدْ سُئِلَتْ عَنْهَا رَسُوْلُ اللهِ صَلَّ اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ فَقَالَ بَلِ ائْتَمَرُوأ بِالْمَعْرُوْفِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ حَتَّی اِذَارَاَیْتَ شُحًّا مُطَاعًا وَ هَوًی مُّتَّبَعًا وَّ دُنْیَا مُؤَثَّرَةً وَ اِعْجَابُ کُلِّ ذِیْ رَایٍ بِرَأیِه وَ رَاَیتَ اَمْرًا لاَ بُدَّلَکَ مِنْهُ فَعَلَیْکَ نَفْسَکَ وَدَعْ اَمْرَالْعَوَامِ فَاِنَّ وَرَاءَکُمْ اَیَّامُ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِیْهِنَّ کَمَنْ قَبَضَ عَلَی الْجَمَرِ لِلْعَامِلِ فِیْهِنَّ اَجْرُ خَمْسِیْنَ رَجُلاً یَّعْمَلُوْنَ مِثْلُ عَمَلِه قَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِ اَجْرُ خَمْسِیْنَ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرُ خِمْسِیْنَ مِنْکُمْ."

ترجمه : و از ابی ثعلبه (رض) در بارهٔ این آیهٔ کریمه سوال شد که خداوند فرموده است: بر شما حفظ نفس های تان از گناهان لازم است، گمراهی کسی به شما زیان رسانیده نمی تواند، در صورتی که شما براه هدایت روان باشید. (المائده/۱۰۵)

ایشان جواب دادند که آگاه باشید من تفسیر این آیت را از رسول (ص) پرسیدم، آنحضرت فرمودند: حتماً امر به معروف و نهی از منکر را بجا آرید تا آنکه ببینی که از بخل اطاعت و از خواهشات نفسانی پیروی کرده شود و دنیا بر آخرت برگزیده شود و هر صاحب رأی و طریقه یی به راه خود خوش باشد و به علم دین مراجعه نکنند و ببینی حالتی را که از آن چاره یی نداری یعنی توان تغییردادن آن را نداشته باشی و یا امر ضروری که اگر امر به معروف و نهی از منکر نمایی از دستت فوت گردد، پس درین حالت برتو حفظ نفست کافی است و در آن صورت کار عوام الناس را بگذار یعنی از آن احتراز کن. پس بعد از این روز های صبر در پیش خواهی داشت و هرکه در آن ایام استقامت کند مانند آنست که کسی توته آتشی را به کف خود می گیرد و عمل به احکام دین در این ایام اجر پنجاه نفری را دارد که مانند او عمل خیر دارند. اصحاب پرسیدند: آیا برابر پنجاه نفر از مردمان همان وقت اجر مستحق می شوند؟ آنحضرت فرمودند:[نخیر، بلکه] اجر پنجاه نفر از شما را دارند. (روایت از ترمذی و ابن ماجه، صفحه۴۳۷ باب امر بالمعروف- مشکوة)

او **پرسید:** هرگاه روشنتر سازند که برای دریافت قرب حضرت عظیم سبحان او جل‌جلاله چه چیز می‌تواند انسان را مستعد این دولت گرداند؟

گفتم: شما می‌دانید که برای کشف اسرار اشیای مادی و بهرهٔ لازم از آن گرفتن، انکشاف عقل از راه تعلیم و تعلم و تنویر کامل به زیرنظر استادان رسیده و ورزیده را بروی پروگرام مرتب لازم دارد.

گفت: یک امر مسلم است.

گفتم: اینچنین برای حصول و دریافت فیضان قرب حضور عظیم سبحان او که ذات واجب الوجود و مالک همه کون و مکان مرئی و نامرئیست، اولاً لازم است تا در بارهٔ درک پرتو حقایق این نندارتون چنانکه در بالا گفتیم به مشاهدهٔ جزء و کل مصنوعاتش دقت نموده و از آن جمال و کمال صانع عظیم او را یافته و این دریافت در واقع نوعی از وصول انوار حضور وی‌تعالی است که برای بندگان صالح میسر گشته و مبدأ و اساس تقویهٔ قوای روحانی در شخص شده، گویا حس ششم را به کشف اسرار بعد چهارم به شرط دوام و تقوای لازم عالی و عالیتر می‌سازد.

گفت: شما این جهان را پرتوی از عالم بقا گفته اید، آیا مثالش برای تسهیل فهم به دنیای ما چه خواهد بود؟

گفتم: شما سینما را دیده اید و نیک می‌دانید که اشکال و اشیای روی پردهٔ ستیژ گرچه ظاهراً زنده، دارای حرکات و حتی نُطق و ایفای اعمال و مناظر بسا نیکو از اماکن در کلیه ماه و سال به دیدهٔ همگان می‌نماید، درست است یا خیر؟

گفت: یک چیز واضح است.

گفتم: این را خوب می‌دانید که همه این مناظر و حالات، فقط پرتو یک سلسله عکس‌های روی فلم چند ملی‌متری است که از قسمت بالای لوژ توسط روشنی گروپ از ورای شیشهٔ محدب به فاصلهٔ معین انلارج یافته و به روی پردهٔ صحن مقابل لوژ یا به اصطلاح سرستیژ نمودار می‌شود اما در حقیقت هیچ چیزی نیست، جز مشت عکس و تصاویر اماکن مقید به زمان و مکان. اینچنین اگر دقت نمایید با تنزیل هزاران بار پائین‌تر، این جهان پُر شور و شر ما پرتوی از انواع نعما و لذایذ عالم بقا و سرای ابدی آنجا باشد که مؤمنین دارای قدرت روحانی عالی و نورانیت ایمان کافی به خوبی تمام می‌دانند که ما چه می گوییم و از کجا می گوییم و برای که می گوییم.

گفت: تقویهٔ حس ششم، برای کشف اسرار بعد چهارم را اندکی واضحتر فرمایید؟

گفتم: اکثر علمای زمان ما روح را به نام حس ششم و دریافت قوای روحانی و اسرار عالم باقی را بنام درک اسرار بعد چهارم می‌خوانند، زیرا ابعاد ثلاثه (طول، عرض و ضخامت) مُختص به ماده بوده و اشیای نامرئی نیز دارای بُعد است و به فاصلهٔ لازم قرار دارند که از آن مؤمنین و مالکان صفائیت عالی انسانی نمی‌توانند انکار کنند، ازینرو ما نیز بقول جمهور علمای محقق این رموز، روح را بنام حس ششم و تقویهٔ قوای کاشفه اش را به اسم کشف اسرار بُعد چهارم خواندیم.

گفت: کشف چیز نامرئی را چطور کرده و انسان توسط چه چیز می‌تواند مرئی و هویدا سازد، آیا ناممکن نیست؟

گفتم: حقیقت این امر را در اشیای مادی جهان ما، علما به طور علمی و عملی در اکثر چیزها ممکن ساخته و از حیطهٔ علوم نامرئیات کشیده اند مثلاً در سابق میکروب و صدها چیز دیگر، از جمله اشیایی بود که اثرات مثبت و منفی اش در اشخاص دیده می‌شد، ولی وجود ظاهری اش بنظر نمی‌رسید، یعنی شخص به مرض تب لرزه از اثر وصول میکروب ملاریا از راه گزیدن پشه وغیره مصاب می‌شد، ولی میکروب آن‌را نمی‌دانست که چطور به بدنش راه یافته و او را به این آفت مبتلا می‌سازد، هکذا چیچک یا سرخکان و صدها نمونه از امراض دیگر که از راه تنفس

یا صرف غذای آلوده به آن، در طفل سرایت می کرد ولی وجود ظاهری میکروب را به چشم دیدن متعذر می‌نمود، اما امروز از برکت اختراع میکروسکوب، کشف همه انواع میکروب‌های نامرئی ممکن گردیده حتی اشکال مختلف، دوران نمو، محل زندگی و طرق استفاده از آن برای واکسین ساختن یا نابودی آن‌را به ساده ترین صورت نموده و به دسترس اختیار اهل آن قرار داده بلکه بعضاً برای همگان مباح و آسان کرده است، با آنکه انسان چشم داشت و دارد ولی موجودات ریزه و نادیدنی ظاهری را نمی‌تواند بدون میکروسکوب موفق به دیدنش شود. هکذا برای دریافت اسرار عالم بقا، تا تقویهٔ نورانیت ایمان را به غرض قرب حضور حضرت مولی انسان نه نماید و متوصل به تقویهٔ حس ششم خویش نه گردد ابداً ناممکن است که به کشف این حقیقت موفق شود. همچنان با داشتن چشم، دیدن اجرام سماوی قسماً مجهول بود، تا انسان‌ها به ساختن تلسکوب نپرداختند، اسرار نظام افلاک و عالم بالا وغیره اجرام سماوی را ندانستند.

اکنون تا تلسکوب دل را انسان به نورانیت ایمان از راه اغذیهٔ مقید به شرط و بی قید و شرط[روح] منسجم نگرداند محال است که به درک اسرار عالم نامرئی یا بعد چهارم کامیاب شده بتواند و اگر عده‌یی ناچیز از

مجاذیب یا مجانین مُسکر بالحقیقت را میسر شود و از ورای گفتار و بیان شان نمایان گردد، موقوف به راز و رموز خاص فضل حضرت الهی بوده و از جملهٔ نادرات و شاذات شمرده شده و راه اصطفای مطلق گفته می‌شود، ولی طی طریق اجتبا چنانکه گفته آمد بر انسان لازم می‌آورد که لابُد نیروی حس ششم را به دریافت اسرار بُعد چهارم تاجایی که بتواند به رهبری استادان بزرگ مدرسهٔ قرآن انسجام دهد.

گفت: چون عالم بقا و سراپردهٔ حضور حضرت مولی جل‌جلاله نامرئی است چطور می‌توان توسط روحانیت نامرئی‌تر از آن کشف کرد؟

گفتم: قوای روحی در انسان‌ها و تصرفاتش در کلیه جانداران، نامرئی نبوده بلکه یقینی و عینی و متکی بر شرایط علمی و ذهنی است.

آیا نمی‌بینند تا وقتی‌که روح در بدن است کلیه حواس و سلول‌های جسم به نوع خود فعالیت درخور لزوم را ایفاء می‌کنند، اما همین که روح از بدن مفارقت کرد، درحال همه حواس مفلوج و بیکاره شده حتی جسد انسان از هرگونه ارزشی که داشت فاقد گردیده، آن جسم نازپرورده را بعضی‌ها در آتش سوزان به شدت طوری نابود می‌کنند که در حال حیات پیش کردن پلیتهٔ گوگرد را به او روادار نبودند، ولی پس از فراق روح، آن‌را طعمهٔ حریق می‌نمایند و به خوشی تمام این ظلم کامل را بر شخصی

که بعضاً به وقت زندگی کسی به او کوچکترین آزار را وارد کرده نمی‌توانست، اما حالا دیده و دانسته او را به آتش فروزان و سوزنده حریق می کنند، دقت کن! چرا و چه شد؟ این مگر نه همان آقا بود که با وجود این بادی، مالک و متصرف قدرت‌های دانش، ثروت، چوکی و زعامت بود؟ حالا چه شد که باری چنین کنند و این نمایند و روا دانند؟!

اهل کتاب آن‌را به خاک تیره سپرده، جسد نازنینش را محبوس زندان قبرستان می‌سازند، مگر از او چه کم شده و وی فاقد کدام اصل گردیده که عدم وجود آن اصل، نابودگر حواس، تصرف، قدرت و دانش وی گردیده و اکنون به حدی نامرغوب و غیرقابل مجالست گشته که باید او را از انظار ناپدید کرد و به خاک نمناکش جایگزین نمود و انتها به نابودیش هرچه زودتر دست اندرکار شوند؟!

گفت: چه حقایق تکان دهندهٔ روح و روان را به عبارت شیوا بیان فرمودید، اگر اندکی بر آن اضافه کرده و در تثبیت مظاهر روح در بدن روشنی بیشتر اندازید ما را ممنون نموده و بر معلومات همه قاریان افزوده، تنویر بسزایی بخشیده خواهید بود.

گفتم: آیا دقت نمی کنید در طول صد یا بیشتر و کمتر سال‌ها که روح در بدن انسان وجود دارد مالیکول‌ها و حجرات حسی بدن و انتها همه

جوارح به حال خود ثابت و به نوع خویش فعالیت خاص نموده و ثبات خود را قایم بالذات نشان می‌دهند، اما همینکه روح از بدن مفارقت کرد برای سه روز یا یک هفته همه جسد پوسیده و کلیه مالیکول‌ها و انساج از هم پاشیده می‌شوند.

هرگاه دقت نمایند مگر این حقیقت را به ما روشن نمی‌سازد که فقط روح بود که در طول این همه مدت، انساج جسم را ثابت نگهداری می‌کرد؟ چون او از جسم مادی جدا شد، هیولای جسد به این نابودی و بی ارزشی مبتلا شد و از این قبیل چندین رموز و اسرار دیگریست که اگر این حالت را بتمامه مورد مداقۀ نظر قرار دهیم در می‌یابیم که:

روح یک مظهر واقعی ثابت، منسجم کننده و زنده نگه‌دارنده، با ارزش سازنده و حتی قابل محبت و عطوفت خود و دیگران قراردهنده بوده و تصرف املاک گوناگون و قدرت‌های قسماقسم شخص را تا زمان بقای خود در بدن ثابت می‌سازد، اما همینکه از کالبد برآمد همه ارزش‌های حسی، مالی، جانی، ارضی، ارثی، نسبی و حیاتی را با هر کیف و کان که دارد از دست می‌دهد.

پرسید: چنین موجود واقعاً دارای هرگونه رموز و اسرار را چطور می‌شاید که به درک عالم نامرئی دیگر قوی و پایدار کرد؟

گفـتم: چنانکه در جهان ما رسـمی اسـت کـه فـولاد را توسـط وسـایط فـولادی مـی‌سـازند و خـم و پیچـی بـدان بـرای بهـم‌آوردن ماشـین‌آلات می‌دهند و هکذا فعـالیت الکـتریکی را ذریعـهٔ آلات و اسبابی کـه توسـط برق کار می کنند می‌توان به حیطهٔ تعیـین و تثبیـت درآورد، مـثلاً مصـرف برق را توسط میتر برق و سیسـتم‌هـای حرکـت مـوتر، طیـاره وغیـره را کـه ذریعهٔ برق فعالیت دارند توسط میگر عین جنس که به واسطهٔ برق به کـار می‌افتد، تشخیص می کنند. آناً می‌بینید چنان سربراه نموده انـد کـه از آن کارهای محیرالعقول در ایجاد اشعهٔ ایکس و ماورای بنفش و قرمز و لایزر به کشف جزئیات ذریعهٔ برق از خود برق گردیده است.

هکذا بزودترین فرصت امیدوارم که به یاری خداوند جل‌جلالـه متکـی بر اساسات سلیم قرآن دست ناخوردهٔ اسلام، مـؤمنین بـه رهنمـایی اصـول علمی و منطقی مدرسهٔ قرآن کاشف اسراری گردند که در بالا امثلهٔ چنـد را به مظاهر کمالات روح از ورای مـاده توسـط عقـل گفتـیم و شـمردیم، فقط اینجا به این تفاوت که ذریعهٔ کمالات روح مصفا متکی بر صـفائیت و تقوای ساده قابـل برداشـت همگـان، خـدای جهـان و جهانیـان عنایـت فرماید.

گفت: رسایل شما را تا جایی که دیدم از مقدمه به حالات بسیار ابتدایی اشیاء، نظر انسان را جلب کرده که با کمی دید باطنی و استعداد علمی و وجدانی، مطالعۀ آن قوای ایمانی و روحی شخص را بالا و بالاتر می‌برد، پس اگر شخص مستعد باشد آیا بر او هم لازم است تا در قدم اول به مطالعۀ اصول شش‌گانۀ جام‌ها پابند باشد؟

گفتم: بلی، فقط با این تفاوت که انسان‌های دارای صفائیت یا من‌وجه نورانیت عالی ایمانی و قوای روحانی می‌توانند به محض مطالعه، رموز مختفی آن‌را به یکدم دانسته و سپس به اصول فلسفۀ تجزیه و تحلیل اتوم انسان از این ناحیه آشنایی بسزایی به یاری خداوند جل‌جلاله می‌یابند.

گفت: اگر اندکی روشنی بیشتر اندازید.

گفتم: شما خوب می‌دانید که در اصول دریافت علم ریاضی لازم است که شخص مبتدی اولاً به ارقام و اعداد حسابی و اشکال هندسی یکی بعد دیگر آشنایی یافته و ضرب زبانی[1] را به خوبی آموخته و به اعمال اربعۀ بسیط جمع، تفریق، ضرب و تقسیم بتمامه وارد گردد تا به کسور عام و اعشاری، طاقت‌ها و جذرها، لوگارتم، مونوم و پولینوم وغیره آماده-

1.Multiplication table

گی لازم یافته بتواند، حالانکه در همه انواع محاسبات مذکور، اصول ریاضی بر اعمال اربعه قرار دارد.

اینچنین در تقویهٔ قوای روحانی اصل، غذاخواری روح از راه هستهٔ توحید یا نورانیت ایمان در شخص بوده و به طریقهٔ ساده، مشاهدهٔ نندارتون را به دقت نمودن و از آن جمال و کمال صانع جل‌جلاله را یافتن و ذکر خداوند جل‌جلاله را در همه وقت و همه جا به طور خفیه و جهر کردن و هکذا از اغذیهٔ نامرئی روح که در سلسلهٔ اساسنامهٔ اسلام به طور مختصر و خیلی‌ها شیوا گفته‌ایم، بهرهٔ لازم گیرند تا به خوبی تمام شخص بتواند از عهدهٔ ادای عبادات مقید به شرط برآمده و حتی به معراج اصلی که رسول علیه السلام در نماز گفته، او را عملاً وارد سازد.

او **گفت:** ببخشید، اینقدر توضیح دهید چرا این رسایل را که در واقع مقدمهٔ تجزیه و تحلیل اتوم انسان و یا وسیلهٔ اصلاح بوده و سلامت بشر را در بحر و بر متضمن است بنام جام و میگر خوانده اند؟

گفتم: جام ازینرو گوییم که از مطالعهٔ هر رساله در هر بار به باطن شخص قاری به یاری و مددگاری حضرت باری، نورانیت تماماً عالی متکی بر دانش و بینش در ماورای اشیاء[1] و اسرار قرب می‌رسد که نشاید

---

۱. میتافزیک

به هیچ وجه بدین آسانی از دیگر چیزها بـه دسـت آورد. چنانکـه بـه طـور ناخواه و تمامـاً رسـوا و بـی‌معنـا شـخص مـدهوش از مشـروبات الکـولی، سُکری در حال لایعقلی به خویش بعضـاً احسـاس می‌کنـد، امـا اینجـا بـا درایـت و صـفائیت بـا همـه مسـتی در خـود از راه ایمـان و وجـدان انـوار حقیقی رموز هستی و آفرینش را می‌یابـد یـا بـه عبـارهٔ دیگـر از مسـکرات ظاهری ذوق و شوق قسماً مُفرط فاسد شهوانی زایـد و سـپس خسـتگی و حتی جنون آرد، اما از نوشیدن هریک از جـام‌هـا[۱]، چقـدر کـه بـه تکـرار انجامد از اول تا آخر محو در محو و صفا در صفا و کشف حقایق ازینجـا تا عالم بالا در کلیه اشیاء، به یاری و مددگاری حضرت مـولی جل‌جلالـه به دست آرد و از آن حالتی به او رخ دهـد کـه او دانـد و دلـش، چنانکـه گویند: "مَنْ لَمْ یَذِقْ لَمْ یَدْرِكْ".

ترجمه: کسی که نچشیده باشد نداند.

گفت: آخرین سوالم این خواهد بود که چرا نام ایـن رسـایل را "میگـر" گذاشته اید؟

---

۱. کی کند آن مست جز عدل و صواب — که ز جام حق چشیده است او شـراب
(مولوی)

گفتم: شما می‌دانید که میگر[1] لفظ انگلیسی بوده و برای معلوم کـردن مدارج کار یا فعالیت یـك چیـز اسـت، اینچنـین در تحـت عنـاوین اظهـار مشاهدات اسرار مصنوعات و در آن جمـال صـانع جل‌جلالـه را دیـدن بـا مطالب مُختفی دیگر منظور باشد. روح مطلب اینجاسـت هرگـاه برداشـت قوای روحانی خواننده و شنونده، آن حقـایق پوشـیده را دریافـت، چقـدر که به این کیفیت بیشتر تصرف یابد به همان اندازه عـروج قـوای ایمـانی و روحانی او عالی و عالیتر نماید و اینگونه اشخاص دارای نیـروی پیشـروی در تقویهٔ قوای روحانی بوده و هستهٔ توحیدش در قلب رشد بسـزایی از آن یافته می‌رود، لذا نام جام‌های مذکور را در عین حال میگر نیز خوانده‌ایم.

وَ هُوَ حَسْبِیْ وَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیهِ اُنِیْبُ

---

1 .Megger

اصول خودشناسی (خداشناسی)

بنام خدای هادیُ السَّهلُ السُّبُل لِی وَ لِکُل

از آنجا که پیروان مدرسه قرآن ادعای نوآوری‌های اساسی اصلاح تخلف‌ورزی و خراب‌کاری‌ها را بنام تجزیه و تحلیل اتوم انسان دارند و آن را متکی بر اصول سلیم قرآن دست ناخوردهٔ اسلام می‌دانند؛ چنانکه بادی بدن را حاوی دو اصل روح و نفس و دو محرک خیر (ملک) و شر (شیطان) و کارگردانی‌های شان را در دل و سلامت دل را بنا بر ارشادات قرآن و احادیث رسول علیه‌السلام منبع صلاح و سلامت همهٔ بدن می‌شمارند؛ از این‌رو به قول آن که گویند:

«ندارد کسی با تو ناگفته، کار ـ و لیکن چو گفتی دلیلش بیار»

لازم است تا در این رسالهٔ مختصر به پاره‌یی از آیات و احادیث روشنگر این حقیقت نظر تان را عَلَی‌العجالَه جَلب کرده و البته به دروس بعدی و مطالعات عالی علمی، منطقی و فلسفی همه آیات و احادیث مربوط به بادی بدن، روح، نفس، ملک، شیطان و قلب را با کلیه مراحل غذاخواری‌ها و کارگردانی‌ها و انتهی تکامل و رشد هر یک را به تفصیل به یاری خدای عظیم و رحیم به شما تسلیم سازیم. به طور اجمال مجموع

آیات محتوی مطالب فوق چنین است که یاران پاکدل از قرآن‌کریم بیرون‌نویس نموده و با قید سوره و صفحه و تذکر شمارهٔ آیات به زیادت رکوع تسوید کرده اند.

۱ ـ آیات مربوط روح در همهٔ قرآن‌کریم (۱۹) آیت؛

۲ ـ آیات مربوط به نفس علاوه از سه قسم (اماره، لوامه و مطمئنه) (۲۵۴) آیت؛

۳ ـ آیات مربوط ملک (۷۴) آیت؛

۴ ـ آیات مربوط به شیطان و ذرّیاتش (۱۵۶) آیت؛

۵ ـ آیات مربوط به قلب و اسامی یازده‌گانه اش(ضمیر،فواد، بال، جنان وغیره) ۱۶۶ آیت؛

۶ ـ آیات متعلق ایمان و عمل که به طور لازم و ملزوم یکجا و یا پس و پیش آمده است (۶۲۵) آیت؛

اینقدر یادآوری اجمالی فقط با تذکر اسم هر عنوان فوق در آیاتی که اصلاً نمی‌توان از آن انکار کرد جمع‌آوری گردیده و آنچه به قسم ضمنی مبرهن حالات بادی بدن، روح، نفس، ملک، شیطان، قلب و غیره باشد تا هنوز در آن اضافه نگردیده است امید به یاری حضرت باری او جل‌جلاله داریم تا هرچه زودتر به تدوین آن توفیق یابیم.

وَعَلَیهِ‌التِّکَلان وَ بِه نَستَعِین.

۱ ـ آیهٔ مربوط به بادی بدن انسان: که بیانگر بادی جسد و مزین با روح مصفا که اضافت نسبتش را به حضرت کبریایی خود او جل‌جلاله نموده است: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ﴾[۱]

ترجمه: تذکر دِه از آن هنگام که گفت پروردگار تو برای ملایکه به تحقیق منَم آفرینندهٔ بشر از خاک، یعنی ترکیبگر و مربی بادی جسم از گِل یا فشردهٔ زمین.

۲ ـ آیهٔ ثبوت روح: اجلال شرافت و نسبت روح مصفا و وصولش در این بادی بنام انسان که ما و شما آن را به اسم‌های نسبی دارای رنگ‌های سیاسی آقای فلان و فلان می‌گوییم.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾[۲]

ترجمه: چون برابر نمودم [جوارح و اعضای بادی جسم]او را [با یَدِ بلاکیف وقدرت مطلق‌خویش] و دمیدم در آن صورت از حضرت خود چیزی را بنام روح پس [فرمودیم به ملایک که] بگردید به وی سجده کنندگان [که این را سجدهٔ تکریمی گویند].

۳ ـ آیهٔ ثبوت نفس: که نفس فشرده یا خلاصهٔ جوهر زمین است.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾[۱]

۱- ص /۷۱

۲- ص /۷۲

ترجمه: به تحقیق آفریدیم آدمی را از خلاصه یا فشردۀ گِل. درینجا رمز اشاره به سوی گل به معنی اتخاذ اثرات فعل و انفعال نموی آن جوهری است که در مبادی حال چون اشجار و نباتات اگر بدانیم اشکالی ندارد و انواع نفس به نام‌های امّاره‌بالسوء (سَرِ جزء سیزده) و لَوّامه (به اول سورۀ القیامه) و مطمئنه در(سورۀالفجر) مفصلاً تذکر رفته است.

۴ ـ آیۀ ثبوت ملک و همراهی‌اش در امور خیر به مؤمنین:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ المَلائِكَةُ اَلا تَخَافُوا و لا تَحزَنُوا و أَبشِرُوا بِالجَنَّةِ الَتِی کُنتُم تُوعَدُون﴾[۲]

ترجمه: به‌درستی آنانی که گفتند پروردگار ما خدای یکتاست [و با این گفته خویش پایداری] و ثبات از خود نشان دادند، فرود می‌آید یعنی مواصلت می‌کند به ایشان ملایک که [درحال غربت یا ضعف از مخالفین نترسید و [یا از خطرات شیطان] غمگین نشوید، مژده باد شما را [که علاوه از این دو فضل فوق‌الذکر] داخل می‌شوید به جنتی که برای تان وعده داده شده است.

۱- المؤمنون/۱۲

۲- فصلت/۳۰

۵ ـ آیات مربوط به شیطان: از آنجا که اساس مفاسد و تباهی انسان را شیاطین به همکاری نفس در رهزنی و دوری بشر از حق می‌نمایند. بناءً خوبست که به سه صورت ذیل دقت مزید فرمایید:

اول – ثبوت دشمنی شیطان؛

دوم – اثبات همراهی‌اش با انسان؛

سوم – منع از پیروی شیطان به نصوص مؤکد و صریح کلام ربانی (قرآن).

اول - ثبوت دشمنی شیطان:

﴿إِنَّ الشَّيطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾[1]

ترجمه: به درستی که شیطان هست برای انسان دشمن واضح و هویدا.

دوم- علامت همراهی شیطان و معیّت او را با انسان قرآن‌کریم چنین توضیح می‌دهد:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾[2]

۱- الاسراء/۵۳

۲- شعراء/۲۲۱ ـ۲۲۳

ترجمه: آیا شما را خبردار سازم بر حال کسی که فرود می‌آید بر او شیاطین، [و یا او را شیطان تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؟ آری! در پاسخ می‌فرماید:]

فرود می‌آید بر شخص افتراکنندهٔ گنهکار [پـُرو پا گنداننداز در پیشبُرد طرق شرارت در بشر و بشریت] از راه وساوس می‌اندازد در گوش او [انواع فساد را] درحالی که بیشتر این گونه اشخاص دروغ‌گویان اند.

سوم - منع از پیروی شیطان نظر به نصوص مؤکد و صریح کلام ربانی (قرآن) و اثبات فرضیت عدم پیروی از شیطان نظر به نص صریح قرآن:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ وَ مَن یتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ فَإِنَّهُ یأْمُرُ بِالْفَحْشَاء وَ الْمُنکَرِ... ﴾[1]

ترجمه: ای آنانی که ایمان بر خدا و کتاب آورده اید، پیروی مکنید از قدم‌های شیطان [یعنی چنانکه او به جلو شما، برای رهنمایی به راه‌های گمراهی توسط نفس‌پروری و شهوت‌رانی‌ها می‌رود شما به عقب وی قدم بر قدمش نه‌نهید]. هرکس پیرو شیطان شود [گمراهش می‌سازد، زیرا] او را به فحشا و منکر یعنی ناروای قولی و فعلی فرمان می‌دهد.

۱- النور/۲۱

از آیهٔ مبارکه فرضیّت قطعی عدم پیروی واضح است تا مسلمانان به دنبال اغواهای شیطان [که به هر وقت و آن در باطن خود می‌یابند] نروند.

۶ - آیات مربوط به قلب: در بارهٔ قلب و اسرار حجرات «۱۹» نزده گانهٔ آن مطابق توضیحات قرآن و احادیث رسول علیه‌السلام رسالهٔ مکمل به یاری حضرت باری جل‌جلاله نوشته و عنقریب به دسترس اختیار علاقه‌مندان اسلام قرار خواهیم داد.

اینک به طور نمونه به یکی یا دو آیاتی که مبرهن مسئولیت قلب بوده و خدای متعال توضیح داده جلب توجه شما را می نمایم:

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾[۱]

ترجمه: مسئول نمی‌سازد خداوند جل‌جلاله شما را به قَسم‌های بیهوده [که به طور تکیه کلام بعضی‌ها می گویند] و مگر مؤاخذه می کند به آن قَسَم که [برای فریب دادن شخص] به اراده و خواستهٔدل یادکرده اید و خدای متعال بخشنده [است و اگر باز گردید] حلیم است، که هم در آنجا می‌تواند شما را رسوا سازد اما به ستّاری خود می‌پوشاند.

۱- البقره/۲۲۵

هکذا در آیهٔ بعدی وجود مرض کفر و الحاد را خدای متعال به مریضی دل نسبت کرده و رهنمایی حق را به ایشان باعث ازدیاد مرض می‌شمارد، مانند کسی که جسماً مریض شد دیگر انواع میوه جات حتی برنج و گوشت و غیره، سبب ازدیاد تَب و مریضی و بدهضمی او می‌گردد، گرچه رشد و تکامل او از اقسام خوراکه‌های مذکور گردیده بود، اما بر عکس حالا وسیلهٔ مریضی و بدهضمی او می‌شود زیرا در جسم مرض مستولی گردیده است:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾[۱]

ترجمه: و آنانی که در دل‌های شان مریضی [شک و تردید] است پس اضافه می‌شود بر ایشان [از گفتار حق] چتلی برچتلی؛ (چنانکه در بالا مثالش را تذکر دادیم) و اگر بدین‌منوال مردند، باشند ایشان کافران یعنی منکران از وحدت خدا (جل جلاله).

پس از ارایهٔ پاره‌یی از آیات که بدون تصرف ترجمه گردیده فقط برای روشن نمودن مطالب مغلق آن و روان ساختن عبارت، تبصرهٔ کوچک در قوس‌ها به عمل آمده است؛ اکنون بجاست تا نظر تان را به پاره‌یی از

۱- التوبه/۱

احادیث شریف که مبرهن عین مطالب فوق در همراهی ملک و شیطان با انسان و یا رول‌گردانی اثرات و موقف اصلی آنها در بشر است معطوف داریم:

(حدیث اول) ـ ثبوت همراهی ملک و شیطان به انسان در هر وقت و هر آن:

"وَ عَن اِبنِ مَسعُودٍ قالَ، قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی اللّٰه علیه و آله وسلم: وَ ما مِنکُم مِن اَحَدٍ اِلاَّ وَ قَد وُکِّلَ به قَرِینُه مِنَ الجِنِّ وَ قَرِینُه مِنَ المَلائکة قالُوا وَ اِیّاکَ یا رسولَ اللّٰه ـ قالَ وَ اِیّایَ وَلکِنَّ اللّٰهَ اَعانَنِی عَلَیهِ فَاَسلَمَ فَلا یَأمُرُنِی اِلاَّ بِخَیرٍ."

ترجمه: نقل است از پسر مسعود که نامش عبداللّه است، گفت او که فرمود پیغمبر(ص): نیست هیچ یکی از شما انسان‌ها مگر که به تحقیق با او یک همراه مقرر است از شیطان و هکذا همراهی از ملک. اصحاب پرسیدند آیا بر جناب رسالت مآبی نیز چنین است؟ آن حضرت صلی‌اللّه علیه وآله وسلم در پاسخ فرمودند: بر من نیز عین کیفیت از همراهی هردو جنس متضاد (ملک و شیطان) است، اما اینقدر سخن است که معاونت کرده مرا خدای متعال بر او (شیطان) ازینرو تسلیم شده پس حُکم نمی‌کند یعنی رهنمایی نمی‌نماید بمن مگر به خیر و نیکویی.

و اینک به حدیث دوم پاره‌یی از تاکتیک‌های فعالیت ملک و شیطان را به وضاحت در دل انسان، رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله وسلم چنین فرموده اند: "وَ عَن اِبن مسعود قالَ، قالَ رسولُ اللّٰهِ صلی اللّٰه علیه و آله وسلم اِنَ للشّیطانِ لُمَّةً بِابنِ آدمَ و للملائکة لُمة فَاَمّا لُمَّة الشَّیطانِ فَایعادُ بِالشَرّ وَ تکذیبٌ بِالحقِ وَ اَما لُمّة المَلَکِ فَایعادٌ بِالخَیرِ و تصدیقٌ بِالحقّ فَمَن وُجِدَ ذالکَ فَلیَعلَمُ اَنَهُ مِنَ اللّٰهِ فَلیَحمّدَ اللّٰهَ وَمَن وُجِدَ الاُخری فَلیَعوذُ باللّٰه من الشّیطانِ الرَّجیم. ثُمَ قَرَءَ: اَلشّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَ یَأمُرُکم بِالفَحشَاء. رواه ترمذی

ترجمه: روایت است از عبداللّه بن مسعود (رض) که فرمود پیامبر (ص): به درستی که از طرف شیطان بر فرزندان بشر دَکّه یا حمله است و هکذا از جانب ملک‌هم، در نتیجهٔ حملهٔ خویش، شیطان باز گرداند انسان را به سوی خرابی و دروغ پنداشتن حق و این‌چنین از اثر الهامات ملکی فقط دَکّه یا حمله برای رهنمونی به سوی خیر و نیکویی و تصدیق کردن حق است. پس هرکس الهامات ملکی را در دل یافت، بداند که از طرف خداوند (ج) عنایت با او گردیده، لذا شکرانهٔ قولی را به ثنا گویی او جل‌جلاله ادا نماید، و اگر وسوسهٔ شیطان را در دل درک کرد، پس

پناه بخواهد از شر آن به عظمت او جل‌جلاله و بعد از آن این آیت را خواندند: شیطان شما را باز می‌گرداند به ناداری و به سوی اجرای کار ناروای قولی و عملی.

و اینک در حدیث بعدی یکی و کوتاه رسول‌الله‌صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم سلامت و فساد بدن را به دل مربوط دانسته و ذیلاً مطالب متعلق به آن‌را مطالعه فرمایید.

۷)- ثبوت صلاح و فساد بشر توسط قلب به حدیث.

مضمون این حدیث مبارک روشنگر و واضح کنندهٔ کارگردانی هردو جنس متضاد ملک و شیطان در دل است، لذا برای تسهیل فهم، دل را بنام اشترنگ در بادی بدن گفته ایم عمیقاً توجه فرمایند:

"و عَنِ النِّعمان بنِّ بشِيرٍ قالَ، قالَ رسولُ اللّه (ص) انَّ فِی الجَسَد مُضغَةَ اِذا صَلَحَت صَلَحَ الجَسَدُ کُلُه وَ اِذا فَسَدَت فَسدَ الجَسدُ کُلُه اَلا وَهِیَ القَلب"[۱]

ترجمه: روایت است از نعمان فرزند بشیر رضی‌اللّه‌عنه که فرمودند رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و سلم: بدانید که در جسد انسان پاره‌یی گوشت است، هرگاه صالح و آراسته شد آن (دل)، درُست‌کار و صحیح‌گفتار

۱- مشکوة- کتاب البیوع- باب الکسب وطلب حلال

می‌گـردد همـه بـادی بـدن و اگـر خـراب و فاسـد شـد آن توتـه گوشـت فوق‌الذکر (قلب) بدکردار و کج‌گفتار می‌گردد همه‌ی جسم، بدانیـد کـه آن توته گوشت دل است، و ما برای رفع تردیـد خواننـده‌گـان بـه دوجـای زیادت در توضیح اسم آن توته بـه نـام دل آوردیـم و ایـن حـدیث شـریف به‌حدی مقبول و ثُقه و قابل قبـول ائمـه اسـت کـه در صـحیح‌البخـاری و صحیح مسلم به عین عبارت نگاشته اند و عبـارت فـوق عربـی قسـمتی از حدیث شریف است ورنه در آن مطالب خیلی‌ها عمدۀ دیگر نیز می‌باشد. برای مزید معلومات به (ص ۲۴۱) مشکوة مراجعه کنند.

خلاصه راه و رسم زندگی باهمه نشیب و فراز آن به حکم دوران اکثری فرد فرد از اولاد انسان بوده و به هرصورت و کیفـی کـه باشـد مـی‌گـذرد، چنانکه بر همگان از اَسلاف (پدران، مادران و نیاکان)گذشته بـر مـا هـم سپری می‌گردد.

اینجا سوال ایجاد می‌شود که آیا به کجا آدمیـزاد دارای مقـام و موقــف عالی و قدرت بزرگ شاهی و سرمایه‌داری و زندگی سراپا با همه آرامـی و خوشکامی خواهد شد؟ و چرا ایـن همـه دار و نـدار را تـرک مـی‌کنـد؟ و عجیـب‌تـر اینکـه بـه نـاخواه از جهـان مـی‌رود و ازیـن هـم قابـل تعجـب این‌جاست که داکتر با تمام ادعـای دانـش در علـم طـب و جلـوگیری از

امراض حتی قسماً از اجساد دیگران دور می‌سازد چون وقت اجل خودش فرا رسید باید بمیرد. گویا آن‌همه طب و خواندن علم‌آن با شناختن میکروب و ترکیب ادویه‌جات و رفع امراض به حالش کوچکترین فایده نکرده به حکم:

﴿فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾[1]

می‌میرد و می‌رود.

ترجمه: وقتی‌که آمد اجل ایشان، پس و پیش نمی‌شود یک‌ساعت.

بدتر از همه که با کلیه دانش طب بعضا به پیری نارسیده به جوانی می‌میرند و هکذا شاهان و سرمایه‌داران باداشتن قدرت احضار بزرگترین متخصصان از سرتاسر جهان باز هم وقت فرا رسیدن اجل در جوانی یاپیری با همه نیروی مادی و نفوذ عالی ظاهری که دارند می‌روند که می‌روند و جلو این رفتن رقتبار آنها را به این قدرت و ثروت که با چه‌کوشش به دست آورده ولی کوچکترین راه نجات را توسط اش از چنگال مرگ یافته نمی‌توانند. به دقت بنگریم برای انسان‌های ضعیف و ناتوان به وضاحت می‌رساند که اگر به شما هم قدرت چون مقام شاهی و ریاست جمهوری و یا سرمایه مانند راکِفلَر زمانه و قارون گذشته میسر

۱- (الاعراف/۳٤)

باشد و می‌بود؛ آنچنان که به ایشان مانع از دستبرد مرگ نشد به شمایان نیز گردیده نمی‌تواند.

باری سوال اول به حال‌خود پا برجاست که آیا این کش وگیرها و این جاروجنجال‌ها و تصرفات عامۀ بشر در بحر و بر و تفاوت در زندگی و حالات هر یک از ایشان برای چه ایجاد شده و چرا به میان آمده است؟ درحالیکه خالق این همه کون و مکان و کلیه جانداران و انسان‌ها خدای واحد یکتاست. باز هم به قول ماتریالست‌ها چرا این خدای دارای صد ها صفت حسنه مِن‌جمله عادل، روادار این‌همه تفاوت‌ها در مقدمۀ خلقت پیش از ایفای عبادت و فرمان برداری بوده و یا در حال طاعت و یکتاپرستی بشر را به انواع تخالف و تفاوت آفرید؟ و چگونه و در کجا؟ و به چه صورت، با این‌همه تفاوت که مبرهن بی‌عدالتی به گفتۀ ماتریالیستان نعوذ باللّه است، به عدالت‌شعاری واجب‌التعمیل آن عظیم جلیل جل‌جلاله، بشر مورد بازپرس و پاداش قرار خواهد گرفت.

بلی به دنیا و محشر، که بنا بر اساسات صحف و کتب چهارگانۀ تورات، زبور، انجیل و قرآن دست ناخوردۀ حضرت خیرالبشرصلی اللّه علیه وسلم ثابت است و این که به کدامین صورت‌ها چه کسانی اهل نجات بوده و به کدام علایم حکم بر فلاح شان می‌توان کرد، آری! این

معضله را قرآن به فرمودهٔ خدای زمین و آسمان حل کرده است. چنان که خرابی و صلاح دل را در آیات فوق‌الذکر و احادیث مربوط به آن دیدند، بی‌مورد نیست که مختصری از چکیدهٔ اسرار سرکشادهٔ پیغمبر علیه‌السلام را باز هم از فرمودهٔ خدای متعال ذیلاً به دقت مورد مداقهٔ نظر قرار دهیم:

﴿يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾[۱]

ترجمه: روزی که نفع نرساند به اشخاص دارایی و نه‌هم کثرت فرزندان مگر [مفید هرگونه فایده می گردند] آنانیکه رسیده باشند به حضور خدای متعال خویش با دل سالم از گزند آفات، اما به خاصان پاک کردن آن از مُهلِکات و به عامه مسلمانان از شرک یعنی جای ندادن محبت غیر خدا را در دل نسبت به محبت و علاقه با خدا جل جلاله بیشتر.

حالا درست روشن شد که یگانه راه نجات در هردو جهان سلامت دل باشد. اکنون که چطور می‌توان آن را سالم کرد و از شر پنجه‌های لمآت و وساوس شیاطین جنی و انسی نجات داد که اساس سرعنوان بعثت انبیاء و رسل علیهم‌السلام بوده و سلامت دل را یگانه وسیله ارتباط بنده باخدا جل جلاله در هردو جهان دانسته است، سوال خیلی‌ها جالب و عمده می‌باشد، که باید بگویم برای اولین بار استادان مدرسه قرآن دست

۱- الشعراء/۸۸ ـ ۸۹

ناخورده اسلام به کُنه این راز پی بُـرده و بـه تصـفیهٔ آن بـه یـاری خـدای عظیم و رحیم بدون ریاضت و کمترین تکلیف، رهنمـاییهـای خیلـیهـا عالی، علمی، منطقی و فلسفی را بِمَنِّهِوَفَضلِهِالكَرِيم طوری بـه میـان آورده اند که همه و همه متکی بر اساسات قرآن دست ناخورده اسلام و احادیث نبـوی علیـه السـلام اسـت. امـا بـا تأسـف وقتـی ایـن دُرّ گـرانبهـا و ایـن کلیدخوشـبختیهـای هـردو جهـان بـه بـازار عیـاران و چیزفهمـان عرضـه میگردد که قسمتی از مردم از سرازیر شدن فسادهای نفسی و شهوانی بـه حدی خسته شدهاند که خود را بـه لبـاس وحشـیگـری و بیتلـی بـه طـور بیبندوبار سراپا برهنهکرده در شهرها و دخمهها سرگردان میگردند؛ از ما دور افتادهاند و آنانی که نزدیک و به ماحولما قرار دارند، بـه ایـن ارمغـان فاسد شرق و غرب به حکم" كُلُ جَدِيدٌ لَذِيذٌ"چنان سـرگرم گشـتهانـد کـه فکر میکنند اگر هست و نیست در جهان اینهمه تمایـل بـه مسـکرات و شهوات و انتهـی بـه زنـدگی لایعقلـی و مسـتی خواهـد بـود. حالانکـه از پیشآهنگان و گذشتگان این میراث در اروپا و آسیا و آمریکا نمـیپرسـند که چه حال است و چـرا ایـن همـه خسـتگی و پریشـانی در حیـات شـان مالامال است؟ به هرحال امیدوارم که به فضل و کرم او تعالی جلْ جلالـه هرچه زودتر توسط یاران پاکدل ما در بحر و بَر به طور مرئـی و نـامرئی بـه

یاری و یاوری خدای اکبر جل‌جلاله، راه سلامت بشر از مدرسهٔ نامی‌و عالی قرآن و سلامت انسان به کمترین فرصت در حیات ما جهان شمول گردد. **بِمَنّهِ وَ فَضلِهِ الکَرِیم وَ بِهِ نَستَعِین. آمِین!**

مصطلحات

انسـان

۱- انسان: راکت رها شدهٔ عالـم قدس.

۲- انسان: صندوق حاوی دو اصل روح و نفـس با کمپیوتر دل.

۳- انسان: متعلم لیسه یا بکلوریا پاس.

٤- انسان: صانع دست دوم از مواد خام ذوالجلال والاکرام.

٥- انسان: ارهد صرف اشیایی که از زمین برآید او صرف نماید.

٦- انسان: یگانه موجودی دارای مغز منکشف.

۷- انسان: مخلوق عمودی کـه یـا بـه نیـروی روح بـه اعلـیعلیـین عروج نماید و یا به پیروی نفس باسفل السافلیین فرو رود.

۸- انسان: قبرستان سیار همه جانداران به روی زمین

۹- انسان: بر آرنده اسرار مرئی فانی توسط عقل

۱۰- انسان: کاشف اسرار بعد چهارم یا جهـان نـامرئی ابـدی ذریعـه روح.

بادی بدن

۱- بادی بدن: مظهر کمالات روح.

۲- بادی بدن: محل نمو و رشد دو قوای روح و نفس.

۳- بادی بدن: دارای کمپیوتر عقل.

٤- بادی بدن: در بین کشاکش دو نیروی خیر و شر.

٥- بادی بدن: اگر همراهی با روح کرد به اعلی علیین عروج نماید.

٦- بادی بدن: اگر پیروی از نفس نمود به اسفل السافلیین فرورود.

۷- بادی بدن: ممثل صفائیت روح و خباثت نفس و مرتبط بنده با خدا جل جلاله و غیراللّه است.

۸- بادی بدن: دارای روح وسیله آشنائی دو جسد یا ملیون‌ها جسد زنده به همدیگر.

۹- بادی بدن: چاپگر نوت‌های (اعمال نیکو و احسن) که به آن جنت بلا قیمت خریده می‌شود.

۱۰- بادی بدن: وسیله مفارقت روح از خدا جل جلاله به پیروی شیطان و هوا.

دل

۱- دل: دستگاه آخذه و مرسله با خـدا جل‌جلاله و غیر او.

۲- دل: آئینهٔ دارای اسرار مرئی و نامرئی.

۳- دل: مالک کلید اسم اعظم (عشق) به او جل‌جلاله و غیراو.

٤- دل: منبـع آرامـی و نـاآرامی در جسـم بـدون جـرح و آلام ظاهری.

۵- دل: دستگاه آخذه و ناشره حق و باطل.

۶- دل: سوچبورد ملک در حال صلاح و سوچبورد شـیطان در حال فساد.

۷- دل: اشترنگ بدن به سوی خیر توسط ملک و به جانب شـر ذریعه شیطان.

عقـل

۱- عقــل: کلید اسرار ابعاد ثلاثه.

۲- عقــل: رفیق واقعی روح.

۳- عقــل: به طور ابتدایی مکتشف اسرار اشیای مرئی.

٤- عقــل: بینندهٔ جهات خیر و شر.

۵- عقــل: متمایل به نیکویی.

٦- عقــل: اولین رکن شرافت بشر بر جانداران دیگر.

۷- شعور: پیمانهٔ محصور و ابتدایی دانش بر جانداران دیگر باشـد، ازینرو درایت به امور سیاست را نیز به شعور نسبت کنند چنانکـه گوینـد: شعور سیاسی فلان قوی یا ضعیف است.

۸- شعور: دولت ارثی جانداران.

۹- درک: ساحهٔ معین دانش در امور و اشیاء به تفاوت صـلاحیت و نفوذ اشخاص که تعلیماً حاصل می گردد.

روح

۱ـ روح: چکیده عالم قُدس.

۲ـ روح: بزرگترین اعطیهٔ خـدا (جـل‌جلالـه) بـرای رسـیدن بشـر بـه حضرت کبریا ﴿**وَ نَفَختُ فِيهِ مِن رُوحِی**﴾.

۳ ـ روح: بزرگترین وسیله (آله) در کشف اسرار بُعد چهارم.

۴ ـ روح: موجود باقی از اول خلقت اِلَی‌الاَبَد.

۵ ـ روح: موجودی که بدینجا در قالب انسان بـرای دادن امتحـان و در عقبی به غرض بازپُرس در آن نمودار می گردد.

۶ ـ روح: موجودی که بدون تکلُف از شرق به غرب رسد.

۷ ـ روح: به مثابهٔ جریان برق و نفس به حُکم تانکی و قلب به مثل سویچبورد در موتر بدن باشد.

۸ - فطرت روح: مزنـهٔ ارتباط ذرات در اجسام مرئی و نامرئی.

۹ ـ اقسام روح:

اول) ـ روح انمائی سیّار: در همه جانداران و غیره

دوم) ـ روح انمائی ثابت: نباتات، اشجار و معادن و غیره.

۱۰ ـ چیزی که از اکثر انسان‌ها گُم‌شـده: روح و روحانیّـت اسـت و چیزیکه غلبه کرده نفس, لذا عِده‌ای از دانشمندترین مقتـدران و فلاسـفه به جنون خود به خود از اثر پیروی نفس گراییده اند.

مظاهر و موقف روح

۱- مظهر کمالات ظـاهری روح: حسـیات پنجگانـه بـدن، چشـم، گوش، زبان، بینی، دست و غیره.

۲- مظهـر کمـالات بـاطنی روح: در خـواب خـود را صـحت و سلامت با افاده‌های اوامر قولی و اجرای عملی صحنه‌هـای آن دیـدن کـه حتی کمتر کسی هیچ نمی‌داند که خواب می‌بینـد، گویـا یقـین دارد کـه بیدار و کاملاً هوشیار است.

۳- زبان روح: مطالعه بدون حرکت لب‌ها و زبان نمودن.

۴- تفاوت روح انسان با غیره جانداران: چون برتریت انسان بر دیگر جانداران مُتَصِف به ابعاد ثلاثه.

۶- مثال ارزش روح انسان: طوری که در احجار، فیروزه، لاجورد و لعل ارزش دارد با آنکه سنگ اند و یا در فلزات، طلا و پلاتین نظر به دیگر معادن چه قیمتی دارد، روح انسان به نسبت دیگر جانداران دارای چنین با ارزش و حیثیت خاص است.

۷- علاقه و ارتباط ابدان توسط روح است.

ملک

۱- ملک: مظهر لطف خاص خدا جل‌جلاله.

۲- ملک: آرندهٔ فیوضات به دل.

۳- ملک: کشندهٔ شخص بسوی حق و حقیقت.

٤- ملک: ارتباط دهندهٔ بشر به الهامات خیر.

٥- ملک: همکار نیک در امور خیر.

٦- ملک: خوشحال شونده از کارهای خوب.

شیطان

۱- شیطان: مظهر قهاری خدا جل‌جلاله.

۲- شیطان: ریلی گر امور شر.

۳- شیطان: فشردهٔ فریبکاری و چالاکی.

٤- نمایندگان

شیاطین :   رهبران شر و خباثت به طور مرئی و نامرئی.

٥- شیطان: استفاده‌گر ناجایز از اسماء اللّه به طور ناجایز.

٦- شیطان: قطع کنندهٔ لین ارتباط شخص از خدا جل‌جلاله.

نفس

۱- نفس: فشردهٔ عالم کدرانی (کرهٔ ارض).

۲- نفس: محبوبهٔ دروغین روح.

۳- نفس مطمئنه: اتوم روح، برای طی مدارج حضور خداوند جل‌جلاله که بدانجا ملک نرسد.

۴- نفس لوامه: چون فلز گداخته آمادهٔ ریخت به یکی از دو قالب نفس مطمئنه یا اماره.

۵- نفس اماره بالسوء: بهترین خاصیت دهنده احتراق بدن در دوزخ که اثرش بدینجا نیز در تلاش مال و منال در شخص از وجوه حرام دیده می‌شود.

۶- نفس اماره بالسوء: اتوم یا ذغال سنگ وصول شخص به دوزخ.

۷- شهوت: یکی از پلیت‌های قوی باطری نفس.

۸- سمپاشی عیاشی: بهترین حربهٔ استثمار و استعمارگران در ممالک پسمانده است.

۹- چیزی که شخص را در غلاف خود می‌پیچاند: نفس و حرص زاده از آن در جمع آوری مال از وجود نارواست.

۱۰- خلاصه وسایط درک لذایذ نفس: بطول دو انگشت زبان و آله تناسل.

ایمان و وسایل چارچ باطری آن

۱- ایمان: باطری تقویهٔ روح.

۲- بهترین اعمال: شیوع وحدت به حکمت.

۳- کاملترین قسمت فلم زنده گی: هنگام دادن مال و سر برای اعلای کلمة اللّه.

۴- تقویهٔ عملی ایمان: خوشنودی خداوند جل‌جلاله را در آرامی

خلقُ الله جستن، از اعاظم نعما باید دانست.

۵- مشاهدۀ دیدار جمال و کمال خدا جل‌جلاله را به مطالعۀ اشیأ معین نندارتون کرۀ ما یا افلاک دیگر نمودن، بهترین طاعات بی قید و شرط باشد.

۶- کارهای بد و ظلم: وسیلۀ دوری از نور وحدت گشته و باعث تاریکی ایمان می‌گردد.

دنیا

۱- دنیا: نندارتون کمال و جلال خدا جل‌جلاله.

۲- دنیا: سراچۀ آزمایش.

۳- دنیا: بندی خانه شیطان برای خدا جویان.

۴- دنیای فانی ما: پرتو ناچیز از عالم بقا.

۵- دنیا: جایگۀ فلم پرکنی هر فرد به اختیار خودش.

۶- دنیا: صحنه‌های تازه به تازۀ اکتری ها.

در نندارتون ذوالجلال مناظری از کمال

۱- شیر: فشردهٔ علوفهٔ بیکاره توسط گاو، گوسفند، شتر و غیره.

۲- شیر: فشردهٔ سرگین اما به تغییر دست قدرت او تعالی جل‌جلاله به این طعم شیرین.

۳- ماست: شیر یخ کردهٔ ترش سالم.

۴- پشم: علف‌های بیکاره که توسط ماشین گوسفند و شتر و غیره به دست می‌آید.

۵- خربوزه و امثالش: دبه‌های شربت میان‌خالی که به حرارت آفتاب ذوب نمی‌شود.

۶- تربوز : دبه‌های شربت میان‌پُر که خام خورده می‌شود.

۷- زردالو و امثالش: بوتل‌های شربت یخ کرده سخت تر.

۸- انار: صندوقی دارای صدها بوتل شربت کوچک.

۹- خوشهٔ انگور : باربندِ بوتل‌های شربت.

۱۰- دانهٔ انگور: بوتل شربت سربند، دارای کاک مخصوص.

۱۱- اثمار سردرختی: بوتل‌های شربت گوناگون.

۱۲- حبوبات: بوجی‌های مواد غذایی که دارای خاصیت‌های جداگانه اند. مثل: گندم، برنج، ماش و غیره.

۱۳- حیوانات بحری: موجودانی که بدون کشت و کار در آب و گل و لای نابکار رشد کنند.

مجمع فامیل

۱- زن و مرد همدل: وسایل رفع مانده‌گی پس از خستگی.

۲- ابوین اولاد دار: خوانین سواران.

۳- فرزندان: سواران خوانین.

۴- اولاد صالح: خیر جاری و باقی در حال حیات و پس از مرگ.

۵- اقارب به عصر امروز: بعضاً عقارب به اصل کمپوز.

منزلگهٔ انسان

خانهٔ اول: در بی‌خبری شکم مادر.

خانهٔ دوم: آغوش ابوین.

خانهٔ سوم: آشیانهٔ دو موجود (زن و مرد).

خانهٔ چهارم: اجتماع.

خانهٔ پنجم جسد: قبر.

خانهٔ ششم روح: به طور موقت به یکی از محفظه‌های جنان یا دوزخ.

خانهٔ هفتم ابدی: یکی از دو جایگهٔ جنان یا دوزخ‌ها.

عشق

۱- عشق: آسان کنندهٔ راه وصل به مطلوب.

۲- عشق: وسیلهٔ قُرب کردگار.

۳- جلوگیری از صرف بی‌جای شهوت: مورث عشق و قوت.

قبله نمای دل‌ها

۱- کعبه جمال: دیدار حضرت ذوالجلال.

۲- کعبه کمال: فعالیت موحدین به شیوع توحید در همه حال.

۳- کعبه مراد: خدمت به خلق اللّه برای خوشنودی رب‌العباد.

مرگ

۱- مرگ احسن: رفتن با عشق خدا (ج) به همت اعلای کلمة الله و مساعی در هرجا.

۲- مرگ نیکو: کوشیدن در تعمیم عدالت و تأمین آرامی خلقُ الله.

۳- مرگ نیکو: خدمت به خلقُ الله بدون نظرداشت از ایشان.

۴- مرگ بد: عادت کردن بـه آزار و زشـت‌گـویی و تنـدخویی‌هـای بیجا.

۵- مرگ بد: علاقه یافتن به ضرر خلقُ الله.

۶- مرگ بدتر: تأمین آرزوها از خون خلق اللّه.

۷- مرگ شیطـان: بجا نیاوردن وسوسهٔ آن.

۸- مرگ غریب: نبودن خوراک و کثرت اولاد.

۹- مرگ اجتماع: غلبهٔ جهل و ظلم و خودخواهی‌ها در ایشان.

۱۰- خواب: یاد آور زندگی بعد از مرگ در هر شب.

قـبـر

۱- قبر روح در جهان: جسد انســان تا وقت معین.

۲- قبر روح در عقبی: یکی از محفظه‌های جنت یـا دوزخ تـا قیامـت کبرا.

۳- قبر زندگان: سلول های زندان هولناک ظالمان.

دلایل علت عدم درک به کُنه ذات

مقدمه:

هستند عده‌یی که بدون کدام سنجش بنابر کوتاهی درک و نظر که دارند ادعا می‌کنند که ما باید خداوند جل‌جلاله را ببینیم، هرگاه چیزی به چشم دیده نشود و علم و تکنالوژی آن را ثابت نکند قابل قبول نیست. باید گفت خداوند جل‌جلاله علاوه ازینکه دیده می‌شود بلکه از همه به ما نزدیکتر می‌باشد، قوله تعالی: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾[۱]

ترجمه: و ما نزدیکترین به او (انسان) از رگ‌های گردن وی یعنی شریان و وریدهایش.

حالانکه ساینس و تکنالوژی وغیره علوم وجود ذات او جل‌جلاله را به تمامه ثابت کرده اما این بی سوادان و ادعاداران دروغین انسانیت و اسلامیت که ندانند و نه‌بینند گویا چون انکار خفاش از وجود آفتاب است و این ادعا از جهال یهود به ایشان به ارث مانده چنانکه در قرآن کریم به چندین جای خبر داده است، قوله

۱- ق/۱٦

تعالی: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ وَإِذْ قُلْتُمْ يا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ[1] ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

ترجمه: و یاد کن زمانی را که گفتید شما [یهودیان] ای موسی ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را واضح نه بینیم. پس رسید شمایان را برقک یا صاعقه نمایی [که جزءِ از میلیاردم حصهٔ تجلی ذات او تعالی جل‌جلاله بود بلاتشبیه] که می‌دیدید، [با آنهم در حال مردید.] بعد از آن [به دعای موسی علیه السلام] زنده گردانیدیم شما را که تا [این عمل] باعث شکران نعمت برای تان گردد.

واقعه چنان بود که رؤسای قوم موسی علیه السلام گفتند تا مایان خدا جل‌جلاله را به چشم سر نه بینیم به تو ایمان نیاوریم، جمعی را به فرمان او تعالی جل‌جلاله به کوه طور برد و خداوند جل‌جلاله فرمود شما تاب دیدار میلیونم حصهٔ نورانیت ذات اقدس مرا با این حالت ندارید، اصرار کردند که بنماید.

۱- بقره/ ۵۵ ـ ۵٦

روایت است که از ورای چندین هزار پرده به اصطلاح امروز فی المثل به تنزیل ترانسفارمر چندین هزار ولتیژ برق، به غرض تسهیل فهم، ذره یی از پرتو جلال خود را او جل‌جلاله به کوه طور انداخت، کوه به اصح روایات در گرفت و قوم مردند و موسی علیه السلام بیهوش شد! زمانی که بخود آمد دید همراهان او همه مرده اند، گفت: الهی اگر ارادهٔ کشتن شان را داشتی در خانه آنها را می‌کشتی اکنون من به قوم چه گویم؟ همان بود که خداوند ایشان را دوباره زنده ساخت. اینجاست که چرا موسی علیه السلام نمرد حجت واضح و بیانگر استعداد عالی او از دیگران بوده است که به ما تعلیم ارتقای قوای روحی یا پیمانهٔ سنجش طاقت و لیاقت جسمی را می‌دهد که بشر به تقویهٔ این نیرو تاب مقاومت دیدار را یافته می‌تواند.

از ارائه شواهد فوق چنانکه ملاحظه کردند معلوم می‌شود که این خواستهٔ قبل التاریخ عده یی از جهال قوم بنی اسرائیل بوده و سابقهٔ طولانی دارد، اما اکنون که جمعی به اظهار همچو مطالب می پردازند بروی چه مقصد بنا یافته؟ اگر گوییم از فرط نادانی در پی چنین پرسش‌ها می گردند درست نیست، زیرا ایشان دعوای رسیده گی و مدنیت و کمال می‌نمایند، پس حقیقت چیست که خواستاران همچو

مطالب به عصر ما با همه دانش و حتی پیروی از اسلام و اسلام زاده گی که دارند، چنین گویند و بدین اساس سوال ها نمایند؟

آری! راستش اینست که ارائه کننده گان این مدعا فقط برای ساکت ساختن مؤمنین از تصدیق وجود خدا جل‌جلاله و یا لکه گذاشتن بر کلام‌الله و بازپرس روز جزا و یا شانه خالی کردن از خدمت خلق‌الله برای خوشنودی او تعالی جل‌جلاله با غیره نظرداشت‌ها چنین گویند تا گوینده را خاموش سازند و خود را از چنگال دعوتش بسوی حق برهانند و یا اگر توفیق بیشتر یافتند در او نیز ایجاد تزلزل به جای کارگردانی شیاطین جنی نمایند و این‌ها همه در واقع تاکتیک‌های استعمارگران جدید عصر اتوم باشد که آرزو دارند از راه مغز فتوحات را بهم آرند، چه ایشان می‌دانند که به زیر سلطه آوردن ممالک کوچک مشکل نباشد ولی به مرور زمان به اثر نیروی ایمان از چنگال شان می‌برایند، لذا اولتر روحیهٔ ایمان و اسلام را به این و امثال این دلایل گمراه کنندهٔ پوچ می‌خواهند نابود سازند و اذهان جوانان بی‌خبر را بدین وسیله مخدوش ساخته و به این مدهوشی آنها را چون بخارا وغیره ممالک به زیر سلطه اسارت دایمی خود درآرند. اینک نظر شما را ذیلاً به سه مطلب جلب می‌کنم که رهنمای طرق دیدار حضرت الهی است جل‌جلاله:

۱. دلایلی که چرا بشر را با این قدرت، تاب دیدار خداوند متعال نیست؟

۲. دلایلی که به درک و دریافت ماورای ادراک انسان، باید وسایط و اسباب به کار برد، پس خدای عظیم را به این همه عظمت ذرۀمنی ضعیف الفطرت چطور مستقیماً دیده می‌تواند؟

۳. ما چطور می‌توانیم که شرفیاب، به دیدار حضرت کردگار گردیم؟

اول: دلایلی که چرا بشر را با این قدرت تاب دیدار خدای متعال نیست؟

الف ـ ضعف فطری

۱- آیا می‌دانید؟ که مبدأ پیدایش انسان در ماهیت خود، یک اسپرما است که از ۱۵ تا ۸۰ میلیون مثل آن اسپرم هنگام فروریختن یکبار انزال حاصل آید. پس از جزء ناچیز این مقدار و آنهم از یک اسپرما که انسان خلق شود، دقت کنند ظرفیت همهٔ آن بالغ بر یک سانتی متر مکعب تخمیناً باشد این را اگر به مقدار اصغری و اعظمی فوق الذکر منقسم نمایند جنس نامرئی می‌گردد که به غیر از میکروسکوب نشاید دید و ماهیت بشر ازین بیش نیست!

۲- آیا می‌دانید؟ موجودی با این هستهٔ فطری ضعیف را ادعای دید خداوند جل‌جلاله و یا درک به کُنه ذات کبریا جل‌جلاله که خالق وی و همه کون و مکان عیان و نهان است کجا میسر گردد؟ مگر که وی جل‌جلاله هدایت کرده و به شرافت دولت دیدار خود، خاصانش را مشرف سازد، چون احمد مختار صلی الله علیه و سلم را که به مقام ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ﴾[1] فرا خواند.

۱- النجم/۹

ترجمه: نزدیک گردید چون نزدیکی دو قاب کمان و یا کمتر از آن.

۳- آیا می‌دانید؟ چنانکه از قدرت و قوت تا قوت‌ها در بین هر طبقـه از جانداران تـفاوت است و هکذا در قوهٔ باصره و سامعه نیـز برتریـت هـا در انواع جانداران مشاهده می‌شود، به این معنی که گوش داریم اما آوازهای دور یا نشرات رادیویی را مستقیماً شنیدن ممکن نیست، این چنین فهـم مـا به درک کنه ذات گرچه فهم محسوب می گردد ولی از دریافت کنه ذات عـاجز اسـت، بلـی! بـه واسـطه‌هـای مخـتص بـا آن کـه در رسـایل دیگـر ملاحظه می کنند اشکال به یاری خداوند جل‌جلاله نـدارد کـه عبـارت از دید بعد چهارم باشد.

٤- آیا می‌دانید؟ و دقت کرده اید که طیور علی الاکثـر بـال‌هـا دارنـد ولی برای ساحهٔ پرواز هر جنس سرحد معین فطرتاً مقرر شده گرچـه فضـا آزاد است، اما او را از آن بالاتر نیروی عروج ممکن نیست، مثلاً به جـایی که کبوتر اوج می گیـرد گنجشـک پـرواز کـرده نمـی‌توانـد و هکـذا بلنـد پروازی‌یی که باشه و باز وغیره طیور دارند کبوتر را یـارای رسـیدن بـدانجا نیست، این چنین ارتقای ساحهٔ درک بشر را سرحد معـین بـوده و عنـدالله مقرر و مقـدر اسـت کـه از آن بـالاتر بـدون از تزکیـه و تصـفیه عـروجش ناممکن و متعذر باشد.

۵- آیا می‌دانید؟ کـه عمومـاً جانـداران را سـاحهٔ درک محـدود اسـت گرچه همهٔ شان زندگی دارند اما طرز زیست و تناسل و توالد بـه اخـتلاف زمان با کوایف خاص می نمایند، ولـی بـه طـور عمـوم فهـم و درک اولاد بشـر را بـر ایشـان مزیـت‌هـا و برتـری‌هاسـت کـه از برکـت دولـت علـم: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا﴾[1]

ترجمه: و آموخت خدای متعال به آدم علیه السلام اسمای همه اشیاء یا اسرار همه چیزها را که به تعلیم استادان، این هسته انکشاف می‌یابـد. ایـن چنین در همه اولاد بشر هستهٔ درک قُرب حضور ذات او تعالی جل‌جلالـه موجود است ولی تا استادان خاص آن‌را تنویر و تکامل به حـق و حقیقـت نبخشند عروج فهم به آن جانب ناممکن نماید.

ب ـ تمثیلات به تحقیق و تثبیت ساحهٔ تکامل هرچیز که محدود است و هکذا سرحد عروج عقل نیز هم

اینجاست که باید به دقت تمام غور کرد چنانکه اندازهٔ رشـد هرچیـز را در خود و ماحول خویش تا جایی معین می‌بیننـد و از آن بـالاتر بـا وجـود وسایط، نمو و رشد بیشتر آن ناممکن باشد این چنین تکامـل سـاحهٔ درک در ماورای ابعاد ثلاثه برای عقل و دانش انسان متعذر بوده گویا سـرحدی

۱- البقره/ ۳۱

را خدای متعال به وی مقرر کرده است که بیش از آن عروج فهم امکان ندارد که در تمثیلات آتی خوبتر روشن می گردد:

۱- آیا می‌دانید؟ زمانی انسان از انواع نیروی خوراکه ها، از۳۰ تا ۳۵ سانتی قد الی یک متر و ۷۵ سانتی و بالاتر از آن نهایت رشد می‌یابد، ولی سپس نموی جسمش با صرف بهترین انواع خوراک و مشروبات متوقف می‌شود چرا؟

۲- آیا می‌دانید؟ اشجار و حبوبات با جمله سبزیجات وغیره تا جایی که ارتقا و تکامل آن را مقدور و معین کرده اند رشد کنند، ولی از آن بیش با وجود مساعد بودن فضا و غذا، دیگر ارتقا و بلندروی شان ناممکن می‌شود، هکذا ارتقای دانش و فهم بشر در ماورای جو (میتافزیک) و قُرب حضور، به این حالت ابتدایی و نارسایی متعذر باشد.

۳- آیا می‌دانید؟ با آنکه طیور بال دارند و فضا تا جایی اضافه از پانزده کیلومتر برای پرواز شان مساعد است اما هریک نظر به طاقت فطری که در نسل شان گذاشته شده بالاتر اوج گرفته نمی‌توانند مثلاً به جایی که گنجشک رود پشه با داشتن بال رفته نتواند و به فضایی که کبوتر عروج کند، گنجشک پرواز کرده نمی‌تواند وغیره، ولی با بودن فضای آزاد، همه

طیور اضافه از ده کیلومتر اوج گرفته نمی‌توانند؛ این چنین طیـران درک و دانش بشر در ماورای اسرار عالم بقا با وضع کنونی ناممکن است.

٤- آیا می‌دانید؟ به موضع طیران راکت‌هـا و کوزمـوس‌هـا و وایکنـگ وغیره، طیارات با طیران فضایی که دارند رفته نمی‌توانند.

از دلایل ارائه شدۀ فوق روشن شـد کـه بـه عـین پیمانـه سـاحۀ درک و دانش را نیز حدودی در ماورای ابعاد ثلاثه بـوده و مقـدار پیشـرفت آن در انسان تا سرحد معین مقرر گردیده است و اضافه از آن بـه صـورت عـادی ناممکن است.

حالا سوال ایجاد می‌شود که آیا دیدار ذات حضرت کردگار بـرای بشـر امکان ندارد؟ در جواب باید گفـت: نخیر، و شـرح آن را بعــداً ملاحظـه می‌نمایند.

باز گردیم بـه پاسـخ سـوالی کـه چـه چیـز برخـی انسـان‌هـا را اجـازت درخواست دیدار با عظیم کبریایی او جل‌جلاله و یا پی بردن به کُنه ذاتش داده و این آرزوی او، با چه اشتباهی التباس یافتـه و از کجـا منشـأ گرفتـه، پرسش بجاست که باید مورد مداقۀ نظر قرار گیرد.

حقیقت امر اینسـت چنـان کـه مـی‌داننـد امـروز در عـده‌یـی از پیـروان ملحدین دیده یا شنیده می‌شود که آن‌ها برای خوش ساختن مؤمنین بعضـاً

اقراری بر وحدت و موجودیت خدا جل‌جلاله می‌نمایند و هرگاه نشد برای اینکه از جنجال صحبت شان خود را نجات دهند و یا به نحوی از انحا ایشان را ساکت و مات گردانند به این سوال کوتاه به زعم خود پردازند که باید مسلمانان به ما روشن سازند که اگر خدا هست چرا ما نمی‌بینیم و یا اینکه برخی ازین خودنمایان غافل گویند، چیزی را که علم و تکنالوژی ثابت نکند ما آن را قبول کرده نمی‌توانیم و به عبارهٔ دیگر به لفاظی این آقا، گویا علم و تکنالوژی آنست که او از مکاتب و مدارس فرا گرفته، پس هرچه مطابق فورمول‌های خوانده‌گی و معلومات داشته‌گی شان نباشد قابل قبول نبوده، یعنی علم و تکنالوژی دانسته‌گی او، آن را رد کرده است. حالا کیست که ازین لگام گسیختگان پرسان کند با آنکه انسان زنده به روح است اما دیده نمی‌شود از آن باید منکر شد و رد کرد؟ نه هرگز. و در فضای ما اصوات و صُوَر بسیار از ورای دستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی پخش می‌شود در حالیکه چشم و گوش داریم اما مستقیماً دیده و شنیده نمی‌توانیم تا وسایطش نباشد، آیا از وجود شان می‌توان منکر شد؟ جواب منفی است و هکذا در بین لین، برق مثبت و منفی دوران دارد در حالیکه به چشم سر، وجود سیم چنانکه بود نماید و برق در آن، چیزی نمی‌افزاید، آیا از بودن برق در آن باید انکار

نمود؟ و این چنین در خود الکتریک، اشعه‌های اکس، ماورای بنفش، قرمز، لیزر وغیره وجود دارد چون به چشم سر نمی‌بینیم، باید آن‌را نادیده گرفت و منکر شد؟ و هکذا در ترکیب آب ذرات اتم هایدروجن موجود است ولی احساس آن به چشم و یا درک ما نمی‌شود، باید گفت، نیست؟

در وجود انسان عقل و دانش به سویه‌های عالی باشد و به چشم نمی‌توان دید باید از آن انکار کرد؟ و یا در اعضا درد است ولی دیدنش متعذر باشد می‌توان انکار کرد؟ نه هرگز و صدها نمونهٔ دیگر. اما وقتی که یکی ازین‌ها را به لابراتوار مخصوصش تحت تجزیه و ترکیب مواد کیمیاوی وغیره دستگاه‌های علمی و برقی قرار دهیم، ثابت می‌شود آنچه را که نمی‌دیدیم و یا نمی‌توانستیم بدانیم اکنون توسط اسباب آلات مختص به آن، ثابت و روشن گردیده که هستند، باری ازین قبیل دلایل و حجج بسیار است که برای انتباه از این اشتباه، گواه حال کوتاه‌نظران این ادعاست.

بهتر است خود شان به اصطلاح سر به گریبان تفکر فرو برند و عظمت صانع عظیم را از مصنوعات که هریک بیانگر مظهر اسرار کمال قدرتی است که انسان مدرک و با فهم را مات و مبهوت می‌سازد، متوجه گردند

که این همه کاینات با کلیات و جزئیات آن زادهٔ دست قدرت عظیم و حکیم جل‌جلاله است که ما و درک و فهم ما، جزء از مخلوقاتش شمرده می‌شود.

باری چطور می‌توان گفت که این‌ها همه خودبخود خلق شده و یا طبیعت موهوم آن را آفریده است و خالقی وجود ندارد؟ اگر خدایی باشد به چشم سر باید دیده شود. سُبحْانَ اللّهِ وَ اِهْدِیهِم بِاِیَدْیِنْاَ مِنّا یاَ مَولی.

بازگردیم به پاسخ سوالی که چه چیز عده‌یی از دانشور نمایان جهان را به صدد این ادعا آورده است که باید با همه تردامنی و کوتاه‌نظری، به تاخت و تازهای پی بردن به کُنه ذات گرایند؟

آری! حقیقت اینست که چون جمعی خام‌طبع ناچیز از روشناسان علم یا قدرت، ساحهٔ نفوذ خود را در میان جماعهٔ کم‌درایت بلند بینند گمان دارند که هر چیزفهم شده اند حالانکه ساحهٔ دانش شان در ماورای رشتهٔ تحصیلی که در آن دکتورا یا بالاتر از آن رتبه حاصل کرده اند صفر جمع صفر است، حتی در آن شق، غیر از موضوع طرف توجه خود بیش ندانند، مثلاً دکتور چشم از امراض داخلی ویا متخصص اعصاب از آفات جسمی و تخنیکر موتر از راکت‌سازی و یا انجنیر آب و برق از امور زراعتی و صدها کار دیگر عاجز مطلق اند.

دقت شود هرگاه به شقوق علوم پیش پا افتادهٔ روز، قدرتی در خود سراغ نکنند پس به درک کُنه ذات عظیم بی منتها و خالق این همه علوم و اشیاء چطور به خود اجازت ادعای قدرت دیدار یا درک به کُنه ذات عظیم ستار او را می‌دهند و آیا این از کمال نادانی و نهایت سفاهت نیست؟ جواب مثبت باشد. سعدی علیه الرحمه گفته:

توان در بلاغت به سحبان رسید نه در کُنه بیچون سبحان رسید

اینست حقیقت ادعای درک به کُنه ذات خداوند جل‌جلاله و یا شرفیابی ملاقات به جمال عظیمُ الْخَلْق و الکاینات که در مطالب پرسش‌های ذیل روشنتر می گردد.

۵- آیا می‌دانید؟ که برای مقایسهٔ حالات اشیاء یا اشخاص، توازن سویه، امر لازمی است. به روی این فورمول باید دیدار خداوند جل‌جلاله را کسی ادعا کند که لااقل عین یا شبه آن همه قدرت و عظمت را بلاتشبیه داشته باشد.

٦- آیا می‌دانید؟ که مغز و استعداد اخذ و درک را به ما خدای عظیم جل‌جلاله عنایت کرده، پس درک مخلوق به کُنه خالق جل‌جلاله کجا رسیده تواند.

مصرع: که نقش از نگارنده آگاه نیست.

۷- آیا می‌دانید؟ ما هرچه آموخته و اندوخته ایم، از مدارس و مکاتب و استادان است، دقت کنید با این درک محدود، خدا جل‌جلاله و خالق این همه استادان و پروفیسوران و فلاسفه و حتی خالق عقل و دانش را چطور گمان می‌بریم که باید ببینیم و یا از نزدیک شرفیاب ملاقاتش با این همه تردامنی گردیم؟

۸- آیا می‌دانید؟ که درک هرچیز به عقل و دانش می‌شود، خوب غور کنند خداوند جل‌جلاله فی المثل اگر به هر واحد از اولاد بشر یک پاو عقل داده باشد، پس به چهار میلیارد نفر معاصر ما[1] چقدر داده است؟ و در گذشته و آینده چند بوده و خواهد بود؟ و هکذا با جمع شعور جانداران به کجا می‌رسد؟ و در برابر جمع این همه عقول، دانش ما دارای چه مقدار ازین فهم، دانسته شده؟ و به این عقل ناچیز چه کرده می‌توانیم و چطور به خود اجازه می‌دهیم که باید حضرت باری جل‌جلاله را ببینیم و یا پی به حقیقت کُنه ذات او جل‌جلاله بدون یاری و مددگاری اش برده بتوانیم.

۹- آیا می‌دانید؟ برای روشن شدن هرچه بیشتر جوانب موضوع فوق، طبیعی ذاتی که این همه کمال و دانش را به همه موجودات بخشیده به

---

[1] این رقم مربوط احصائیه سال۱۳٥٤ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۷٤ میلادی می باشد.

حضرت عظیم الشان او به اندازه یی علم و دانش باقی است که نمی‌توان به آن سرحد نهایی تعیین کرد، چنانکه میلیاردر اگر به فی نفر یک یا چند افغانی دهد طبیعی خودش میلیاردها بار از آنچه داده است دارایی بیشتر دارد که تمثیل این مثال‌ها در بارهٔ کبریایی او جل‌جلاله بکلی ناچیز بوده، به غرض تسهیل فهم بشر ارائه گشته است.

۱۰- آیا می‌دانید؟ اگر قرار باشد که مصنوع به کنه ذات صانع خود پی برده بتواند، باید مصنوعات مکمل الکیفیت دارای گفتار چون رادیو و قدرت رفتار چون آبگوت هزاران تُنی و طیارات و موتر از حال و احوال صانع یا مالک خود لااقل بدانند، چه آن‌ها هم سخن می‌زنند و راه می‌روند و بارهای ثقیل چندین دفعه از انسان سنگین تر را در بر و بحر حمل می‌کنند و همانند بشر غذای لازمه را از روغنیات و روح محرک یعنی الکتریک یا برق مثل انسان‌ها با جزء تغییر، نیروگیری‌ها کرده قدرت نمایی‌ها می‌نمایند.

۱۱- آیا می‌دانید؟ حقیقت این امر را هرگاه با مقایسه از فهم نادانان بشر به مقابل پروفیسوران یا فلاسفهٔ جهان که به دیدهٔ عده‌یی کم دانش ابنای زمان، زبده‌ترین انسان‌ها اند، اگر به ترازوی انصاف قرار دهیم به خوبی تمام روشن می‌شود که این چنین از دیدبان حیوانات دیگر، طیاره

و آبگوت و یا لااقل موتر نیز جاندار صدها بار از انسان قویتر و عالیتر باشد لذا حتمیست که با این درک و قدرت، صانع خود را باید بشناسد و به کُنه او پی برد، اما کجا امکان دارد غور شود!

۱۲-آیا می‌دانید؟ هرگاه این فورمول صحیح باشد که مصنوع، صانع خود را دیده و پی به کُنه او برده می‌تواند، باید حتماً مصنوعات زادهٔ دست بشر صانع خود را بشناسد و به کُنه او پی برند زیرا از جنس سازنده‌گان مصنوعات بشر کم از کم چهار میلیارد نفوس بروی زمین موجود اند و درک به کُنه ذات بشر آنقدرها اشکال هم ندارد و مغلق نیست، گذشته از اینکه شبه حضرت او تعالی جل‌جلاله اصلاً نبوده و نباشد، بلکه به تصور نیز درآمده و پیدا شده نمی‌تواند زیرا انسان چیزی را که ببیند از آن صورتی در مخیله آورده می‌تواند و اِلاَّ خیر.

دوم ـ دلایلی که به درک ماورای دید و فهم اسباب و آلات بکار برند

مقدمه: اکنون که به پاره‌یی از حجج ضعف ذاتی انسان با ارائه دلایل علمی و منطقی وارد شدیم و در برابر درک و دانش ذات عظیم بی همتای او، عدم لیاقت و کفایت خویش را از هر نگاه دانستیم و فهمیدیم که به راستی با داشتن استعداد و لیاقت، در حالی شخص چیزی را می‌تواند پی ببرد که با وی به درک و کمال، همسنگ و موازن باشد و یا لااقل شبه آن قدرت را در خود سراغ کند. بطور ساده اگر دقت کنیم، متعلمین مکاتب ابتدایی یا بالاتر از آن با آنکه خط خوان و چیزفهم منوجه شمرده می شوند آیا می توانند که استعداد عالی علمی یک پروفیسور را تشخیص دهند؟ آیا کاتب و حتی مدیر وغیره می توانند راز سیاستمداری رئیس جمهور یا شاهی که وی در قلمروش کار می کند بتمامه دریابد؟ نه هرگز. عین مثال برای تسهیل فهم اگر اندکی غور کنند مصداق حال ادعا داران دیدار خدا جل‌جلاله یا پی بردن به کُنه ذات کبریا جل‌جلاله باشد.

با دیدن این حقیقت اگر بگویم نسبت بنده با خدا جل‌جلاله و یا مقایسه‌اش به عظیم کبریا جل‌جلاله به هیچ صورت از هیچ نگاه جز جهل و حماقت مآبی انسان‌های دارای چنین آرزو و آراء فاسد نباشد، بجاست.

اینک به اقامهٔ دلایلی می‌پردازیم که بشر را حالتی است تا در کشف اشیای ماورای دید و فهم، از اسباب آلات باید کار گیرند، پس با دید ظاهر و درک ناچیز، پی بردن به کُنه عظمت کبریایی او را چطور آرزو می‌کنند که بدون واسطه و اسباب آلات لازمه و دریافت نورانیت بازغه، نظر به دیدار عظیم کردگار او اندازند؟

۱- آیا می‌دانید؟ که چشم انسان طاقت دیدن نورهای تیز و تند چون نظر مستقیم به قرص آفتاب هنگام چاشتگاه یا دیدن به نورافگن‌های قوی و یا ولدنگ‌های گیسی و برقی وغیره را ندارد و بدون اسباب مستقیماً به آن نظر کرده نمی‌تواند زیرا نور چشم را می‌برد، پس با خالق این همه انوار که جزئی از میلیونم حصه انوار عظیم بی زوال او شمرده نمی‌شوند چطور امکان تاب دیدار را به خود گمان می‌برند، در حالیکه هیچ استعداد نیافته و اسباب آلات لازم را به دست نیاورده اند.

۲- آیا می‌دانید؟ که ذات اقدس او تعالی از ذرهٔ اسپرما، گل چهره‌هایی آفریند که انسان‌های ادعادار این دیدار به آن تاب نیاورده و فریفته و گرفته و حتی محو شان گردند، پس لیاقت دیدار خالق این جزء ناچیز خوشگلان جهان فانی را که در برابر گلرخان سرای بقا به حکم یک بر هزار بیش نباشند چطور داشته و بدان تاب آورند، تا وسیله یا کمال نورانیت ایمان و روح قوی را در خود تهیه نکرده باشند.

۳- آیا می‌دانید؟ که اکثر این ادعاداران در برابر هیبت و سطوت ارباب قدرت، زهره آب کرده یا به ادنا تهدید و خشم شان تاب روبرو شدن را ندارند. باری به مقابل هیبت و عظمت ذات عظیم بی مثال او جل‌جلاله چه دل و زهره‌ای به خود سراغ دارند که به این حالت ضعف و ناتوانی ادعای دیدار و یا درک به کنه ذات صمدانی را بنمایند؟

٤- آیا می‌دانید؟ که انسان‌ها از نهایت ضعف، تا با میکروسکوب، میکروب را نه بینند به چشم سر دیده نتوانند و تا به تلسکوب نگاه نکنند مناظر کرات بعید را دیده نتوانند، با آنکه چشم و فهم دارند چرا نمی‌بینند و نمی‌دانند؟ پس با این اعضای ضعیف، خالق این همه مصنوعات قوی و عجیب را چطور گمان دارند که باید بنگرند و پی به کنه ذات عظیم بی مثالش ببرند.

٥- آیا می‌دانید؟ که در پایان کار، ما مُحَدثیم و خداوند جل‌جلاله قدیم، ما فانی و خداوند جل‌جلاله باقی، ما مرزوقیم و خداوند جل‌جلاله رازق، ما ضعیفیم و او جل‌جلاله قوی، ما محتاجیم و او جلت عظمته بی‌نیاز، ما معذور و معیوبیم، خداوند جل‌جلاله بی‌عیب، ما به اجتماع نیازمندیم و او جل‌جلالهُ یکتا، مثل ما میلیاردها باشند و او بی‌مانند، ما دانش به اسباب داریم و او بدون وسیله حقیقت و مفاد هرچیز را با کلیات و جزئیات آن داند و مثل این هزاران تفاوت دیگر.

پس با چنین شاه عظیم و خالق کریم، بشر را نه سزد کـه ادعـای دیـدار بالمواجهه کند و یا خود را به این ضعف و تردامنی شایستهٔ دیـدار او جـل جلاله دانسته و یا گمان برد که با درک ناچیز خود مـی‌توانـد پـی بـه کنـه ذات قوی کردگار او جل‌جلالـه ببـرد و خـود را لایـق ایـن همـه اسـتعداد شمارد، بسی ابلهی و نهایت کوتاه نظری باشد. بدتر از همه هرگـاه چنـین نشـد بـاری از وجـودش العیـاذ باللّـه انکـار ورزد. ایـن فرضـیه از بـدترین رهزنی‌های شیطـان به غرض زوال هستهٔ ایمان یا معرفت با حضـرت حنـان و منان او جل‌جلاله باشد، اکنون دقت کنید که ما کیستیم و چیستیم؟ در حقیقت موجودنمـای فانیسـتیم، پـس نشـاید در برابـر خـالق و رازق خـود ایستیم.

حالا سوال ایجاد می‌شود که آیا دیدار ذات حضرت کردگار جل‌جلاله برای بشر ناممکن باشد؟ در پاسخ باید گفـت: نخیر، چنانکـه در پـاره‌یـی درک اشیای ماورای دانش و دید انسان، ملاحظه کردند که اسـباب آلات مخصوص به دریافتش با آنکه مادی اند به کار است، البته بـه دیـدار ذات حضرت صمدانی او که نُوْرُالنُّوْرِ فِـیْ کُـلِّ الْاَزْمِنَـةِ وَ الـدُّهُوْرِ اسـت حتمـاً ضرورت می‌افتد تا استعداد عالیتری را انسان به خویش مهیا نماید و خـود را به یاری خـدا جل‌جلاله مالک آن گرداند، چنانکه در بالا تذکر دادیـم راکت زمانی به ماورای جو عروج کـرده و از کـرات دیگـر بـه مـا اطـلاع آورده می‌تواند که مواد سوخت و یا نیروی عروج و طیـرانش از اتـوم تهیـه

شده باشد. این چنین به ماورای جو قرب حضور ذات اقدس کبریایی او، هرگاه اتم نفس مطمئنه را با تصفیهٔ قلب (پاک کاری و شستشوی دل از چتلی‌ها) به کار اندازیم بیشک ما را بدان بارگاه راه و جای بالاتر از عروج اشراف ملک میسر باشد[۱] که کتب و دروس مدرسهٔ توحید روشنگر حقایق این راه و رسم به یاری خدای عظیم بوده و بدین اواخر برای رهنمونی مؤمنین و کافه اولادبشر جمع و تهیه گردیده است.

" وَ مِنَ اللهِ التَوفِيق وَ نَرجُوا مِنهُ الاكَمالِ وَ الاجلالَ بِحُضُورِ حَضرَتِ ذُوالجَلاَلِ وَالاِكرَامِ آمِين ثُم آمِين بِاَسرَعِ الزَمَان يَا رَبَّ العَالَمِين."

ترجمه: می‌خواهیم از خدای متعال توفیق وصول این دولت را و آرزو داریم از حضرت او جل‌جلاله عم نواله آن چنان کمال و جلال را که باعث دریافت قُرب حضور ذات ذوالجلال و الاکرام او جلت عظمته گردد. آمین. به چابکترین زمان و وقت عنایت فرما ای پرورش دهندهٔ عالمیان!

---

۱. در صف معراجیان گر بیستی ... چون بُراقت بر کشاند، نیستی
(مولوی)

مبدأ و معاد اولاد بشر در طَی دوازده سوال و جواب

۱) سوال: انسان چیست؟

جواب: بادی یا صندوق حاوی دو اصل روح و نفس و دو قوای محرکهٔ خیر و شر بنام الهامات ملکی و وساوس شیطانی و کمپیوتر قلب یا اشترنگ بدن و آرشیف مغز می‌باشد.

۲) سوال: شرافت انسان بر سایر جانداران چیست؟

جواب: توسط عقل منکشف از برکت ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا﴾[1] و روح مُصفا که نسبتش به حضرت مولی جل‌جلاله گردیده است: ﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[2]

۳) سوال: مقام انسانیت به روی زمین چیست؟

جواب: خلافت، یا به عبارهٔ دیگر حضرت او تعالی به نیابت خود او را بر زمین به حُکم: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَه﴾[3] آفریده و در بحر و بر و کُرات دیگر تصرف بخشیده است؛ یعنی آن چنانکه خداوند جل‌جلاله هر چه خواهد در همه کاینات بدون

۱- بقره /۳۱

۲ ص /۷۲

۳ ص /۷۱

وسیله یا به واسطهٔ خلق، تصرف مطلق دارد، انسان نیز بواسطهٔ چیزهای ظاهری و یا بلاواسطه از راه نیروی باطنی، تصرفات نِسبی در اشیاء نماید که تصرفات ظاهری را به مشاهده عینی و تصرفات باطنی را به این حدیث قُدسی: ... " فَکُنتُ سَمعُهُ الذی یَسمَعُ به و بَصَرهُ الذی یُبصِرُ به..." می‌توان یافت.

۴) سوال: این دولت را انسان چه وقت و در کجا به دست آورده می‌تواند؟

جواب: به ادوار طفلی، جوانی و پیری مقید به فصول اربعه و علامات فارقهٔ شب و روز آن را به سر می‌رساند.

۵) سوال: به کدام صورت موفق در به دست آوردن این فضل خواهد گردید؟

جواب: چون اساساً خلقت بشر برای تعیین جهت به یکی از دو طرف خدا جل‌جلاله یا غیراللّه (صانع یا مصنوع) است کسانی که جهت خدا را انتخاب کردند مشرف به حصول فضل مذکور می گردند.

۶) سوال: چه چیز را انسان صرف کند تا به این فضل و موهبت رسد؟

جواب: از آنجا که همهٔ دار و ندار انسان به سه چیز ذیل منطوی می گردد:

(اول) قدرت زبان؛ (دوم) جان؛ (سوم) مال؛ هرکس که این سه داشته‌گی خود را خاص برای‌خوشنودی او تعالی بدون کدام نظرداشت ظاهری به‌غرض آرامی خلق‌اللّه صَرف نماید او طرف خدا جل‌جلاله را انتخاب کرده و مالک فضل ربُّ الارباب است.

۷) سوال: از کجا تا کجا این عملیات باید دوام داشته باشد؟

جواب: از اول پا روانی و زبان‌دانی به طور استحباب و از بدو بلوغ به قسم وجوب تا آخر دوران حیات که پیری سرحد نهایی آن می‌باشد، بین این دو فاصله مراحل فعالیت این عملیات است.

۸) سوال: انسان به طی این دوران چه رول دارد؟

جواب: آری اکتر سینما (فلم پُرکن زندگی‌خود) یا مُمثل وقایع خوب و بد حیات خویش مقید به زمان‌های شب و روز و فصول اربعه و مکان‌های گوناگون با طرف‌های متفاوت برملا یا خلوت به حُکم: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾[1] قرار دارد.

۹) سوال: این مجموعه کردار بما در کجا برگزار می‌شود؟

۱- الانفطار/۱۲

جواب: آری در محشر یا اولین صحنۀ بازپرس به حضور آن‌خدای دادگر و خالق این‌همه بحر و بر که نیک کرداران چون آفتاب و مهتاب منور و بدکاران مکدر در مکدر باشند. ﴿وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ﴾[1]

۱۰) سوال: در تثبیت بودن جنان و دوزخ‌ها حجت قاطع چیست؟

جواب: آن خدایی که از این خاک‌نمناک، اقسام گل‌ها و اغذیه‌های گوناگون مُلوَّن به رنگ‌ها از هر قبیل می برآرد حتماً از جنس خاک بهتر هزاران بار برتر، اشیایی را بر آورده تواند که هیچ گوش نشنیده و هیچ چشم ندیده باشد. ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[2]

۱۱) سوال: در ابدیتِ اجساد جنت اگر دلیل مختصر و قاطع ارایه کنند؟

جواب: آن ذاتی که سه ماه بهار و سه ماه تابستان و غیره فصول را به هزاران سال یک نواخت دوام داده و می‌دهد ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾[3] او جل‌جلاله بی‌شک فضای صدها بار بهتر از بهار و به ملیاردها سال بلکه بیشتر از آن را استقرار بخشیده می‌تواند. (و این کار بر خدا دشوار نیست).

۱- عبس/ ۴۰

۲- الشعرا/ ۹۰

۳- ابراهیم/ ۲۰

۱۲) سوال: گویند در جنان و دوزخ‌ها همه چیز برای اهل آن میسر است به دریافت حقیقت آن برای تسهیل فهم چیست؟

جواب: آن خداوند که در آب شور و تلخ بحر این همه جان‌داران بدون بذر و مساعی را به غیر تپ و تلاش کسب و کار، روزی رساند، بلکه ایشان را فربه‌تر و قویتر از جانداران دیگر تربیه کرده می‌تواند، او جلَّت عظمته از جنس بهتر و برتر از خاک با فضای خوشگوار بهار و سرزمین سراپا انوار و اسرار دارد بی‌شک که خود برآورده تواند همه اشیا را " مَالا عَینٌ رَأَت وَلا اُذُنٌ سَمِعَت" الحدیث.

مصالِح عُلیای زندگی

عده‌ای از جوانان خداپرست و نیک‌خواه بشریت به اساس اسلام و سلامت بشر بارها در خلال صحبت خواستند که اگر مطالب ارزنده متکی بر فشردهٔ آیات و احادیث و غیره آثار دانشمندان بزرگ اسلام را به طور یک‌کل که هر کلمهٔ آن حاوی اسرار عظیم زندگی بوده وآموزنده و رهنمای با ارزش حیات مادی و معنوی بشر شمرده شود، به قلم تان تسوید می‌یافت و ما آن را حفظ کرده و از دساتیرش عملاً در حیات، استفاده و استفاضهٔ کامل می‌بردیم چه خوب می‌شد.

گفتم ما این کار را به یاری خداوند جل‌جلاله می‌کنیم، ولی درک مطالب عالی استعداد عالی و عالیتر یا لااقَل مثل‌خود حتی کافی‌تر از آن را به کار دارد تا از صمیم قلب حقایق را دریافته و عندالفرصت همه را به کار بسته باشند. با اظهار این گفته سکوت مجلس را فراگرفت و همه خاموش گشتند، آیا می‌دانید چرا؟

آری! چون ایشان به حدی از خودی و خودنمایی و انانیت به سوی حقیقت و راست‌گویی و راست‌جویی گراییده بودند که به محض اظهار گفتهٔ فوق تکان سخت خوردند و بدون از اینکه مانند عده‌یی از بی‌خبران

ادعادار مدنیت و چیزفهمی، دیده درایی کرده و به اصطلاح به حاضر جوابی ناحق رد و بدل مطالب کنند؛ دانستند که برآوردن آرزوی شان اشکال ندارد، ولی در قلب و مغز باطناً آن را سپردن با این همه ذوق و علاقه ظاهری آیا از عهده‌اش برآمده می‌تواند یا خیر؟

درک واقعیت این امر دلیل کامل بر پاکی و کفایت‌مندی‌شان بوده و ما را ناگفته فهماندند که الحق قابلیت و لیاقت آن‌چه را می‌خواهند دارند.

سپس سکوت را با این نکته شکستاندم و پرسیدم که هر واحد از ما و شما را آقای فلان و فلان می‌گویند درحالیکه این اسم محض برای تفکیک اجساد مشابه بشر بوده و یا نظر به ایجابات زندگی اجتماعی، لزوماً به میان آمده و اربابان قدرت از آن در امور سیاست کارها گرفته اند؛ پس شخص شما کیستید؟ و چیستید؟

از هرطرف به نوبه نظرها داده شد و جواب‌ها در برابر پرسش‌های شان دادم، که اینک یادداشت یکی از یاران را به طور رسالۀ کوچک ترتیب و به دسترس شما نیز قرار می‌دهیم:

انسان چیست؟ و کیست؟

۱- سوال: ماهیت اصلی انســان چیست؟

جواب: از بین هشت تا هشتاد میلیون اسپرما یک اسپرم.

۲- سوال: واقعیت نسبتی اش چیست؟

جواب: به هر موقف و مقامی که در جهان زندگی دارد.

۳- سوال: پیشهٔ انســان؟

جواب: اکتری در فلم پرکنی حیات از حق و باطل.

۴- سوال: هدف و غایهٔ آفرینش انســان؟

جواب: تعیین جـهت به یکـی از دو طــرف یعنـی خــدا جل‌جلالـه یـا مــخلوق یا صانع یا مصنوع و یا بعضاً هر دو.

۵- سوال: حقیقت ایمان؟

جواب: دریافت حضور خداوند جل‌جلاله در هر جا و هر آن.

۶- سـوال: بهتـرین میگـر بـه تشـخیص محبـت و بـیم از خـدای اکبـر جل‌جلاله؟

جواب: چقدر که به محبت تمام بـرای بـه دسـت آوردن اشـیای مـادی تلاش داریم اگر به عین اندازه به کار خداوند جل‌جلاله همت گماریم به

مقام بین البین قرار داشته کدام طرف که غلبه کند آنسو رخت برکنار آریم، دقت کن و همت نما.

۷- سوال: تست غلبهٔ بیم خدا جل‌جلاله بر غیراللّه؟

جواب: هرگاه به اندازهٔ ترس از مقتدرین، بیم ما از خداوند جل‌جلاله بیشتر باشد یقین به ما ایمان کامل میسر است.

۸- سوال: خوبترین نصب العین؟

جواب: شیوع وحدت با کمال درایت و همه قدرت به استفاده از فرصت به غرض تعمیم عدالت در بشر و بشریت.

۹- سوال: تمام‌ترین اعمال؟

جواب: به زبان و مال و جان آرامی خلق اللّه را به قدر توان پس از ادای فرایض به مقصد خوشنودی او تعالی جل‌جلاله مهیا کردن، خصوصاً که به طور متعدی صورت گیرد.

۱۰- سوال: ثمر نهایی حیات؟

جواب: استقرار شخص به روی کردار به یکی از دو جایگه ابدی جنان یا دوزخ‌ها.

۱۱- سوال: بخشیده گان درگاه کیستند؟

جواب: اطفال صغار و موجودان بشر ناآگاه یعنی مجاذیب و مجانین.

زمان و مکان این تحصیلات

۱۲- سوال: مدارس تحصیل؟

جواب: آغوش ابوین، کوچه، مکتب، اجتماع، دانشگاه و بالاتر از آن تا هرجا.

۱۳- سوال: زمان تحصیل؟

جواب: شب و روز و فصول اربعه.

۱۴- سوال: مراحل تحصیل؟

جواب: طفلی، جوانی، پیری.

۱۵- سوال: مکان تحصیل؟

جواب: مرئی دنیای ما، نامرئی عقبی.

۱۶- سوال: حالات محصلین؟

جواب: زن و مرد، غم و شادی، غباوت و زیرکی، دارایی و ناداری، محبوسی و آزادی، تأهل و بی خانگی و چندین حوادث دیگر.

۱۷- سوال: لوازم تحصیل؟

جواب: دل و مغز یا به عبارهٔ دیگر اصلاح و ارتباط سلیم چینل سیستم مغز با کمپیوتر دل.

۱۸- سوال: مراتب کوشش در امور شرع؟

جواب: کمال علاقه را با خدا جل‌جلاله در معنویات (عقاید) قایم کردن و در عبادات به اساس ایمان پیگیری نمودن، که مرحلهٔ اول را اخلاص و جای دوم را جذب گویند.

۱۹- سوال: مراتب کوشش در مادیات؟

جواب: در قدم اول شوق و به درجهٔ دوم عشق نامند که اکثراً به فسق می‌گراید.

۲۰- سوال: انگیزه‌های انسانی و نتایج آن که ذوق و شوق واهیست؟

جواب: در مادیات کامیاب واقعی به آرامی کمتر مواجه بوده و هرگاه سرمایه میسر شود بنا بر خبث فطری که این جیفه با خود دارد شخص را به امساک، بخل، حسادت وغیره خودخواهی‌ها متوجه می‌سازد.

۲۱- سوال: اما انگیزه در روح و روحانیت؟

جواب: چقدر که فتوح در باطن بیش و بیشتر گردد به همان اندازه شخص به تعمیم این دولت در بشر و بشریت به قدر همت کوشان بوده و با بذل مساعی سخاوت‌ها نماید تا دیگران از آن فضل و عنایت برخوردار گردند.

۲۲- سوال: نتیجهٔ کوشش در راه حق؟

جواب: ناکامی عین کامیابی و کامیابی اساس برگزیـده‌گـی انسـان از طرف خدای زمین و زمان است.

۲۳- سوال: نتیجۀ کوشش در مادیات؟

جواب: هرگاه به روی ظلم پروری و عدم خیرخواهی، نیـرو و سـرمایه از دیگران حاصل شود ظاهراً افتخار، ولی باطناً درینجا و آن سـرا مـأوایش در نارالنار خواهد بود.

۲۴- سوال: آخرین پرسش انـسان‌ها پس از مردن؟

جواب: گویند از او به ورثه چه مانده است.

۲۵- سوال: اولین سوال قدسیان قبل از جایگزینی انـســان در دوزخ یـا جنان؟

جواب: گویند پیش از خود بدینجا چه فرستاده است.

۲۶- سوال: وسایط ارتقای فرد و اجتماع؟

جواب: استفادۀ اعظمی از قدرت و ثروت و فرصت.

۲۷- سوال: کمال دانش؟

جواب: کنترول بر گفتار و کار و ثروت و افراد تحت تربیت.

۲۸- سوال: فواید عملی از اشیای مادی؟

جواب: پاکی در جان و مال، راستی در گفتار و کردار.

۲۹- سوال: فواید ابدی از چیزهای مادی؟

جواب: علم نافع، ولد صالح، خیر باقی.

۳۰- سوال: هوشیاری در بیداری؟

جواب: هر آن لمحه یا دقایقی را که شخص به زبان یا جان یا مال برای خوشنودی خدای متعال به خدمت خلق اللّه یا به ذکراللّه و طاعته مصروف است، گویا از زندگی غنیمت کافی برده است.

۳۱- سوال: حسرت در معیشت؟

جواب: کلیه زمان و ساعاتی را که به زبان یا مال و جان شخص به غفلت و مضرت روبرو همت نموده و شدت می‌کند در حقیقت آن کرده خسران در خسران هردو جهان او باشد.

۳۲- سوال: ما و دنیا و بی ثباتی‌ها ؟

جواب: آمدن اول در دنیا با بی‌خبری، اما رفتن آخر به عقبی با همه حسرت و خواری.

۳۳- سوال: نمو و تکامل بشر؟

جواب: از خاک و جا (مأوا) در خاک و فنا در خاک.

۳٤- سوال: اسباب تعیش و آلات مُدرکهٔ لذایذ؟

جواب: به طول یک انگشت وسطی زبان و آلهٔ تناسل.

۳۵- سوال: دوام درک لذت هر دو؟

جواب: فرو رفتن از گلو و انزال به یکسو.

۳٦- سوال: جریان حیات؟

جواب: بر باد، یعنی تنفس.

هر نفـس که فرو می رود ممد حیات است
و چـــون بر می‌آید مفـــرح ذات.
(سعدی رح)

۳۷ سوال: جریان مملکت و امور مردم؟

جواب: بر کاغذ یعنی بانکنوت.

۳۸- سوال: جریان ترافیک؟

جواب: اکثراً بر باد تایرهای موتر، بایسکل، موترسایکل، طیاره وغیره.

از دیدن تا دیدن‌ها

۳۹- سوال: کوتاهی درک؟

جواب: ندانستن این حقیقت و به مرتبهٔ ایمان جای ندادن این واقعیـت که خدای متعال از خاک ناچیز این همه الوان، خوراک و عطریـات را بـا همه صفا و تمییز برآرد، الحق که از جنس خوبتر و صـدها بـار برتـر ازیـن

خاک نمناک (جنان) لذایذ و نعمای چندین بار اکملتر و زیباتر باقی آورده و کشیده تواند.

٤٠- سوال: تثبیت فضیلت جنس بر اجناس؟

جواب: چنان‌که در معادن تفاوت انواع فلزات را بروی ارزش آن می‌دانید و می‌بینید این چنین در اقسام خاک‌ها جنس خاک جنان برتریت مسلم با تفوق مکمل و مُتمم تر و هزاران بار از خاک کرهٔ ارض ما بهتر دارد.

٤١- سوال: حقیقت بقا و حیات در آنجا؟

جواب: آن خدای یکتا که برای بیست تا سی سال یا بالاتر از آن جوانی را به انسان‌ها باقی ساخته و دوام داده می‌تواند، بیشک برای میلیاردها و سنتلیون‌ها[1] سال نیز مستدام نگاه داشته می‌تواند و اشکال به عظیم لایزال او جل‌جلاله ندارد.

٤٢- سوال: حقیقت بهار پایدار؟

جواب: آن عظیم کبریایی که بطور همیشه برای شش ماه و یا اضافه‌تر، فصول بهار و گرما را مستقر کرده می‌تواند، آیا برای ابد هرگاه بخواهد نتواند؟ نعوذ باللّه! دقت کنند، بشر که شیشه را خوش داشت ناشکن و

---

1 .Centillion

بدون استهلاک ساخت آیا خدا و خالق او نتواند؟ العیاذ باللّه! که هزاران بار برتر داند و تواند.

٤٣- سوال: ماتریالیستان گویند و معتقدند که ماده ابدی بوده و فنا نپذیرفته بلکه تحول و تکامل به طور تصادف نماید؟

جواب: در حالیکه خود می‌دانند و اقرار بدون انکار می‌کنند که هیچ چیز بدون صانع از مصنوعات دست بشر که مواد خامش به هزاران تن میسر است به میان آمده نمی‌تواند؛ پس چطور عقل سلیم قبول می‌کند که این همه نظام مرتب و مکمل که در هر چیز و شی آن صدها اسرار عیان و نهان مملو از کارها و حکمت‌های با همه کیفیت به کار رفته است به قسم فال بدون حکم و امر صانع بی زوال جل‌جلاله خلق شده باشند.

٤٤- سوال: گویند اگر خدایی باشد ما باید او را ببینیم و به کُنه او پی بریم؟

جواب: عجب اینجاست که ما از حیات و امور اداری و سیاسی شاهان یا زعمای گذشته و حاضره خود نمی‌دانیم و تا کنده و جسته به تعلیم و تلقین استاد کتب تاریخ چیزی نخوانیم نیابیم، آیا عقل سلیم قبول می‌کند که بدون رهبری استادان روحی، برای دریافت قُرب ذات نُورالنُور فی کل الازمنة والدهور بدون زانو زدن به مدرسهٔ توحید به این راز بزرگ، که میلیاردها سران و سروران به حضور حضرت عظیم سبحان

او جل‌جلاله خاک گشته و نابود گردیده، دریافت کرده و پی برده بتوانیم، نه هرگز.

٤٥- سوال: آخر چرا تعمق نمی‌کنند؟

جواب: که مُحدَث از ذات قدیم بی ابتداء و فانی از عظیم ازلی بی‌منتها،و ضعیف از قوی کبریا جل‌جلاله با غیره صفات مشخصهٔ خاص وی تعالی جل‌جلاله آرزو برد و به خود اجازت می‌دهد تا او جل‌جلاله را به احساسات تماماً آلوده و ناچیز و ضعیف که تاب دیدار یک گلرخ را ندارد و به کوچکترین ضربهٔ مشت یا مرمی از پا درآید و یا کمترین تابلیت او را نابود سازد، این موجود با این همه نالایقی و بی‌کفایتی آرزوی دیدار ذات صمدانی او را نماید و الانه انکار ورزد، بلکه می‌کوشد تا به همکاری شیاطین جنی و انسی به مرحلهٔ اشد کفار درآمده بر عدم وجود خدایی او جل‌جلاله دلایل پوچ و بی اساس چون فلسفه ژرژپولیتسر و داروینیزم که تکامل، تبدل، جهش و تضاد را اساس اثبات بی خدایی قرار داده و فلسفه یی به زعم خود به این مطالب بنا نهاده اند که من بر رد اشتباهات آن فلسفهٔ پوچ، رسالهٔ مختصری به دخترم فخرالنساء نوشته ام، می‌توانند مطالعه کنند.

باری، چرا تعقل نمی‌کنند و درک نمی‌نمایند چنانکه دریافت فهم و حوزهٔ صلاحیت و لیاقت اشخاص دارای استعداد عالی را صاحب

استعداد قویتر از آن و یا لااقل مثل او باید بنماید، یا به عبارهٔ دیگر کمال دانش پروفیسور را فیلسوف باید بداند یا دست کم مثل او، آیا مردم عوام یا صاحب سواد مکاتب ابتدایی دانسته می‌توانند؟ نه هرگز.

این چنین بلا تشبیه درک به کنه ذات عظیم سبحان او جل‌جلاله را شخصیت‌های پاکیزه دارای قوای روحانی عالی و نورانیت تماماً معنوی که به اثر مجاهده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾[۱] صفائیت یافته‌اند، می‌توانند دریابند.

دقت!

برای دریافت اشیای دور و کوچک، تلسکوب و میکروسکوب وغیره اسباب آلات به کار داریم و توسط این چشم‌ها نمی‌توانیم ببینیم، پس ذات عظیم او را چطور می‌توان قبول کرد که به این حسیات ناچیز، بدون تقویه و دریافت نیروی حس ششم (اسرار بُعد چهارم) می‌توان دانست و معرفت به وی تعالی جل‌جلاله را حاصل نمود و در غیر آن این خیال است و محالست و جنون.

---

۱ عنکبوت/ ۶۹ ، ترجمه: و آنها که در راه ما (با خلوص نیت سعی و تلاش یعنی) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد.

باری غور شود، ذاتی که به هر واحد از انسان‌ها فی المثل یک چارک یا نیم سیر فهم اگر داده باشد، آیا به چهار میلیارد معاصرین ما چقدر اعطا کرده است؟ و اگر بدین اندازه اعطیهٔ دانش گذشتگان را جمع و سرهم کنیم کار به کجا می‌کشد؟ و اگر به مقدار دانش مذکور قسمت طبقات سه گانه ملکوت، جن و شیاطین را سرازیر نماییم چه کس از عهدهٔ حساب کردنش برآمده می‌تواند و هرگاه بر آن اندازه، مجموع شعور کلیه جانداران را بیفزاییم بگو چه چیز از آن جز تحیر حاصل می‌آید؟!

پس ذاتی که این همه عنایات فهم، عقل و شعور، ادنا اعطیهٔ اوست که فقط به ما و اسلاف ما و طبقات سه گانه بعدچهارم مرحمت نموده، آیا دانشی که به میلیاردها نوع دیگر از جانداران که خلق کرده و تربیه می‌نماید و روزی داده و می‌دهد بخشش کرده و می‌کند سر به کجا می‌کشد؟ با درک این حقیقت آیا بشر با یک کیلو مغز و نیم کیلو دل می‌تواند چنین عظیم کبریا جل‌جلاله را دریابد و پی به کُنه ذاتش برد؟ جواب منفی است.

آیا مناسب است که با چنین ذات یکتا جل‌جلاله در حالیکه ما جزء از سنتلیونم حصهٔ آن نیستیم با یک پاو دانشی که داده اند ادعای دیدن و پی به کُنه اش بردن را بنماییم؟ نه هرگز.

تمامی این مطلب را در رسالهٔ چطور خدا را می‌توان دید و در رسالهٔ پنجم تحت عنوان (علت عدم درک بکُنه ذات) بخوبی تمام مطالعه کرده می‌توانند و نیز اینکه راه ارتباط را در قدم اول به ذات با عظمت و حشمت او جلت عظمته چطور می‌شاید قایم کرد، در آنجا تذکر بسزایی داده ایم و مدرسهٔ قرآن کلید دریافت این گنجینهٔ سعادت و سلامت بشر را بروی مشاهده و مطالعهٔ اشیای ناچیز طوری ترتیب کرده که با کمی استعداد فطری، انسانها خصوصاً مؤمنین را بیاری حضرت باری تا حضور حضرت کبریا جل‌جلاله علی مراتب لیاقت دریافت شان رهنمونی می‌کند.

۴۶- سوال: خواب و بیداری ظاهری و باطنی انسانها به چند نوع است؟

جواب: بر سه قسم:

اول- خواب و بیداری شباروزی خصوصاً پس از خستگی بدن.

دوم- خواب واقعی حیات ما که بیداری اش توسط روح مصفا به مبارزین و ذریعهٔ عزرائیل (ع) به غافلین صورت می‌گیرد.

خفتهٔ بیدار باید پیش ما تا به بیداری ببیند خواب ها

۴۷) ـ سوال: آخرین خواب بشر؟

جواب: به یکی از محفظه‌های جنت به نیک‌بختـــان مؤمن، و به محفظه‌های دوزخ به بدبختان منکر و درآمدن ارواح به اجساد در محشر به نفخهٔ صور متکی است که هر کس جسماً بعد از آن به جایگاه خویش برای ابد مستقر می‌گردد.

" اَعطانا اللّٰهُ لِقائِهِ وَالتّوفِیق بِشُیوعِ اِعلاَیِ کَلِمةِ اللّٰهِ فِی زَمانِنَا وَ بَعدِها اِلی یَومِ الدّین. آمِین یَا اَرحَمَ الرّاحِمِین"

چون صحبت در بارهٔ انواع خواب آمد بجاست تا به دو تمثیل کوچک حالات نیک بختـــان مؤمن و بدبختان کافر و منکر را به طور یادگار تذکر دهیم:

۴۸- سوال: تمثیل جهان عیان و نهان برای مؤمنان چیست؟

جواب: چون در خواب دیدن ثروتمندترین و یا مقتدرترین انسان‌ها خود را به چنگال بلیات و آفات وحشت افزا و وقایع و حوادث جانکاه در هر وقت و هر جا که ناآگاه او را بیدار کنند بیشک شکرانه‌ها نماید و احساس خوشی عجیب و غریبی در خود یابد و هردم گوید که خوب شد ازین خواب وحشتناک و غم‌افزا بیدار شدم و اضافه می‌کند کاش اندکی پیشتر بیدار می‌گردیدم، زیرا او خود را دارای آن همه نعما و قدرت

و ثروت می‌بیند و هرگونه آرامی و خوشکامی را به دست اختیار خود می‌یابد، فقط همان لحظات خواب او را ناآرام کرده بود.

این است حالات مؤمنین مبارز با نفس و شیاطین جنی و انسی که با گذشت شب و روز و فصول اربعه و حالات طفلی و جوانی و پیری وغیره حوادث، چون همواره در مبارزه اند،بعضاً ناگواری‌ها دامنگیر شان شود همینکه تثبیت جهت را به یکی از دو طرف (مولا جل‌جلاله یا دنیا) کرد، او را توسط روح مصفا در حیات و یا عزرائیل علیه السلام هنگام ممات بیدار کنند.

از آنجا که آرام‌ترین و تمام‌ترین نعماء را در جنان به حُکم ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1] بینند بعضی گویند ای کاش چندی پیش بیدار می‌شدیم! باید متذکر شد این بدان معنی نیست که برخی همه پریشانی زاده از بیکاری و بدبختی ها را حواله بر قضای سوء مؤمنین کرده و دنیا را جنت کافران شمرده و دوزخ مسلمانان گفته اند.

بجاست تا راز حقیقت حدیث " الدَنْیاَ سِجْنُ المؤمِنِین وَ جَنَتُ الْکَافِرین" را توضیح مختصر دهیم زیرا مغالطه از طرف اعدا (به تعبیر بعید) در اذهان مسلمانان جایگزین کرده‌اند که در بالا گفتیم دنیا

۱- ق/۳۱

بندیخانهٔ شیطان ازینروست که به دولت سرای ایمان کامل رسیدن از دست شیاطین جنی و انسی، گویا رهایی از سجن باشد؛ نه اینکه با همه غربت و پریشانی و تنبلی مسلمانان کار نکنند و این بدبختی‌ها را حواله به بندیخانهٔ مؤمنین نمایند، زیرا ثروت، قدرت و دانش می‌تواند برای مسلمانان فتح و نصرت را به یاری خداوند میسر گرداند نه فقر و جهل، ازینرو فرض ذمت مسلمان‌هاست تا خودها را مطابق امریهٔ ﴿فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾[1] آماده سازند.

۴۹- سوال: تمثیل جهان عیان و نهان برای کافران و منکران؟

جواب: هرگاه غریب‌زاده و ناداری ناگاه در خواب خود را مالک جاه و جلال و هرگونه نعما و لذایذ یابد و به نهایت خوشکامی از آن بهره‌گیری‌ها نماید همین که او را بادارش به خشم و نفرت بیدار کند تا در پی کار مزدوری و حمالی خود رود زیرا وقت را به خواب عبث گذرانیده است، چون بیدار شود آیا احساس می‌کنید که بر او چه قیامت برپاست، زیرا از آن همه نعما جدا شده و اکنون به سوی تکالیف:

﴿خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾[2]

۱- بقره/۱۹۴

۲الدخان/۴۷

ترجمه: بگیرید او را [بهُ تندی و ترش رویی] و بکشید بسوی دوزخ و بریزانید بالای سرش از آب جوش [و بگویید] بچش انواع عذاب را، زیرا تو خود را عزیز و محترم [در جهان فانی] می‌دانستی.

اینست پایان برنامه و حالت مبدأ و معاد مؤمنین و اولاد بشر.

اینک شما را به خلاصهٔ کارنامه‌های طرفین مؤمنان صالح و منکرین طالح می اندازیم.

دیگران چه کردند و ما چه می‌کنیم؟

۵۰- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران در کشف ماده و مادیات کوشیدند و رسیدند.

۵۱- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین علاوه بر این، به کشف اسرار روح و روحانیت و کلید این همه سعادت می‌کوشند تا دریابند و سرآیند.

۵۲- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران به نظام‌بخشی صورت به زیب و زینت پرداختند و جهان را برخود و همگان در نتیجه اینک دوزخ ساختند.

۵۳- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین به جلا دهی مقام عالی انسانیت از راه علم و عمل به منظور تعمیم عدالت و زندگی با همه مسالمت سعی ورزند تا در به دست آوردن این دولت موفق گردند.

۵۴- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران کمالات علوم معاش را از ۱۶ تا ۲۰ سال امتداد دهند.

۵۵- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین به طول یک یا دو سال حقایق علوم معاد و معاش را ازین مدرسه فرا می‌گیرند.

۵۶- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران اصلاحات اراضی را بزعم خویش بنیان عدالت دانند و نمایند آنچه توانند.

۵۷- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین به اصلاحات مغز و قلب علاوه از نظام بخشی بادی بدن با ساده‌گی مساعی نمایند تا از همه پیشقدم‌تر باشند.

۵۸- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران از مکاتب خود انسان‌های با همه انانیت و خودخواهی را باآقایی و بابایی برآرند.

۵۹- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین ازین مدرسه بشردوستان واقعی را با همه وسعت نظر و جهان بینی به غرض رفع آلام فرد و اجتماع به ظاهر و باطن تقدیم می‌کنند.

۶۰- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران دکتوران و دیپلوم‌داران خویش را در جای های معین به استادی مقرر دارند.

۶۱- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین فرآورده‌های خود را در هرجا و هر وقت برای بهبود فرد و اجتماع به کار اندازند.

۶۲- سوال: دیگران چه کردند؟

جواب: دیگران معادن و ذخایر را از دل زمین می‌کشند و جایش را خالی گذارند تا سرانجام جهان را با بنابر فقدانش به نابودی در آرند.

۶۳- سوال: ما چه می‌کنیم؟

جواب: مؤمنین معادن و ذخایر اسرار دل را از زیر سنگ‌ها و چتلی‌های نفس برآورده و جابرجا طوری گذارند که از تقویت آن بشر و بشریت را به کام برداری هر دو جهان موفق سازند.

وَ مِنَ اللّٰهِ التّوفِیق وَ عَلَیه التَکَلاَن

اساسنامه

بحث اول

برای تسهیل فهم، درک تمثیل دو راز بزرگ آتی و ترتیب کار بستن آن، کلید پیروزی اسلام و بشریت باشد.

۱- ارتباط بدون تخلل به یک اصل مطلق، یعنی خدا و خالق برحق همه این جهان و جهانیان.

۲- چرخیدن به محور یک هستهٔ مرکزی، یعنی قرآن دست ناخوردهٔ اسلام و به نظر دیگران اساسنامهٔ حزبی یا دینی شان.

برای روشن شدن هرچه بهتر موضوعات فوق بجاست تا به ساده ترین مثال اثر مستقیم ارتباط به یک اصل عنوان اول را مختصراً توضیح دهیم:

(اول) تمثیل بر توضیح مطلب اول:

ارتباط بدون تخلل به یک اصل مطلق:

شما می‌دانید که از انرژی برق به عصر حاضر فابریکات و ماشین آلات گوناگون به اشکال متنوع در جاهای مختلف کارهای چشمگیر و مفید عام و کامل را کرده و می کنند گرچه ظاهراً صورت ماشین‌های

مذکور و حتی فرآورده‌های شان به اماکن نصب تفاوت بسیار دارد، ولی بنابر ارتباط شان به مرکز واحد انرژی، به تسخیر هرگونه امر مهم برای بشر و بشریت خدمات بسزایی کرده و می‌نمایند.

این چنین اگر جماعهٔ مؤمنین با داشتن حرفه‌ها ولو که به اماکن مختلف مشاغلی داشته باشند، اما باطناً ارتباط واقعی شان به ذات احدی او جل‌جلاله توسط لین ایمان قوی و روحانیت عالی صورت گیرد بی‌شبهه انقلاب خاطرخواه را برای صلح و سلامت بشر در جهان و جهانیان سرگردان افتاده به پرتگاه نابودی به یاری و مددگاری حضرت باری جل‌جلاله به میان آورده می‌توانند.

(دوم) تمثیل بر توضیح مطلب دوم:

چرخیدن به محور یک هستهٔ مرکزی .....

هرگاه دقت کنیم کلیه ماشین آلات بزرگ و کوچک که مصدر کارهایی نسبتاً چشمگیر می‌گردند، مانند ماشین‌های موتر، ریل، طیاره، طباعت، بافنده‌گی و دوخت همه و همه به محور یک هسته یا میلهٔ اصلی شان چرخیده، ولی کارهای بسا عمده حتی خارق العاده را انجام می‌دهند.

هرگاه مؤمنین نیز به محور یک هستهٔ مرکزی (قرآن دست ناخوردهٔ اسلام) بر مبنای محبت با خدا جل‌جلاله و آرزوی خدمت به خلق الله به غرض شیوع وحدت و معرفت و عدالت گستری در اجتماع به اصول درست علمی و منطقی متضمن عمل بچرخند بی شک موفقیت چشمگیر قابل پیشوایی را در جهان بشریت به میان خواهند آورد.

اگر منوران اسلام به درک حقایق دو سرعنوان رموز بزرگ کامیابی فوق که گفته شد دقت نمایند و حقایق آن را کاملاً بدانند و چنانکه شاید و باید به همکاری یاران پاکدل به کار بندند البته به کمترین فرصت برای ابنای زمان خویش و مابعد شان به هر نوع قوتی که داشته باشند، به نوآوری‌ها و انقلاب حقیقی و واقعی (ظاهری و باطنی) مبتنی بر اساسات قرآن دست ناخوردهٔ اسلام موفق گردیده و به تقلیب خاص جهان و جهانیان سرگردان و پریشان امروزی را که به دست خویش قبر خودها را کنده و به پرتگاه نابودی قرار گرفته اند به برآوردن شان حتماً موفق و چیره می گردند. (بِمَنّهِ وَ فَضلِهِ الکَرِیم)

بحث دوم

اینجا سوال ایجاد می‌شود که آیا چطور می‌توان ارتباط فرد یا اجتماع را با خدای عظیم توانا جل‌جلاله به ساده ترین صورت و کمترین مدت با این همه طوفان مادیات پرستی و ظواهر پسندی به طور علمی و عملی به میان آورد؟ پرسش بجاست.

در پاسخ باید گفت از آنجا که حقیقت هر چیز را تا علم به خوبی تمام به ما روشن نسازد، استفادهٔ سلیم از آن متعذر و حتی ناممکن نماید.

هرگاه به عبارهٔ ساده تر بگویم چه چیزها اولاد بشر را به سوی خودخواهی و نفس پروری‌های غیرلازمی کشانیده؟ و چرا انسان با این همه ادعای دانش و چهرهٔ نیکوی آدمیت، دست به کارهای شرم‌آور غیرمردمی می‌زند؟ به توضیح این سوال منطقی و فلسفی لازم است تا حقیقت اصل امراض باطنی را علماً بدانیم و سپس به مِنَصهٔ عمل، چارهٔ آن را بی‌شبهه قرار داده می‌توانیم.

اینک خوشبختانه به یاری خداوند جل‌جلاله کلید این اسرار را به زبان و بیان ساده از جای صفر شروع کرده و به داخل رسایل و کتب مدرسهٔ قرآن و کامیابی مؤمنان به دسترس عامه اهل ایمان و اسلام به فضل و مددگاری حضرت باری جل‌جلاله قرار داده ایم.

ناگفته نباید گذاشت نه تنها مطالعهٔ این آثار گهربار از یک طرف هستهٔ توحید یا نورانیت ایمان را در شخص به طور عالی قوی و قویتر می‌سازد، بلکه در عین حال ارتباطش را نیز باطناً و ظاهراً با ویتعالی جل‌جلاله بدون ریاضت مضبوط نموده و همزمان در لابلای این تتبع، ارشادات نهفته و اسرار ناگفتهٔ قرآن طوری توضیح می‌گردد که هریک از آن جوابگوی پرسش کسانی است که ایشان آفریده گار را به این نظام کامل عیار اقرار نمی‌کنند و انکار از وجود خدای متعال دارند.

چنانکه می‌دانند موضوع تازه‌گی کامل با همه نوآوری‌ها متکی بر اصول اسلام دست ناخوردهٔ قرآن دارد، لذا دریافت حقایق آن توجه و غور مزید به کار داشته، هرگاه در شرح مطالب آن به اشکال مواجه شدند از استادان این مدرسه خاصتاً حل مشکلات نمایند. بیت:

نزد کوشش کوه فولاد در شمار سوزن است

تنبلان را سوزنی مانند کوه آهن است

بحث سوم

دریافت ایـن حقـایق بـه تجزیـه و تحلیـل مختصـر اتـوم انســـان تعلـق مستقیم داشته بناءً ضرور است تا علمـاً بـدانیم کـه چـرا انســـان بـا همـه شرافت فطری و کسبی به هـر موقف و مقامی که هسـت بـه نفـع خـود از ضــرر دیگــران دســت نمــی کشــد؟ علاوتــاً انــدک زمــانی خــود را از کشاکش‌های درونی فارغ نمی‌یابد؟ و انتها برای نابودی بشـریت بـم‌هـای اســتراتژیک هســته‌یــی و اتــومی سرســام‌آوری را بــا غیــره اسـباب آلات مدهش‌تر از آن، طوری سران دول به میان آورده اند که ۱۵ دقیقه پیشتر هر طرف (شرق یا غرب) دست به سویچ انفجار زد بی‌شـک همـه جانـداران جهان به شمول قصور و ابنیه به نابودی تمـام کشـیده مـی‌شـوند. آیـا ایـن بدبختی‌های واقعـی انکارناپذیر عینی را از دیـدبان چیزفـهمان بشـردوست به جز جـنون دیگر نامی می‌توان داد؟ نه هرگز.

پس چرا دقت نمی کنیم که با این همـه وفـرت نعمـا و درک و دانـش، اولاد بشر روبرو طاغی و باغی‌تر گشـته، بلکـه دیـده و دانسـته بـا همـه نـا آرامی‌ها زندگی خود را سپری می‌نماینـد و در برابـر پرسـش‌هـای فلسـفی فوق لازم است تا اضافه گردد که آیا چطور می‌توان این جهـان و جهانیـان فرو رفته در آرمان را با همه صلح و صفا بـه زنـدگی مسـالمت آمیـز بـدون

هرگونه دغل و دغا به روی عدالت واقعی و بشردوستی رهنمونی کرد و به سوی یکتاپرستی حقیقی ملتفت نمود و این سراچهٔ دنیای فانی را به دسترس استفادهٔ همگان طوری مباح گردانید که هر کس به هر جا بخواهد آزادانه رفت و آمد کرده و به هر محیطی که آرزو دارد زندگی خود را به قسم خاطرخواه بگذراند و اگر لااقل عضو مفید در اجتماع نباشد باید مضر هم نگردد و این کیفیت از او به هر وقت و هر جا دیده شود؟

جوابده این آرزوهای عالی انسانی فقط و فقط دست اندازی و به کاربندی کتب و رسایل مدرسهٔ قرآن دست ناخوردهٔ اسلام است و بس.

دقت: در سرآغاز بحث اول به دو جملهٔ ساده تمثیلات لازم ارایه شد و دریافت حقایق علمی و عملی این دولت از تجزیه و تحلیل صندوق بدن شروع گردیده و این اساسنامه، فشردهٔ کلیه رموز و کلید کشایش همه کنوز یا مفاتح خاص و انعام بی‌حد و قیاس است- بِمَنّهِ وَفَضلِه الکَرِیم.

بحث چهارم

بـادی بدن حاوی دو اصل روح و نفـس است که ما اینک نظر شـما را بر چگونگی اسرار روح و نفـس و مدارج رشد هــر یـک بـه یـاری خــدا جل‌جلاله می‌اندازیم تا علمـاً بدانیم که مبنـای این همــه بـی‌بنـدوباری و خـود فـروشی و بی‌عدالتی‌های بنی نوع بشر از کجـا سرچشـمه گرفتـه؟ و چرا انـسـان دانسته و نادانسته به ایفای همچو اعمال نـاروا متمایـل اسـت؟ هرگاه انگیزهٔ این حقیقت را به روشـنی تمـام دریـابیم، البتـه پـس از درک اصل علت، چارهٔ آن به آسانی کرده شود. بِلُطفِهِ وَکَرَمِهِ‌العَظِیم

چون صحبت ما در بارهٔ درک حقایق و کمـالات روح و اثـرات آن در انسان است به جاست تا مختصراً به تعریف روح و انواع آن وارد گردیم.

۱) تعریـف‌روح: مَزنـهٔ روح در همـهٔ اشـیاء بـزرگ و کوچـک و کلیـه جانداران خورد و کلان موجود است و به طور عموم به دو قسم است:

الف ـ روح‌ثابت.

ب ـ روح انمائی.

۲) روح ثابت: هرآن‌چیـزی کـه باعـث اِلتصـاق ذرات در کلیـه اشـیای بی‌جان وجاندار خُرد و بزرگ می‌گردد آن را روح ثابت می‌گویند.

۳) روح انمائی: نیرویی که باعث نمو و رشد همه موجودات رو به تکامل تا زمان معین می‌گردد این را روح انمائی می‌گویند و باز هم بر دو قسم اند:

الف ـ روح انمائی سیّار. **ب** ـ روح انمائی ثابت.

۴) روح انمائی‌سیار: کلیه جانداران دارای جهاز هاضمه و بدن متحرک که بتوانند به شرایط مساعد در هرآب و هوائی زندگی کنند دارای روح انمائی سیار باشند.

۵) روح انمائی ثابت: این‌گونه ارواح در همه انواع سبزیجات و اشجار و معادن و غیره چیزهایی که باید به جای معین بر آب و تاب لازم به زمین فرو رفته و به زندگی خود به رشد بطی یا سریع دوام دهند موجود است. پس از درک ثبوت وجود مختصر روح در همه موجودات جان‌دار و بی‌جان برگردیم به شرح و بسط روح انسانی و فضیلت آن بر سایر ارواح جان‌داران وکمالات ناشی از آن با غیره مدارج تکامل و ارتقایش که ما در سدد تثبیت و توضیح آن به یاری و مددگاری حضرت باری جلت عظمته برآمده ایم. (فهوالمُراد)

روح انسان یا راکت فتوح هر دو جهان

۶) ماهیت روح انسان: چکیدهٔ عالم قدس و اعطیهٔ خاص خدای متعال برای اولاد بشر باشد چنان که می‌فرماید: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[۱]

ترجمه: دمیدم در کالبد انسان از حضرت خویش روح را.

۷) ثبوت روح: تا زمان بودنش در قالب بدن همهٔ حواس ظاهری و باطنی فعال بوده و هکذا کالبد انسان از پوسیدن و شاریدن محفوظ باشد.

۸) کمال روح در بدن: چنانکه توسط عقل انکشاف اشیای مادی میسر می‌گردد به عین صورت بلکه چندین بار بهتر ذریعهٔ قوای روحانی انکشاف اسرار نامرئی (بعد چهارم) و حقایق رموز کتب آسمانی و این جهان فانی و سرای ابدی و قرب سرمدی او جل‌جلاله الی ماشاءاللّه به دست آمده می‌تواند.

۱- ص/۷۲

مثال‌های موجودیت ذاتی روح انسان و تذکر از حسیّات خاصۀ آن

۹) وجود ذاتی روح بطور انفرادی: خود را در خواب به صورت شخص متفکر و سالم در حال اکل و نوش و ایفای غیره اعمال دیدن.

۱۰) ثقل وجود ذاتی روح: تا زمانیکه روح در بدن است انسان یا دیگر جانداران بری و بحری به زیر آب بنابر ثقلت روح فرو می‌رود، چون روحش از قالب برآید بدنش بروی آب سرآید که این خود بیانگر ثقل یا گرنگی روح در اجساد است.

۱۱) قرائت روح: بدون از حرکت زبان و لب‌ها چیزی را خواندن و گفتن.

۱۲) چشم روح: صور و اشکال را در باطن دیدن باشد که آن را از کوتاهی فهم عده یی از روحیات دانان و هماً مخیله گفته و مشاهداتش را تصور نامیده اند.

۱۳) اشک چشم روح: چنانکه بر چشم ظاهری گرد یا خاک رسد آب می‌ریزد تا آن را پاک نماید، این چنین هرگاه بر چشم روح گرد و غبار غم و تکلیف آید سیل آسا از چشمان اشک سرازیر گردد و هکذا به آوان شادمانی نیز بعضاً چنین واقع گردد.

۱۴) گوش روح: شنیدن جملات طـرف مقابـل را در بـاطن و همزمـان جواب بالمثل بـه او دادن و حتـی از غلبـۀ ایـن حالـت بعضـاً بـه دسـت و جوارح همچو اشخاص نیز اثر انفعالش را دیدن.

تبصره

از آنجا که قوای نفسانی بر معاصرین ما غلبه یافته، لذا اکثر مشاهدۀ این کوایف بر مغلوبین مادیات صـورت گرفتـه و هرگـاه دقـت کنیـد بـر همـه حالات شان مظاهرش به خوبی دیده می‌شـود. بـه ایـن اسـاس اگـر قـوای روحانی تکامل یابد این مناظر از اباطیل گذشته به حقایق پیوسته و شخص را در آستانۀ کشف بُعد چهارم یا عالـم نامرئی قرار می‌دهد.

۱۵) فضیلت و برتریت روح انسان بر سایر جانداران: چون برتری طلا بر غیره معادن فلزی و یا لاجورد و فیروزه بر دیگـر احجـار عـادی و چنـدین نمونۀ دیگر که بنابر کوتاهی فهم و تمثیل اگر بگوییم جا دارد.

۱۶) مسکن روح در بدن: از راه مغز و دل توسـط اعـصاب و خون بـر همه بدن مسـتولی اسـت چنانکـه ضـربان قلـب را از اثـر روح مـی‌بیننـد و می‌دانند، این چنین اثر فعل و انفعـال کلیـه حجـرات کـه از راه اعصـاب می‌رسد می‌توانند چنـین دریابنـد کـه سـوراخ‌هـای گـوش را بـه انگشـتان محکم گرفته هیاهوی منعکسۀ مالیکول‌های بدن را دریابند.

۱۷) غذای روح: عموم طاعات و نیکویی‌هایی که برای بشر وغیره جانداران به زبان یا مال یا جان و دیگر نیرو و توان محضاً للّه کرده می‌شود نظر به ارزش خویش غذای روح بوده و بر دو قسم اند:

(۱) عبادات مقید به شرط

(۲) طاعات بی قید و شرط

۱۸ - غذای مقید به شرط روح: مانند نمازهای پنج وقت، روزه، زکات، حج وغیره معاملات حل و حرمت که کتب فقه با همه اختلاف‌های خود عهده دار آن است.

۱۹ - غذای بی‌قید و شرط روح: همه آن طاعات و نیکویی‌هایی که قیود و شروط طهارت جان و مکان، وصول زمان وغیره حالات را بر شخص لازم نیاورده به هر وقت و هر جا و هر صورت انسان ایفا کرده می‌تواند از جمله غذای اتم و اکمل بی قید و شرط روح بوده و بر دو نوع اند:

اول- عبادات مرئی بی قید و شرط

دوم- عبادات نامرئی بی‌قید و شرط

۲۰ - غذای روح: که از عبادات بی قید و شرط مرئی به‌دست می‌آید و انسان آن را اکثراً به هر وقت و هر جا به پیش روی فرد یا اجتماع به هر صورت کرده می‌تواند، بر دو قسم است:

الف: ذکر و یاد خداوند جل‌جلاله در هر وقت و هر جا به غیر از بیت الخلاء.

ب: تماشای کلیه اشیای نندارتون (دنیا) را نمودن و هر شئ آن را درک و از آن پی بر کمال و جمال صانع لایزال جل‌جلاله بردن وغیره باشد.

دوم- عبادات نامرئی بی قید و شرط: غذاهای روح از عبادات نامرئی بی قید و شرط بر چهار نوع عمده اند:

۱- **عجز** در هر وقت و هر جا به حضور حضرت کبریا جل‌جلاله.

۲- **شکرانهٔ نعما** از انسانیت، اسلامیت، صحت و دانش و غیره.

۳- با تدابیر لازمه **توکل** بر حضرت مولی جلت عظمتُه برای اعلای کلمة الله نمودن و به آرامی خلق الله بدون نظرداشت‌های مادی کوشیدن.

۴- هرگاه به مصایب ازین ممر گرفتار شدند **صبر** بر قضای وی تعالی جل‌جلاله کردن و دست و پاچه نشدن وغیره باشد.

۲۱ - نتیجهٔ این همه طاعات مقید به شرط و بی قید و شرط مرئی و نامرئی چیست؟

آری، فواید حاصله و حقایق کاملهٔ علمی و عملی آن بر دو نوع در ظاهر و باطن شخص و اجتماع محسوس و هویدا می‌گردد:

اول- نتایج و فواید ظاهری

دوم- نتایج و فواید باطنی

اول: نتایج و فواید ظاهری به دو صورت نمودار می‌گردند:

الف: به انتهای صفائیت بدون کدام نظرداشت با همه بشر و بشریت حتی به جانداران دیگر نیز نیکویی‌ها کردن.

ب: خود را به دوران حیات، اکثر فلم پرکنی زندگی خویش دیدن است و بس.

دوم: نتایج و فواید عمدهٔ باطنی: به دل و مغز حضور خداوند جل‌جلاله را در هر جا بر خود حاضر و ناظر دیدن و از برکت آن بیشک با داشتن این دولت در زمرهٔ اهل کشف و یقین منسوب گردند.

۲۲ - مدارج تکامل اصلی روح سرحد نهایی تا ختم جهان ندارد، ولی مقید به ایفای کردار خوب بوده و بازگشت از اعمال نامرغوب در حال قدرت نیز بدین سلسله محسوب گشته و تا زمان تخلیه شدن جسد از روح، دوران ثمردهی اثرات فعل و انفعالش دانسته می‌شود و بر دو قسم فواید آن نمودار و پایدار باشد:

اول- در زمان حیات.

دوم- پس از ممات.

۲۳ - مدارج روح در زمان حیات: ایفای کلیه اوامر و ترک جمله نواهی که در بالا به سلسلهٔ انواع اغذیهٔ روح تذکر دادیم، بزرگترین وسیلهٔ تکامل روح در آوان زندگی می گردد.

۲۴ - مدارج تکامل روح پس از ممات (مرگ): هرگاه شخص به یک یا بیشتر از سه چیز ذیل عامل شد تا زمان بقای آن‌ها برای وی در جنان و یا بالاتر از آن مدارج عالی و عالیتر نصیب می‌شود:

الف- علم نافع: مانند آثار نافعه برای رهنمونی بشر وغیره تبلیغات دینی مفیده.

ب- خیر باقی: چون نشر کتب و تأسیس مکاتب و مدارس و بند و انهار و سرک وغیره.

ج- ولد صالح: فرزند برومندی که در راه اعلای کلمة الله و خدمت به خلق الله به غرض رضای ویتعالی جل‌جلاله با همه قدرت کوشان باشد.

۲۵ - شروع دریافت دوران تکامل روح: پس از بلوغ رسماً و قبل از آن استحباباً مبدأ یافته و از حقوق گزاری خدا جل‌جلاله و ابوین گرفته تا کلیه بزرگان دانش و سن و قدرت سلیم العمل را محترم دانستن و بر

مادونان و ضعفا رحم نمودن با غیره اقوال و اعمال نیکو، باعث ازدیاد قوای روحانی و ایمانی در شخص می گردد.

۲۶ - دهن غذا خواری روح: هستهٔ توحید یا نورانیت ایمان در قلب بوده و این غذا به سه صورت می‌رسد:

الف- از طاعات مقید به شرط.

ب- از عبادات بی قید و شرط.

ج- ترک نواهی در حال قدرت.

۲۷ - ترتیب کننده گان غذای روح: کلیه صالحان مبارز اولاد بشر به مقابل قوای نفسی و شیطانی وغیره حق ناشناسی‌ها بوده و به طور عموم بر سه قسم اند:

الف- انبیای اولو العزم.

ب- رُسل علیهم السلام.

ج- نبی و اولیاء الله.

چون حضرت محمد صلی لله علیه و سلم شخصیت آخرین مقام نبوت اند، لذا جناب شان را خاتم الانبیاء، خداوند متعال جل‌جلاله گفته است، ازینرو رادمردان حقگوی عالم و مبارز و صالح مابعد او را در سلسلهٔ اولیاءالله محسوب دانند چنانکه رسول علیه السلام دربارهٔ شان فرموده اند: «علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل»

ترجمه: علمای [عامل و مخلص] امتم مانند پیامبران بنی اسرائیل اند.

۲۸ - همکاران روح: ملک انفسی، زن و مرد صالح وغیره مردمان ملکی سرشت یعنی صالحان بشر که موحد و عالم و عامل و مبارز به قدر وسع به روی درک کامل باشند و به دو صورت همکاری می‌نمایند:

اول- همکاران روح به طور مرتب.

دوم- همکاران روح به قسم غیرمرتب.

۲۹ - همکاران روحی که به طور مرتب رهنمایی و همنوایی در تقویهٔ قوای روحانی می‌نمایند:

ابوین، بزرگان فامیل، خویشاوندان و دوستان اجتماع و عموم استادان وغیره خیرخواهان دور و نزدیک باشند به شرطی که علماً به موقف خود وارد بوده غفلت نورزند.

۳۰ - همکاران ناآگاه روحی: کسانی اند که بعضاً شما را به گفتار یا کردار نیک متوجه کرده و بالنتیجه عامل امور خوب می‌شوید و یا لااقل هم در آن ساعت از افعال و اقوال ناجایز منع می گردید.

نفس یا تانکی نمو بخش بدن تا زمان معین

تعریف نفس

۱- نفس یا قوهٔ محرکهٔ انمایی جسم یا کنترولر انساج بدن که در کلیه جانداران حیه موجود است، اگر این نیرو در بادی جانداران نمی‌بود آیا فکر می کنید چطور آن موجود از کمبود انرژی جسم خود خبر گشته و به رفع فقدان آن خویش را بی‌اختیار در تلاش می‌دید و این عمل به دو قسم صورت می گیرد:

الف- نفس لازمی یا رافع حوایج بادی بدن.

ب- هواجس یا خواهشات ناروا و نابجای نفس.

۲- نفس لازمی یا رافع حوایج بادی بدن: این امر واضح است که بادی جسد انسان نیازی به اکل و شرب و رفع حر و برد و مسکن داشته اطفای عنداللزوم غرایز جنسی نیز بدین سلسله محسوب باشد، پس بر شخص واجب است تا از مدارک جایز و مشروع آن‌را به دست آورده صرف نمایند.

۳ ـ هواجس یا خواهشات نابجا و ناروای نفس: این غریزه را اگر دقت نکنند در شخص به دو صورت رو به طغیان می گذارد و انسان را بدخوی می گرداند:

الف- بدخویی نفس از مدارک حلال.

ب- بدخویی نفس از طرق ناروا.

الف- بدخوی شدن نفس از مدارک حلال: تمایل به صرف انواع لذایذ اضافه از حاجت باعث بر وجود اضافی شهوت می‌گردد و استعمال بسیار غرایز جنسی علاوه از وصول پس منظر ضعف در بدن و کلیه حواس پیش از وقت، موجد انگیزهٔ نظربازی‌ها و دست‌بازی‌های وقت و ناوقت گشته، رفته رفته بسوی محارمات انسان را متمایل می سازد.

ب- از نگاه تقوا، صرف نعمای بسیار اگر چه از وجوه حلال میسر باشد به یک وقت از چندین جهت درست نبود:

اول- آنکه در بالا گفتیم (زیادت قوای شهوانی).

دوم- شاید روزگاری این همه لذایذ از وجوه مشروع به دست نیاید پس در آن صورت شخص برای تأمین عادت، مجبور به رفع حاجت از مدارک حرام می گردد.

۴ ـ انواع نفس: چنان که می‌دانند قرآن‌کریم انواع نفس را بر سه قسم عمده منقسم کرده است. الف: نفس اماره بالسوء؛ ب: نفس لوامه؛ ج: نفس مطمئنه.

الف- نفس اماره بالسوء: حقیقتش از معنی آن که امرکننده بر بدی می‌باشد پیداست و این حالت وقتی بر شخص استیلا می‌یابد که در

صرف نعما هنگام وفرت حد اوسط را اگر چه از مدارک حلال هم باشد دقت نکند و اسراف را عادت خویش گرداند، این درست زمانیست که قوای روحی اکثراً رو به ضعف می‌رود.

ب- نفس لوامه: این دولت در حال رشد قوای روحی در انسان نمودار می‌شود یا به عبارهٔ دیگر نیروی روح با نفس متوازن گردیده و یا زمانی برتری می‌نماید، ازینجاست که از وقوع اعمال ناروا به هر نوع و صورتی که هست شخص خویشتن‌داری کرده و اگر واقع شود خود را ملامت می‌کند بلکه از وقوع آن ندامت می‌کشد.

ج- نفس مطمئنه: این طراز عالی (مرتبهٔ نفس) در زمان ارتقای قوای روحی به دست آمده به طیب خاطر شخص می‌تواند که از صرف اضافی لذایذ و یا مدارک تحصیل فاسد و ناروا خود را جلوگیری نماید، در چنین صورت به همچو نفوس روح و روحانیت رو به رشد بوده و الی ماشاءالله و همت والای صاحبش پیش و پیشتر می‌رود.

۵ ــ ماهیت نفس انسان: فشردهٔ عالم خبث یا جوهر زمین در انسان‌هاست.

۶- ثبوت نفس: هرچه از زمین برآید و سرآید و قابل استفادهٔ انسان‌ها باشد چون جوهرش در جسم است لذا بشر آن‌را به نحوی از انحا

صرف نمایند گرچه مانند تریاک، مرچ، تنباکو وغیره تند و تلخ و کشنده هم باشند.

۷ - کمال نفس در بدن: از آنجا که نفس وسیله مظهر نموداری روح در بادی جسم است لذا دوران عروج و نزولش بر دو قسم می‌گردد:

الف- دوران ارتقای ظاهری بدن توسط نفس: این مرحله از بدو تولد شروع شده و اکثراً به سنین سی و بالاتر از آن تا چهل سالگی رسیده سپس متوقف می‌شود که شاید نظر به محیط و غذا و ارث بعضاً تفاوت داشته باشد.

ب- دوران نزولی بدن یا استرخای نفس: پس از سنین چهل الی پنجاه سالگی نظر به وفرت یا قلت مواد خوراکی شروع شده و بعد از سنین پنجاه حتماً روبرو از اطعمه و اغذیه، بدن نیروی کامل نیافته کم کمک رو به نزول نهاده و اخیراً به پیری و زهیری می‌گراید.

۸ - وجود ذاتی نفس در بدن: چیزی که انسان را از گرسنگی و تشنگی یا تمایل به کدام نوع غذای خاصه که واقعاً بادی بدن احساس کمبودی آن ویتامین را در خود می‌نماید و به رفع آن ذوق را در انسان ایجاد می‌کند و هکذا ما را به رفع قضای حاجت خبر می‌دهد، در حقیقت اینها همه مبرهن وجود نفس بذاته در جسد انسان و کلیه

جانداران علی تفاوت بدون زبان بوده و روشنگر این هسته در جسم جانداران نظر به مراتب آنها باشد.

۹ - قرائت نفس: دیدن و خواندن اکثر چیزها را برای خوشگذرانی و از آن گرفتن حظ شهوانی یا لهو و لعب غیرانسانی و فقط به قسم عبث بدان مشغول گردیدن در زمرهٔ قرائت نفس محسوب است و قرآن کریم این را (متاع الغرور) نامیده است.[1]

۱۰ ـ چشم نفس: انواع زیبایی‌ها را در کلیه موجودات قابل صرف و مساس دیدن و دست قدرت صانع لایزال او را نداستن مبرهن غلبهٔ چشم نفس در انسان بوده و قرآن آن را به لفظ: ﴿وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾[2] خوانده است. یعنی ایشان را چشم هائیست که نمی‌بینند بدان جمال و کمال صانع را، به جز حظوظات فاسد غرایز شهوانی با غیره ملاعبت بیهوده.

۱۱ ـ اشک چشم نفس: عدم وصول به آرزوهای خیلی عمیق، باعث ریزش اشک از چشمان بر رخسار، به واسطهٔ نامرادی‌های نفس می گردد.

۱- آل عمران/۱۸۵

۲- الاعراف/۱۷۹

۱۲ ـ گوش نفس: سخن درست و کامل شخص را به تعبیر بعید تفسیر کردن و آن‌را به وجهی من الوجوه به اصطلاح به خود کشیدن باشد که این عمل را قرآن به عبارهٔ: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾[۱] منع و تحریم نموده است.

۱۳ ـ مسکن نفس در بدن: بر دو جای بادی جسم انسان مستقر باشد:

الف- مسکن ظاهری.

ب- مسکن باطنی.

الف- مسکن ظاهری نفس: در معده و جهاز هاضمه بوده، اما شعله و اثراتش درحجرات پیشانی مستقر باشند، ازینرو پیروان نفس هنگام اجرای کدام کار برتر از دیگران به یکنوع خود فروشی سر خود را مایل گرفته و قواره خاص و حق به جانب به خویش اتخاذ می‌کنند تو گویی نهایت افتخار را او بر سفره روی زمین به دست آورده است.

ب- مسکن باطنی نفس: به نوک خارجی دل یعنی قسمت چقری آن جا داشته ولی ریشه‌هایی از آن در همه حجرات قلب رفته است.

۱۴ - غذای نفس: همه مأکولات، مشروبات، البسه، مسکن وغیره حوایج از جمله غذای نفس بود و عموماً بر دو قسم اند:

۱- الحجرات/۱۲

اول - غذای مرئی.

دوم - غذای نامرئی.

اول- غذای مرئی نفس: آن قسمتی است که نیازمند پخت و پز باشد و به دو صورت به دست می‌آید:

الف- غذای حلال یا مقید به شرط.

ب- غذای حرام یا بی قید و شرط.

که شریعت اسلام به توضیح هر دو صورت روشنی لازم انداخته است.

۱۵ ـ غذای مقید به شرط نفس: آن است که از وجوه حلال و پیشهٔ مشروع به دست آورده و به قدر لزوم صرف نماید و اضافه خرچی نکند.

۱۶ - غذای بی‌قید و شرط نفس: در حال غلبهٔ نفس اماره بالسوء با بی بندوباری و یا هوشیاری کامل بدون نظرداشت و تخویف از قوانین خدا جل‌جلاله و یا حکمداران دنیا هر چه خواهد و به هر صورت و هر جا که تواند بر مادونان نماید، مطلب می‌کوشد تا آرزوهای نفسی و شهوانی خود را برآورده سازد.

دوم ـ غذای نامرئی نفس: عبارت از پیروی هواجس نفسانی و متابعت غرایز نامشروع جنسی و وسایل مهیج آن بوده و بر دو نوع باشد:

الف- ایفای جمله ممنوعات شرع و قوانین سالم مدنی و آرزوهای غیرمردمی از جملهٔ اغذیه نامرئی نفس شمرده می‌شود.

ب- اقسام حسادت، بخل، کینه، امساک، حرص فاسد، انانیت وغیره از جملهٔ خوراک‌های نامرئی نفس بوده و جایگزینی این عادات در حجرات دل باعث ضعف هستهٔ توحید یا نورانیت ایمان وغیره می‌گردد که قرآن آن را به لفظ: ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾[۱] خوانده است.

۱۷ ـ نتیجه و اثرات غذای مرئی و لازمی نفس بر دو قسم اند:

الف ـ نموداریش در ظاهر و بادی جسم.

ب ـ اثرات آن در غلیان شهوت.

الف ـ نموداری اثرات غذای نفس در ظاهر و بادی جسم:

چنانکه می‌دانند بدن از مأکولات، مشروبات، ملبوسات وغیره تا زمان معین رشد لازم می‌یابد، اما همینکه بعضاً نظر به تنومندی و رسایی بادی جسم، شخص خود را بر دیگران قویتر دید بر خود می‌بالد، این حالت مباهات از اثر غذای مرئی نفس به انسان‌های خام و ناتمام دست می‌دهد.

ب- اثرات غذا در غلیان شهوت: به مرتبهٔ دوم فشردهٔ آن به نام غرایز جنسی پس از بلوغ سر کشیده و انسان‌های مغلوب الشهوت و الشیطان، روا و ناروا را ندیده، پیوند این علاقه را به هر قیمتی که شود با هر چیز و هر کس و صورتی که تواند نماید.

۱- بقره/۱۰

۱۸ - نتیجه و اثرات نامرئی غذای نفس: از هر قدرتی که دارند برای برآورده شدن آرزوهای سوم خویش استفادهٔ ناجایز کنند و با یک عالم خود بینی، نخوت و برتری خود را از هر جهت که دانند و توانند بر طبقهٔ مظلوم و مادونان ثابت نمایند.

۱۹ - مدارج و تکامل اصلی نفس: سرحد نهایی در نمو و رشد جسم ظاهراً داشته ولی در باطن بعضاً تا روز قیامت به مرتبهٔ آخرین کیفر اعمال خود روبرو جزایش بالا و بالاتر می‌رود و مجازاتش اشدتر می‌شود و به دو نوع خلاصه می گردد:

الف- بنابر بنیانگذاری اعمال ناروا که توسط او در فرد یا اجتماع نشئت کرده باشد.

ب- آنکه دیگران را می‌آموزاند و یا وادار به کردن آن می‌سازد.

۲۰ - مدارج و تکامل نفس پس از مرگ:

الف ـ بنا بر حکم حدیث شریف: کسی که گذاشت بنیان کار ناروا را و از او دیگران آموختند، جزای آن عمل و پیروانش تا زمان معمول بودن آن کار زشت، برای بانی اول علی مراتب تا روز قیامت اضعاف و مضاعف می‌شود در حالیکه از گناه دیگران چیزی کم نمی گردد.[1]

---

۱ « مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَعَمِلَ بِهَا كَانَ لَهُ اَجْرُهَا وَمِثْلُ اَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا لاَ يَنْقُصُ مِنْ اُجُورِهِمْ شَيْئًا...» (الحديث)

ب- مدارج تکامل نفــس کـه بـه مراجعـت از آن بـه نابــودی اثـراتش منجـر می‌شود عـبارت از بجا آوردن کارهای ناروا و تجاوزات بر حق خدا جل‌جلاله و بندگان اوست، ولی پس از زمانی شخص نادم گشـته و عفـو از خدا جل‌جلاله وغیره مردمان می‌خواهد، این ندامت اگر از صمیم قلب باشد گناهـش از آن ممر معفو و به رحمت او جل‌جلالـه شـخص مقـرون می‌گردد.

۲۱ - شروع دوران تکامل‌نفس: اکثراً از زمـان پـاروانی بنـا یافتـه و در آوان جوانی رو به رشد نهاده و اگـر فرصـت میسـر بـود تـا آخـرین رمـق حیات هرچه خواهد و چطور که داند و تواند رشد یابد.

۲۲ - بزرگترین‌آلهٔ احساس لذایذ نفسی: به طول یک انگشـت وسـط: **الـف-** زبان، **ب-** آلهٔ تناسل که هردو پس از فرو رفتن به گلون و یا هنگام انزال منی، بیشتر از دقیقه‌یی فرح بخش نباشند.

۲۳ - دهن غذاخواری نفس: بر دو قسم است:

الف- ظاهری، **ب-** باطنی

الف- دهن ظاهری: عبارت از مغاره‌یی است که در بین دو فک بالا و پایین روی، به زیر ردیف بینی واقع شده و دارای ماشین سی سنگه دنـدان و پاروگری زبان و زبانچه بوده و برای خاییدن و نوشـیدن اشـیای وارده در آن فعالیت بسزایی دارند.

ب- دهن غـذاخواری نـامرئی نفـس: ارتکـاب شـخص بـه همـه انـواع اعمال ذیل، در واقع نوعی از غذا را بطور ناخـود آ گـاه بـه کــام نامــرئی نفـس گذاشـته آن‌را فربـه‌تـر کـرده اسـت، ماننـد انانیـت، حـرص فاسـد، بغض، حسادت، امساک، بخل، کینه، نمّامی وغیره.

۲۴ - ترتیب کنندگان غذای نفس: همه زارعین و مولدین صنایع دستی و ماشینی و آشپزان به شمول ابـوین وغیره در زمرۀ ترتیب کنندگان غـذای ظاهری نفـس بوده و عموماً بر دو قسم اند:

الف- ترتیب کننده گان غذای مشروع و جایز نفس.

ب- ترتیب کننده گان غذای ناروا و حرام نفس.

الف- ترتیب کننده گان غذای مشروع نفس: از فامیل شـروع شده الی آخر عمر که به طور غیر مستقیم و یـا مسـتقیم شـخص در پـی بـه دسـت آوردن لوازم حیات می‌کوشد و به رهنمایی محبان و خویشاوندان به دست مـی‌آورد بـه شـرطی کـه حقـوق غیـر در آن مخلـوط نگـردد، از جملـۀ خوراک‌های مشروع نفـس است.

ب- ترتیـب کننـدگان غـذای نامشـروع نفـس: تهیـه‌گـران کلیـه انـواع مشروبات مُسکر و مخدر و یا غیره فلم‌هـای سکسـی داعـی و مهـیج ایـن مطلب و خوراک و لباسی که فریبگر اشخاص خصوصـاً جوانـان بـوده و در تلاش ناروای شان می‌افزاید در جملۀ ترتیب گران غذای ناجایز نفــس محسوب اند.

۲۵) - همکاران نفس: کلیه شیاطین جنی و انسی اند که اشخاص را به سوی کارهای خلاف شرع و قانون به انواع تلبیسات و تشویقات دیده و دانسته می‌کشانند خصوصاً که در آوان طوفان جوانی وغیره کامرانی‌ها باشند، بعضاً با استفاده از غرایز فاسد و حاجات مبرم شهوانی، جوانان و نیازمندان جاهل را به این بدبختی‌ها سردچار می‌نمایند، بدترین شان کسانی اند که به لباس دوستی یا در حال امیدواری و اعتماد دست به چنین کردار زشت زده جوانان را با خود در حال ناخودآگاهی به گمراهی‌ها سوق می‌دهند و این‌ها بر دو قسم اند:

الف- بدکارانی که بروی حاجت و عادت در تعلیم و تلقین اعمال ناشایسته به غرض رفع غریزه و یا به دست آوردن مفاد خود اشخاص را بیراه و گمراه می‌نمایند.

ب- اشخاصی که از فرط نادانی آن را ساعت تیری یا اختلاط گفته، دانسته یا نادانسته اطفال و جوانان را به آن اعمال ناشایسته مسبوق کرده و شایق می‌گردانند.

۲۶ - بدکارانی که بروی حاجت یا عادت در تعلیم و تلقین اعمال ناشایسته به غرض رفع غریزه و به دست آوردن مفاد خود اشخاص را بی راه و بد راه می‌نمایند:

هستند عده‌یی که همزمان اطفای غرایز یا رفع حاجات خـود بـه روح و روان جمعـی از بـی‌خبـران بـه انـواع حیـل تسـلط یافتـه و ایشـان را ازیـن مصاحبت زهرآگین خویش به گمراهی‌ها سوق می‌دهند و بدترین ایـن‌هـا کسانی‌اند که ظاهراً خود را دوست نموده و آن عمل ناروا را بـه نحـوی از انحا مشروع و به اصطلاح مردم عوام چالاکی گفته ایشان را به دام آرند و از این طبقه بدتر کسانی‌اند که تـا آن کـار و کـردار را بـه طـور عـادت در شخص تزریق نکنند او را فرو نگذارند، این‌ها اند که از اثر بذر این کـار و کردار زشت و روش فاسد پـس از مـرگ بـه مـدارج عـذاب شـان روبـرو افزایش‌ها به عمل می‌آید و تا زمان دوام آن عمل در انـسان‌هـا، بانیـان بـه جزای مرتکبین مستقیماً سهیم بوده و مجازات شـان اضـعاف و مضـاعف می‌گردد.

۲۷ - بـدکارانی کـه از فـرط نـادانی آن‌را سـاعت تیـری یـا اخـتلاط می‌دانند:

این همکاران نفـس بنابر کثرت غفلت به طور ناخودآگاه یا آگاهانه در لابلای قصه‌ها و صحبت‌های خویش طرف مقابـل را بـه قسـمی از اقسـام به بدکاری و خلاف ورزی تشویق مـی‌کننـد امـا بعـد از آن کـه مخاطـب عامل می‌شود یـا نـه بـاکی ندارنـد و پیگیـری ننمـایند، ایـن‌هـا از زمـرهٔ همـکاران غـیرمـرتب نفـس محـسوب می‌گردند.

۲۸ - سیمای مغلوبین نفس: درنـدهٔ وحـشی بلکه صدهـا بـار بـدتر از آن با همه فریبکاری امـا ظاهراً با لباس و آداب انـسانی، این اسـت نمونـهٔ کمترین مظهر چهرهٔ شیطان در انسان نماها به لباس آدمیت در بین اجتماع بشر و بشریت.

۲۹ - فضیلت و برتریت نفـس بشر بر سـایر جانـداران: بـه دو صـورت نمودار می گردد:

اول- از آنجا که انسان دارای عقل منکشف است لذا در برآورده شـدن حاجات خود از طرق مشـروع و ممنـوع خیلـی‌هـا بهتـر و تمـامتر از دیگـر حیوانات موفق باشد.

دوم- یگانه اسـباب قـرب بشـر به حضـرت عظـیم دادگر او جل‌جلالـه توسط اتوم نفس مطمئنه صورت گرفته می‌تواند چنانکـه در مـاورای جـو، راکت باید به استفاده از اتـوم طـی منـازل کنـد ایـن چنـین مراحـل قـرب حضور را روح به همـکاری نفس مطــمئنه مــی‌تواند بـه پایـان رســاند از اینجاست شرافت بشر بر ملک.

نظر مختصر بر داروینیزم

دخترعزیزم فخرالنساء السلام علیکم!

اثرِ بنام داروین را خواندم همین بس است که در صفحه (۱۱) سطور اخیر، او را محققین دروغگو دانسته اند و هکذا در صفحه (۶۲) نوشته اند که داروین نمی‌خواسته است با ایمان و مذهب مخالفتی کرده باشد.

فرصت ندارم تا به هر نکته و مطلب آن و ضدیت نظریات او به طور نقد به شما که اساساً بروی چه چیز ازین مفکوره دنباله‌روان امروزی (بیخدایان) می‌کوشند بیشتر کار بگیرند که روح مطلب هم درینجا نهفته است، بحث مفصل بنمایم و ازین راز که یکی از بزرگ‌ترین حربه سیاسی ارباب کرسی شرق در ممالک پسماندهٔ و اسلامی گردیده است پرده بردارم، چه آنها می‌خواهند که بدین وسیله و یاغیره وسایط مسلمانان را به هر صورتی که بتوانند از رموز و اسرار قرآن دور انداخته و مطالب را بر ضد آن به نوعی از انواع در اذهان بی‌خبران (خصوصاً برخی از جوانان) رسانیده و ا یشان را از صفائیت و برکات حقیقی ایمان و اصل عقیده بر خدای واحد و عظیم لایزال یکتا به دریای ضلالت بکشانند.

اینجا که چرا چنین می‌کنند باز هم سوال مغلق و مرموز مهم است که جواب آن باعث پریشانی تو در جماعهٔ بی‌خبران خواهد گردید.

این‌قدر اشارت می‌کنم که استعمارگران تازه برای از بین بردن روحیهٔ زندگی آزاد در جوامع اسلامی پس از تصرف، یگانه مانع، نیروی ایمان به خدا جل‌جلاله را دانسته اند، زیرا از انگلیس‌ها در زمینه تجارب خوبی آموختند که ایشان با صدها سال استعمار، مملکت را به زیر سلطهٔ خود آورده نتوانستند. با این اجمال بس کرده و بر سر اصل مسئله (نظریهٔ داروین) و اشتباهی که در آن نموده نظر شما را جلب می‌کنم:

داروین اصل خلقت را زادهٔ تکامل گفته است، حالانکه تکامل در موجودات جان‌دار سیار و ثابت تا سرحد معین است. مثلاً انسان، مرغ وغیره حیوانات اهلی و وحشی تا یک جایی رشد کنند و سپس متوقف می‌شوند.

اینجاست که باید بدانیم این تکامل مؤقت نسبی است یعنی فرزندان انسان از اول خلقت تاسنین (۳۰ ـ ۴۰) ساله‌گی رشد کرده تنومند و قوی می‌شوند، سپس این پیش‌رَوِی جسم متوقف گشته پس از سنین (۵۰) تا آخر عمر روبرو با صرف غذای بهتر و زندگی تماماً آرام و دل‌خواه باز هم ضعیف و ضعیفتر می‌گردد، هکذا در همه جان‌داران سیار و غیرسیار

عین کیف را همگان در کلیهٔ مناطق روی زمین می‌بینند، پس این تکامل مؤقت به روی حکم خالق عظیم با عظمت اوست که به ما انسان‌ها نشان می‌دهد تا به خوبی تمام بدانیم؛ رشد اجساد و اشیاء یا تکامل نسبی در اجسام گرچه تا زمان معین روبرو تکامل می‌کند، ظاهراً وسیله رشدش اغذیه و اَشربه وغیره می‌شود، ولی پس از زمان معین باز همان غذای بهتر و برتر از اول را اگر به وی چقدر بخورانید و بدهید نمی‌تواند که چون زمان جوانی یا طفلی رشد و نیرو یابد و عین حالات در جانداران سیار و ثابت چون اشجار و نباتات و معادن حکم‌فرماست. مثلاً درخت تا زمانی روبرو تنومند گردیده و ارتفاع لازم را به خود می‌گیرد اما همین‌که مدارج رشد نسبی آن کامل گردید دیگر با وجود غذا و آب و هوای لازم نمی‌تواند به قد یا قطر خود بیفزاید، از این جاست که حقیقت واقعی و عینی مذکور به اذهان مؤمنین، دست قدرت خالق این همه زمین و زمان را روشن می‌سازد. ازینرو کلمهٔ تکامل که در اثر داروین آمده غلط و بی‌مورد است باید آن را مؤقت و نسبی گفت.

دومین اشتباه نظریه داروین ثبوت خلقت اشیاء از یک جنس بنام باکتری است که گویا آن‌ها به سلول مبدل شده و این سلول‌ها ترکیب

جسم انسان وغیره جان‌داران را به میان آورده اند، به مثال ساده ذیل خوب غور کنید:

آیا تکه‌های چیت گلدار و راهدار و میده‌گل و تافته و سان با صدها رقم و قسم از الیاف‌های پَخته ساخته شده اند؟ جواب مثبت است. آیا گفته می‌توانیم که چیت ریزه‌گل پدر چیت کلان‌گل و یا غیره اند؟ نه هرگز. اینجاست که انواع گل و رنگ، مهارت بسزای رنگ‌ریز یا مُصور را نشان می‌دهد، اما در واقع تکه‌های نخی از یک جنس پخته به میان آمده است و این اتحاد وجود الیاف متشابه شان دلیل بر اساس خلقت در رنگ‌هاست گرچه مثال مذکور به راز و حکمت اشیاء جاندار سیار از کوتاهی فهم تمثیل گردیده ورنه رموز و اسرار زندگی و فواید و مضریت شان با همدیگر به فرسخ‌ها متفاوت بوده و دال بر کمال و جمال صانع آن به دیدهٔ مؤمنین پاک‌دل می‌باشد. پس اینچنین باکتری‌ها و ویروس‌ها مخلوق دیگر اما دارای انساج جسمی مشابه غیره جان‌داران اند، نمی‌شاید آن را بانی و مؤسس خلقت جمیع جانداران و حتی انسان دانست، اشتباه گمراه کننده و خیلی‌ها احمقانه است که به روی جملات پوچ عده‌یی از اجیران استعمار جدید به غرض مفاسدی که در بالا به آن اشارت مختصر کردیم در اذهان جوانان بی‌خبر جادار می‌کند.

باز هم به مثال دیگر حقیقت اشتباه مطلق نظریهٔ داروین ذیلاً دقت کنند که در همهٔ اسباب‌آلات فلزی بایسکل و موترسایکل و موتر و طیاره و ماشین‌های بزرگ و کوچک و جنریتورهای برق و خرادی و بافندگی و آب‌کَشی و هزاران نمونه دیگر، آهن بکار رفته است.

آیا درست است که بگوییم سوزن یا میخ فی‌المثل باکتری و یا ویروس مبدأ خلقت قاشق و پنجه بوده و آن‌ها پدر و جدّ ماشین دوخت و او پدر ماشین خیاطی فی‌المثل گشته و علی هذالقیاس بایسکل موجد موترسایکل و او پدر موتر باشد و این را دوران تکامل و ارث می‌توان گفت؟ اگرچنین حکم را در جهان کسی بنماید آیا همهٔ مردم با او به‌اصطلاح تُف لعنت نمی‌فرستند؟ جواب مثبت است، زیرا دلیل هم این باشد که مالیکول‌های آهن، قاشق، پنجه، سایکل، موتر، طیاره و ماشین‌های خورد و بزرگ دیگر از یک جنس اند از این قبیل است خلاصهٔ نظریهٔ داروین.

بازگردیم به اصل سوم هرگاه قرار به قول دنباله روان داروین این باشد که ویروس بانی این نظام جان‌داران گردیده بائیست اکنون هم آن ویروس‌ها یا باکتری خالق پیدایش این سلسله مخلوقات حی گردد. حالانکه ملیاردها ویروس و باکتری که در دنداب وغیره است را اگر

پهلـوی هــم در آریــد از آن انســان یــا کــوچکترین موجــود بــه دســت نمی‌آید، کجا که خودش بتواند موجد و خالق ایـن نظـام خصوصـاً خلیفـه خدای زمین و زمان در کرۀ ارض(انسان) گردد. بـاز هـم سـوال بـه حـال خود باقیست، خوب است آن دوران نموی باکتری و ویـروس کـه موجـد ایـن نظـام مـی‌شـد بـاری موجـوداتی را کـه مـرده و از بـین رفتـه انـد و اسکلیت‌های شان در موزیم جهان پیداسـت، آیـا مـی‌تواننـد واپـس خلـق کنند؟ هرگز نه. پس ثابت شد که ویروس و باکتری وغیره سلول‌ها به نـوع خود مخلوق یا حجره‌های زنـده انـد کـه در اول خلقـت بـه طـور مسـتقل بودند و اکنون نیز هستند، چنانکـه در سـاختمان انـواع تکـه‌هـای نخـی و پشمی اگر الیاف پخته و پشم بکار رفته و به رنگ‌های گونـاگون اجنـاس ظریف و چشمگیر را ماشین‌کاران ساخته و خواهند ساخت، معنی ایـن را نمی دهد که خالق اول تکه های ساده هر دو قسم پخته و پشـم بـوده و از آن‌ها تکه‌های نیم‌رنگه و سپس چند رنگه از ایشان برآمـده اسـت، بـا ایـن دلیل که الیاف پخته و تارهای پشم هردوی این در توپ‌های جنس‌مذکور دیده می‌شود؛ لذا اساس پیدایش شان را بنام تکامـل ایـن دو جـنس سـاده (الیاف و تارهای پشم) بنیان گذاشته است. ما درین باره سوال نمـی‌کنـیم که خالق ویروس و باکتری کی بوده؟ و آیا چرا این مادر مخلوقات به قول

داروینست‌ها به خود عمر دراز چون کرگس و زاغ و یا لا اقل چون انسان داده نتوانسته است؟ چه‌کس جواب می‌دهد و چرا رموز زندگی هر جان‌دار خواه سیار باشد یا ثابت باز هم دارای خواص و حکمت‌های تماماً جدا از همدیگر یا بعضاً مشابه اند و این مشابهت ساختمان یا وجود سلول و انساج و یا هستهٔ اساس خلقت، عده‌یی از کوته نظران چون پیروان داروین را به اشتباه گمراه کننده انداخته حکم کرده اند که این‌ها در اول یک چیز اند فقط شرایط محیط و دوران تکامل به ایشان اشکال گوناگون بخشیده است و یا اینکه می‌گویند انسان هم امپراطور یا به عبارهٔ مسلمانان مالک و متصرف کل کرهٔ خود نبوده است.[1] داروین این دولت را فقط از برکت حیات اجتماعی و خصوصیات جسمی با او داده است و یا این که گویند بواسطهٔ ویژه‌گی یا خصوصیات خاصهٔ جسمی، انسان بر سایر جانداران تفوق یافته است.

آری! راست می‌گویند و به ناچار این اعتراف را باید بکنند چنان که کردند چون نتوانستند از ادای عهدهٔ تغییر مطلب با همه سفسطه سرائی خودها برآیند.

۱- ص/۶۳

لابُد اصل حقیقی ثابت که خدای متعال برای تثبیت شرافت و خلافت انسان در کلیه کتب و صحف آسمانی نازل‌کرده خصوصاً شرحی که قرآن گفته است: به تحقیق انسان را آفریدم دارای بزرگواری تمام، ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾[1] لابُد انکارِ این کرامت فطری را که چقدر زور زدند و کوشیدند ناچار به اقرار خود با همه شرمساری معترف شدند، اما با تغییر کلمات پوچ به شکل دیگر چنان که کرامت ذاتی بشر را نسبت به تخلیق خاصهٔ جسمی او می‌دهند که این راز را قرآن در جای دیگر به عبارت شیواتر گفته می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾[2]

ترجمه: آفریدم آدمیزاد را به چهره و سیما و خواص نهایت نیکو، یا به عبارهٔ قُلابان داروینسم، به ویژه گی خاص در جسم او !.

پس این حقایق و راه روشن که ناچار داروینست‌ها هم به آن اعتراف پس از همه گمراه گری‌ها کرده و قرآن‌کریم آن را به زبان ساده و عالی و منطقی و تماماً علمی متکی به شرایط عینی و ذهنی نموده است؛ اینست که بی‌شک انسان موجود شریف و خلیفهٔ خدای عظیم بروی زمین بوده و تاج ﴿وَ لَقَد كَرَمنَا بَنِي آدَم﴾ الی آخره بر سر او گذاشته شده و این

۱- الاسراء/۷۰

۲- التین/٤

خلافت و کرامت وی به یاری مغز منکشف و روح مُصفا بوده که قرآن پاک آن را به اضافت نسبتی روح به خداوند متعال کرده و از قول حضرت بی‌زوال او می‌فرماید: ﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[1]

یعنی: دمیدم در وجود انسان یا صندوق بدن بشر از حضرت خویش چیزی را که از تنگی عبارت و کمی فهم ما بنام روح یادکرده است و این‌چنین دولت مغز منکشف از اعطیهٔ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا﴾[2] الی آخر / یعنی اسرار اشیاء کُلها.

ترجمه: آموختم به آدم علیه السلام اسرار اشیاء را همگی. یا به عبارهٔ دیگر به او میسر ساختیم طرز استفاده را برای بهبود حیاتش از هرچیزی که آناً هر واحد از اولاد بشر این شرافت تماماً عینی و ذهنی را با کلیه تصرفات در بحر و بر به این کالبد ناچیز می‌بینند. اگر اساس مطلق داروینیزم را خوب زیر و رو کنیم به نکتهٔ دیگر هم از اشتباهات عمده و باز هم طفلانهٔ شان برخورد می‌نماییم که ایشان ادوار تصرف بشر را در بحر و بر به مُدت‌ها و حتی قرن‌ها دیدند تمسک می کردند که چرا انسان از اول خلقت از اسباب آلات امروزی کار نگرفته و اختراعات فعلی را

۱- ص/۷۲

۲- البقره/۳۱

به دست آورده نتوانستند؟ سوال بجاست. ولی تخمیناً به اشتباهات بزرگ-تر از سوال روبرو می‌شویم. اینک به جواب‌های ذیل به دقت غور کنند: اساسًا خلقت انسان در دنیا به روی امتداد زندگی و تزاید نسل و یا به عبارهٔ دیگر برای آزمایش و گذرانیدن دوران حیات او به حضور خدای این‌همه نظام جهان به اساس احکام کتب سماوی و قرآن بود از اول خلقت برای بشر زمین به حدی وسیع بود که دریاها و جنگلات و همه چیز از جانداران و بی‌جانان را در اختیارش فراوان گذاشته بودند و بنابر وفرت نُعماء و آزادی فضا لزوم به اختراعات سرسام‌آور امروزی دیده نمی‌شد.

مثلاً: به اساس فورمول تکامل داروین، در اول که انسان‌ها محتاج به شکار و کشتن حیوانات وحشی و قلبه و بیل بودند به تدریج دست بر اسباب آلات لازمه یافته و از معادن استفاده به قدر لزوم کردند و دلیل استفاده از معادن در اوایل گذشته از ادوار طبخ و مفرق که تاریخ به آن قایل است، همین بقاء و زیادت نسل انسان در روی زمین بود در حالی که جانداران درنده و گزندهٔ دیگر به کَرات از انسان‌ها بیش و بیشتر بودند.

دوم ـ چنانکه وضع حیات نظر به کثرت نفوس بر اولاد بشر تنگ و تنگتر شد رو برو قادر به کشف اسباب و آلات لازم و طرف ضرورت خود به یاری خداوند عظیم گردید.

در جای سوم ـ پس از نجات خوف مرگ از دست درندگان دیگر، بنابر خواهشات حُب ریاست و صدها عوامل فاسد شیطان، که شاهان به‌کشور گشایی گرویدند، بازهم برای تباهی خودها کمان و تیرهای زهردار و شمشیرهای آبدار و سپس به تفنگ و توپ و تانک‌های غول‌پیکر امروزی رسیدند.

اکنون که کثرت نفوس روبرو به تراکم رفته و می‌رود دیگر نمی‌توان توسط گاو و قلبه های ابتدایی به زندگی لازمهٔ بشری امتداد داد، لذا خدای متعال کشف ماشین‌آلات زراعتی و صدها وسایل دیگر تخنیکی و فزیکی و کیمیاوی را به حضرت انسان آموخت که در حقیقت این‌همه رموز دارای صدها اسرار و رازهاست و ممکن نیست به این مختصر صحایف، شما را باز هم با آلودگی زمانه و غفلت زدگی ملتفت کرد. مگر که اصل راز دریافت این دولت را صاحبان روح مُصفا و نورانیت ایمان به خداوند جل‌جلاله اگر واقعاً متصف به این دولت باشند دریابند.

از آنجا که خدای متعال فرموده: ﴿وَ مَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللهِ رِزْقُهَا﴾[۱]

ترجمه: هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر که روزی اش بر خداوند جل‌جلاله به طور وجوب حتمیست تا میسر سازد و این تَیَسُر روزی، به سادگی که ما آیهٔ قرآن‌کریم را ترجمه کردیم درک نمی‌شود، البته میسر کردن روزی و اسباب‌آلات بشری برای مشغولیت او به غرض تثبیت حکمت امتحان دادن وی به حضور حضرت الهی در تشخیص جهت به یکی از دو طرف تعلق می‌گیرد، ازینرو و با این عمرهای کم و نفوس بسیار و هنوز هم بسیار شونده، نمی‌شد که توسط گاو و وسایط اولیه در زیادت روزی مردم از آن استفادهٔ مطلوب کردند خدای متعال عندالضرورت به مغز بشر کشف اسباب‌آلات امروزی را نهاد و این مکشوفات با تأسف که بروی زیادت هستهٔ توحید و ایمان به خداوند نبوده، اگر از جانبی وسیلهٔ آرامی یا ترقی امور زندگی بشر گردیده است اما از طرف دیگر یگانه اسباب بربادی و تباهی شان توسط راکت های قاره پیما و غیره اسباب‌آلات تخریبی و استراتژیک و حتی نابودی او و کلیه جان‌داران و ابنیهٔ روی زمین گشته است که آناً مُدرکان صاحب نظر

۱- هود/٦

به خوبی از واقعیت آن آگاهند که اگر یکی از طرفین شرق یا غرب (۱۵) دقیقه یا بیشتر دست به سویچ انفجار بزند بی‌شک خود چه که جهان و جهانیان را به پرتگاه نابودی سوق می‌دهند. راست است که خدای متعال فرمود: ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا... ﴾[۱]

ترجمه: اگر فراخ کردی الله روزی را بر جمیع بنده گان خود البته طغیان می‌کردند، یا به عبارهٔ دیگر اگر آرامش را به انسان‌ها خداوند جل‌جلاله اضافه گرداند، اولادبشر یاغی و باغی برخدای خود می‌گردند.

بغاوت اولاد بشر بر خدا جل‌جلاله اینقدر بس خواهدبود که پس از کشف میکروب توسط مکروسکوب و طرز حیات و ترکیب جسم او با صدها رازهای دیگر از درک و فهم وی از جریان خون و جهازهای گوناگون حیات و طاقت وی در برابر آفات با آنهمه ناچیزی و ضعیفی را با میلیون اسرار دیگر از موجودات سیار و ثابت، با تأسف که زادهٔ تصادف دانسته و می‌کوشند که وجود خداوند جل‌جلاله را به کلی انکار کرده و عدم آن را سعی دارند تثبیت کنند.

دقت کن در حالی که ما انسان‌ها به روی زمین، کوچک‌ترین سوزن یا میخ را با آنکه مواد خامش مهیاست بدون صانع قبول نمی‌کنیم که

۱- الشوری/۲۷

ساخته شده و به میان آمده باشد؛ آیا چطور عقل سلیم بشر این را قبول کرده و می‌کند که این‌همه نظام بدون منظِم و خالق خلق شده باشد، مگر بغاوت از این بالاتر و عجیب تر در برابر خالق این‌همه بحر و بَر و صدها و بلکه ملیون‌ها کُرات و افلاک دیگر چیست؟ بی‌شک خودت می‌گویی هیچ.

و در جای دوم بغاوت بشر بر خود و بنی نوع او بواسطه فراخی روزی و آرامی و زندگی مرفه حتی از او گذشته به کلیه جهان و جهانیان رسیده است که می‌خواهند هرچه زودتر نسل بشر را از روی زمین برچینند، آیا نمی‌دانی که انسان‌ها به اثر دست یافتن به اتوم و هسته‌های هیدروجن و اورانیم و همچنین کشف اسرار میکروب و طرز تکثر آن حالا با ساختن بمب‌های هیدروجنی و هسته‌یی اتومی چنان روزگار را به خود تنگ ساخته اند که طرفین شرق و غرب و غیره ممالک مدنی‌تر دقیقه شماری برای بربادی خود و ملیاردها انسان و جان‌داران می‌کنند با آنکه می‌دانند و می‌کوشند که جلوگیری نمایند ولی موفق نمی‌شوند.

جانم! آیا خبر نداری که چه کمیته‌ها و چه شخصیت‌ها حتی به سویۀ سران و سروران عالم در پی خلع سلاح می‌کوشند، چرا؟

بلی! زیرا حیات خود و کافه جاندارن روی زمین را در خطر مـی‌بیننـد. آیا این‌ها نبودند که روزگاری به سازندگان این بمب‌ها بخشش می‌دادنـد و کوشان بودند باری امروز چه شده است کـه راه خلـع سـلاح را در پـیش می‌آرند؟ و ازین قبیل صدها دلیل و حجت تازه که سر و صـداهای آن از ورای رادیو و تلویزیون،جهان را به آه و ناله انداخته است.

اینجا باز هم در آخر می‌خواهم بگویم که راه نجات و طرق سلامت به دست چه کسان بوده و مسئول درجه اول این بغاوت‌ها چـه مـردم عنداللّـه شمرده می‌شوند؟ آری! مسلمان، مسلمان، مسلمان.

شما خواهید گفت که مسلمان‌ها از اکثر ممالک جهان ضعیف‌تـر انـد پس چرا مسئول باشند؟

بلی! در پاسخ باید بگویم که اساس راه صلح و سلامت بشـر را خـدای اکبر در قرآن به شکل و عبارت شیوا و علمی برای مسلمانان آموخـت، بـا تأسف که اینها از حقایق قـران دسـت نـاخوردۀ اسـلام تنهـا (۳۸۶) آیـت غیرمکرر و یـا (۵۰۰) آیـت معـۀ مکـررات را بنـام فقـه یـا قـوانین عبـادات به‌دست پیچیده و از اصل پیشرفت و سلامت بشر در ایفای مجـرد نمـاز و آنهم به صورتی که نه به معنی و نه به مفهوم آن می‌دانند، قـانع گشـته انـد که گویا خلاصۀ اسلامیت به زمان ما اگر دقت‌کنید: (سبحانک‌اللّهـم و

تعَوُّذ و تسمیه و سورهٔ فاتحه و سوره‌های کوچک چون اخلاص با تشهد و درود و دعا را مردها و زن‌ها بدانند فقط تفاوت در بین شان اینست که مردها دستار و زن‌ها چادر داشته باشند.) اینست اسلام و اینست اسلامیت، اما خوشبخت تو وغیره خواهران و برادرانی است که آن همه اسرار و خلاصهٔ سلامت بشر را اکنون در رسایل به طور مختصر می‌خوانی و می‌خوانند، بکوشند تا همه حقایق آن‌را عملاً بکار بندند.

محبس دهمزنگ کابل ۱۳۵۴